



جمهوری اسلامی ایران

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

دستور زبان پارسی

(پهلوی اشکانی)

حسن رضائی باغ بیدی



نشر آفکار

A Grammar of Parthian

(Arsacid Pahlavi)

Hassan Rezai Baghbidi



Iranian Academy of Persian Language and Literature

دستور زبان پارسی

(پهلوی اشکانی)

حسن رضائی باغبیدی

نشر آثار

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

تهران ۱۳۸۱

دستور زبان پارسی
تالیف حسن رضائی باغبیدی
ناظر چاپ: سعید قانعی
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر
چاپ اول: ۱۳۸۱
شماره: ۳۰۰۰ نسخه
۱۱۰۰ تومان
حق چاپ محفوظ است.

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

رضائی، حسن
دستور زبان پارسی (پهلوی اشکانی) / حسن رضائی باغبیدی. - تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، ۱۳۸۱
۱۸۲ ص. : جدول، نمونه. - (فرهنگستان زبان و ادب فارسی: ۹)
۱۱۰۰۰ ریال شابک: ۲-۰۵-۷۵۳۱-۹۶۴ ISBN: 964 - 7531 - 05 - 2
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
ح.ع. به انگلیسی: Hassan Rezai Baghbidi. A
Grammar of Parthian (Arsacid Pahlavi).
کتابنامه: ص. ۱۶۹ - ۱۷۹؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. زبان پارسی -- دستور. الف. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. نشر آثار. ب. عنوان.
۶ د ر / PIR ۱۷۳۷
۲ فا ۰/۰۵۵
مجله نگاهداری: کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری: ۱۹۷۳۷ - ۸۰ م

تقدیم به
روح بزرگ استاد فرزانه احمد تفضلی

فهرست مطالب

مقدمه..... ۱۱

۱ آواشناسی

- ۱-۱ تحوّل آواهای ایرانی باستان در زبان پارسی..... ۳۳
- ۲-۱ تحوّل مصوّت‌های مرکّب در زبان پارسی..... ۴۱
- ۳-۱ تحوّل گروه‌های صامت در زبان پارسی..... ۴۲
- ۴-۱ سایر دگرگونی‌های آوایی..... ۴۴
- ۵-۱ نظام واجی زبان پارسی..... ۴۵
۱. صامت‌ها..... ۴۶
۲. مصوّت‌ها..... ۴۷
- ۶-۱ ساختمان هجا..... ۴۷
- ۷-۱ تکیه..... ۴۸
- ۱-۷-۱ در اسم و صفت..... ۴۸
- ۲-۷-۱ در اسم جمع یا صفت جانشین اسم جمع..... ۴۸
- ۳-۷-۱ در اسم منادا یا صفت جانشین اسم منادا..... ۴۸
- ۴-۷-۱ در فعل..... ۴۸

۲ اسم

- ۱-۲ کلیات..... ۵۱
- ۲-۲ حرف تعریف..... ۵۱
- ۳-۲ مفرد و جمع..... ۵۳
- ۴-۲ حالت فاعلی و غیرفاعلی..... ۵۵
- ۵-۲ مضاف و مضاف‌الیه..... ۵۶

۳ صفت

- ۵۹ ۱-۳ کلیات
- ۵۹ ۲-۳ کاربرد صفت
- ۵۹ ۱-۲-۳ برای توصیف اسم
- ۶۰ ۲-۲-۳ در نقش قید
- ۶۰ ۳-۲-۳ به عنوان مسند در جمله اسمی
- ۶۱ ۴-۲-۳ به همراه فعل کردن (kirdan)
- ۶۱ ۳-۳ مفرد و جمع
- ۶۲ ۱-۳-۳ صفت و موصوف هر دو جمع
- ۶۲ ۲-۳-۳ صفت مفرد و موصوف جمع
- ۶۲ ۳-۳-۳ صفت جمع و موصوف مفرد
- ۶۳ ۴-۳ درجات صفت

۴ ضمیر

- ۶۵ ۱-۴ کلیات
- ۶۵ ۲-۴ ضمائر شخصی
- ۶۵ ۱-۲-۴ ضمائر جدا (منفصل)
- ۷۰ ۲-۲-۴ ضمائر پیوسته (متصل)
- ۷۵ ۳-۴ صفات و ضمائر اشاره
- ۷۸ ۴-۴ صفات و ضمائر مبهم
- ۸۳ ۵-۴ صفات و ضمائر پرسشی
- ۸۵ ۶-۴ ضمائر مشترک
- ۸۷ ۷-۴ ضمائر موصولی

۵ عدد

- ۸۹ ۱-۵ اعداد اصلی
- ۹۱ ۲-۵ اعداد ترتیبی
- ۹۲ ۳-۵ اعداد توزیعی
- ۹۲ ۴-۵ عدد کسری
- ۹۲ ۵-۵ کاربرد عدد

۹۲	۱-۵-۵ به عنوان صفت
۹۳	۲-۵-۵ به عنوان اسم
۹۳	۶-۵ عدد و واحدهای اندازه‌گیری
۹۳	۱-۶-۵ قبل از واحد اندازه‌گیری
۹۴	۲-۶-۵ بعد از واحد اندازه‌گیری
۹۴	۷-۵ شیوه تاریخ‌گذاری

۶ قید

۹۵	۱-۶ قیدهای زمان
۹۶	۲-۶ قیدهای مکان
۹۷	۳-۶ قیدهای ترتیب
۹۸	۴-۶ قیدهای مقدار
۹۸	۵-۶ قیدهای تأکید
۹۸	۶-۶ قیدهای تشبیه
۹۹	۷-۶ قیدهای استثناء
۹۹	۸-۶ قیدهای نفی
۹۹	۹-۶ قید امری
۱۰۰	۱۰-۶ قید تأکید متصل

۷ پیشوندها و پسوندها

۱۰۱	۱-۷ پیشوندها
۱۰۳	۲-۷ پسوندها

۸ کلمات مرکب

۱۱۳	۱-۸ اسم‌های مرکب
۱۱۳	۱-۱-۸ ترکیب اسم با اسم
۱۱۴	۲-۱-۸ ترکیب اسم با ماده مضارع
۱۱۴	۳-۱-۸ ترکیب اسم با ماده ماضی
۱۱۴	۴-۱-۸ ترکیب عدد با اسم
۱۱۴	۵-۱-۸ ترکیب صفت با اسم

- ۱۱۴ ۸-۱-۶ ترکیب ماده ماضی با ماده ماضی
- ۱۱۴ ۸-۲-۲ صفت‌های مرکب
- ۱۱۴ ۸-۲-۱ ترکیب اسم با اسم
- ۱۱۴ ۸-۲-۲ ترکیب اسم با صفت
- ۱۱۵ ۸-۲-۳ ترکیب اسم با ماده مضارع
- ۱۱۵ ۸-۲-۴ ترکیب اسم با ماده ماضی
- ۱۱۵ ۸-۲-۵ ترکیب صفت با اسم
- ۱۱۵ ۸-۲-۶ ترکیب عدد با اسم
- ۱۱۵ ۸-۲-۷ ترکیب قید با اسم

۹ حروف و اصوات

- ۱۱۷ ۹-۱ حروف
- ۱۱۷ ۹-۱-۱ حروف اضافه
- ۱۲۰ ۹-۱-۲ حروف ربط
- ۱۲۲ ۹-۲ اصوات

۱۰ فعل

- ۱۲۳ ۱۰-۱ کلیات
- ۱۲۴ ۱۰-۲ انواع فعل‌های پارسی
- ۱۲۴ ۱۰-۲-۱ ماده‌های ماضی با پسوند باستانی *-ta**
- ۱۲۷ ۱۰-۲-۲ ماده‌های ماضی با پسوند *-ād*
- ۱۳۰ ۱۰-۲-۳ ماده‌های ماضی مکمل
- ۱۳۰ ۱۰-۲-۴ ماده‌های مضارع مختوم به *-s*
- ۱۳۱ ۱۰-۲-۵ ماده‌های مضارع سببی
- ۱۳۲ ۱۰-۲-۶ ماده‌های مضارع جعلی
- ۱۳۲ ۱۰-۳ صرف فعل
- ۱۳۲ ۱۰-۳-۱ مضارع اخباری
- ۱۳۴ ۱۰-۳-۲ مضارع التزامی
- ۱۳۶ ۱۰-۳-۳ مضارع تمنّایی
- ۱۳۷ ۱۰-۳-۴ وجه امری

- ۱۳۷..... ۱۰-۳-۵ صرف فعل های کمکی
- ۱۳۹..... ۱۰-۳-۶ ماضی ساده
- ۱۴۱..... ۱۰-۳-۷ ماضی نقلی
- ۱۴۲..... ۱۰-۳-۸ ماضی بعید
- ۱۴۳..... ۱۰-۳-۹ ماضی شرطی
- ۱۴۳..... ۱۰-۳-۱۰ فعل مجهول
- ۱۴۴..... ۱۰-۴-۴ مشتقات فعل
- ۱۴۴..... ۱۰-۴-۱ اسم مصدر
- ۱۴۴..... ۱۰-۴-۲ صفت فاعلی
- ۱۴۵..... ۱۰-۴-۳ مصدر
- ۱۴۵..... ۱۰-۴-۴ مصدر مرتّم
- ۱۴۵..... ۱۰-۴-۵ صفت مفعولی
- ۱۴۶..... ۱۰-۵ ادوات فعلی
- ۱۴۸..... ۱۰-۶ فعل های غیرشخصی
- ۱۴۸..... ۱۰-۷ فعل های شخصی با مصدر متّم
- ۱۵۱..... متن های برگزیده
- ۱۵۱..... آثار به خطّ پارتی با هزوارش
- ۱۵۱..... ۱- سفالینه های نسا
- ۱۵۲..... ۲- سکه مسی بلاش چهارم
- ۱۵۲..... ۳- سکه نقره مهرداد چهارم
- ۱۵۲..... ۴- بر نگین انگشتر
- ۱۵۲..... ۵- دیوار نگاره دورا اروپوس
- ۱۵۲..... ۶- بخشی از بنچاق اورامان
- ۱۵۳..... ۷- سنگ نوشته کال جنگال
- ۱۵۳..... ۸- سنگ نوشته سر پل ذهاب
- ۱۵۳..... ۹- سنگ مزار خواسگ در شوش
- ۱۵۳..... ۱۰- کتیبه مجسمه هرکول
- ۱۵۴..... ۱۱- تحریر پارتی کتیبه اردشیر در نقش رستم
- ۱۵۴..... آثار مانوی بدون هزوارش
- ۱۵۴..... ۱- داستان گرویدن مهرشاه به مانی

- ۲- داستان مرگ مانی..... ۱۵۵
- ۳- نامه‌ای از پیشوای مانویان..... ۱۵۷
- ۴- داستان مصلوب کردن عیسی مسیح^(ع)..... ۱۶۱
- ۵- سرودی در ستایش پدربزرگی..... ۱۶۲
- ۶- ابیاتی از منظومه هویدگمان..... ۱۶۴

کتابنامه..... ۱۶۹

- ۱- منابع آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی و روسی..... ۱۶۹
- ۲- منابع فارسی..... ۱۷۷
- ۳- منابع ترجمه شده..... ۱۷۸
- ۴- علائم اختصاری (کتابنامه)..... ۱۸۱

مقدمه

پارت و اشکانیان

استان پارت - که در کتیبه‌های فارسی باستان پَرثَوَه^۱ (= پَهَلَو، پهله، فهله) نامیده شده است - از استان‌های شاهنشاهی هخامنشی بود و شمال خراسان کنونی و بخش‌هایی از ترکمنستان کنونی را شامل می‌شد. پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی به دست اسکندر مقدونی (۳۳۰ ق. م.) پارت تا مدتی تحت سیطره سلوکیان، جانشینان اسکندر، بود، تا این که در سال ۲۴۷ ق. م.، اشک یا ارشک^۲ به یاری برادرش تیرداد^۳ علیه سرکرده آنتیوخوس^۴ دوم، پادشاه سلوکی (۲۶۱ - ۲۴۶ ق. م.)، قیام کرد و سلسله اشکانی را بنیان نهاد. اشکانیان طایفه‌ای از قبیله پَرنی یا آپرنی^۵، از اتحادیه قبایل داهه^۶ بودند، که پیش از ورود به استان پارت (در حدود سال ۲۵۰ ق. م.)^۷، در دشت‌های میان رود جیحون و دریای خزر به زندگی چادرنشینی روزگار می‌گذراندند. قدرت و قلمروی این سلسله در زمان فرمانروایی اشک دوم (۲۱۷ یا ۲۱۴ - ۱۹۱ ق. م.)، فریابت^۸ (۱۹۱

1- Parŋava -

2- Arsaces

3- Tiridates

4- Antiochus

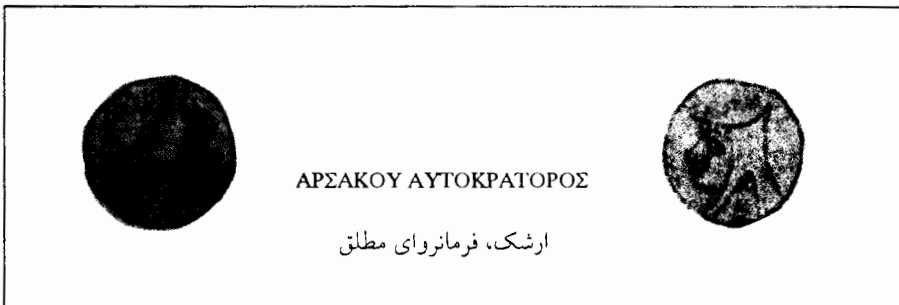
5- Parni / Aparni

6- Dahae

8- Phriapites

- ۱۷۶ ق. م.) و فرهاد^۱ اوّل (۱۷۶ - ۱۷۱ ق. م.) به تدریج افزایش یافت، تا این که یکی از پادشاهان این سلسله به نام مهرداد^۲ اوّل (۱۷۱ - ۱۳۹/۸ ق. م.) قلمروی اشکانیان را از شرق تا آسیای مرکزی و از غرب تا بین‌النهرین گسترش داد و الومایس^۳ و پارس را نیز به تصرف خود درآورد.

ضعف جانشینان مهرداد اوّل باعث شد که اشکانیان، بسیاری از متصرفات خویش را از دست بدهند و پس از گذشت حدود پانزده سال از مرگ مهرداد، سلسله اشکانی رو به انقراض نهاد. اما ظهور مهرداد دوم (۱۲۴/۳ - ۹۰ ق. م.) جانی تازه به کالبد اشکانیان دمید. او در غرب بین‌النهرین و ارمنستان، و در شرق، هرات را باز پس گرفت و سیستان را نیز دست‌نشانده خویش ساخت و خود را «شاه بزرگ»^۴ نامید.



۱. سکه اشک اوّل^۵

سلسله اشکانی در برابر افزون‌طلبی‌های دولت روم قرن‌ها پایدار ماند، تا این که سرانجام در سال ۲۲۴ م. آخرین پادشاه اشکانی، اردوان چهارم^۶، در جنگ با اردشیر

- 1- Phraates
- 2- Mithradates
- 3- Elymais

۴- به یونانی: ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΜΕΓΑΛΟΥ

۵- سلوود، تصویر (۲) ۱.

۶- پیشتر آخرین پادشاه اشکانی را اردوان پنجم می‌دانستند. در این باره نک:

بابکان کشته شد و سلسله ساسانی جای سلسله اشکانی را گرفت.

اشکانیان در آغاز بسیار تحت تأثیر فرهنگ و زبان یونانی بودند، به گونه‌ای که حتی نام و القاب خویش را به خط و زبان یونانی بر سکه‌هایشان حک می‌کردند. به نوشته پلوتارخ^۱، مورخ یونانی، هنگامی که ارد^۲ دوم (۵۸/۷ - ۳۹ ق. م.) با آرتابازس^۳، پادشاه ارمنستان، در حال تماشای نمایشنامه‌ای یونانی از اورپیدس^۴، نمایشنامه‌نویس بزرگ یونان، بود سربریده کراسوس^۵، سردار رومی، را به نشانه پیروزی در جنگ برایش به ارمنغان آوردند.^۶



۲. سکه‌های مهرداد دوم^۷

دلبستگی به فرهنگ یونانی به اندازه‌ای بود که از زمان مهرداد اول به بعد، گاه واژه یونانی ΦΙΛΕΛΛΗΝΟΣ را، به معنی «دوستدار یونان»، بر سکه‌های اشکانی حک می‌کردند. این شیوه تا زمان پادشاهی بلاش^۸ اول (۵۰/۱ - ۷۶/۷ یا ۷۹ م.) ادامه داشت.

Cambridge 1993 , p. 99.

- 1- Plutarch
- 2- Orodes
- 3- Artabazes
- 4- Euripides
- 5- Crassus

۶- کالج، ص ۳۹.

۷- ملکزاده بیانی، ص ۶۳.

- 8- Vologeses

او نخستین کسی بود که خط و زبان پارسی را در کنار خط و زبان یونانی مورد استفاده قرار داد.

زبان پارسی

زبان پارسی - که به نام‌های پهلوی^۱، پهلوانی^۲ و پهلوی اشکانی نیز خوانده می‌شود - از زبان‌های ایرانی میانه (شاخه شمال غربی) است. زبان‌های ایرانی میانه اصطلاحاً به زبان‌هایی گفته می‌شود که پس از سقوط هخامنشیان (۳۳۰ ق. م.) در ایران بزرگ رایج بود و در واقع گونه‌های تحوّل یافته زبان‌های ایرانی باستان محسوب می‌شد. از صورت باستانی زبان پارسی اثری به دست نیامده است. دیگر زبان‌های ایرانی میانه که با زبان پارسی هم خانواده‌اند، عبارت‌اند از: سُغدی، خوارزمی، سکایی (با دو گویش خُتنی و تُمشقی) و بلخی (از شاخه شرقی) و فارسی میانه یا پهلوی ساسانی (شاخه جنوب غربی).

کهن‌ترین آثار موجود به زبان پارسی متعلق به سده نخست پیش از میلاد است. این زبان تا حدود سده‌های چهارم و ششم میلادی زنده بود و سپس به تدریج رو به خاموشی نهاد. آخرین آثار موجود به زبان پارسی، آثار مانوی است که اکثراً به پیش از سده نهم میلادی/سوم هجری تعلق دارد. این آثار را در زمانی نوشته‌اند که پارسی زبانی مرده بوده است. آثار پارسی مانوی حتی تا سده سیزدهم میلادی/هفتم هجری نیز به نگارش در می‌آمد، اما در آنها اشتباهات و گاه آمیختگی‌هایی با فارسی میانه دیده می‌شود.

۱- «پهلوی» یعنی «منسوب به پهلَو»، پهلَو صورت تحوّل یافته - Parθava ی فارسی باستان است:

Parθava - > *Parhav > *Pahrav > Pahlav

۲- نام این زبان در متنی مانوی به زبان فارسی میانه به صورت Pahlawānīg آمده است. نک:

Boyce 1975, pp. 39 - 42 (text h).

آثار زبان پارسی

آثار بر جای مانده از زبان پارسی را می توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف - آثار به خط پارسی

ب - آثار به خط مانوی

الف - آثار به خط پارسی

خطی که اشکانیان برای نوشتن زبان پارسی برگزیده بودند، از خط آرامی گرفته شده بود و از

راست به چپ نوشته می شد. در خط پارسی حروف به یکدیگر نمی پیوندند.

مهم ترین ویژگی خط پارسی، مانند

برخی دیگر از خطوط ایرانی میانه، وجود

عناصری نوشتاری به نام هزوارش در آن

است. هزوارش ها واژه هایی آرامی الأصل

هستند که به خط پارسی نوشته می شوند،

اما در هنگام قرائت، معادل آنها در زبان

پارسی به تلفظ در می آید.

مثلاً واژه **𐭠𐭣𐭥𐭥** (ملکا MLK²)

که واژه ای آرامی به معنی «شاه» است در

هنگام قرائت به صورت *šāh* تلفظ

می شود، چرا که معادل آن در زبان پارسی

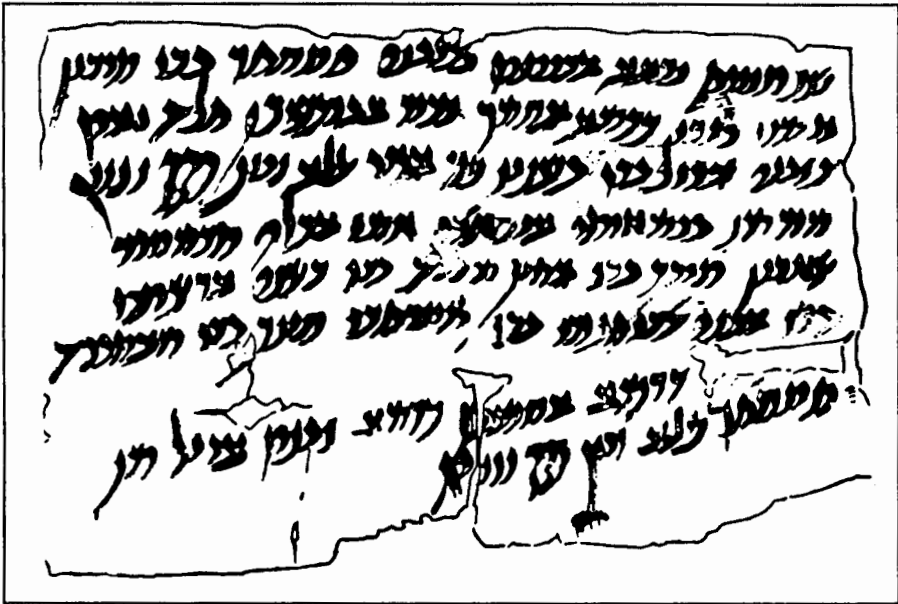
šāh است.

آثار برجای مانده به خط پارسی

عبارت اند از:

۳. گونه های خط پارسی ^۱			
برابری حروف در خط فارسی	آثار شهر دورا اورویوس	چرم نوشته اورامان	سفالینه های نسا
ا	𐭠	𐭠	𐭠
ب	𐭡	𐭡	𐭡
گ	𐭢	𐭢	𐭢
د	𐭣	𐭣	𐭣
ه	𐭤	𐭤	𐭤
و	𐭥	𐭥	𐭥
ز	𐭦	𐭦	𐭦
ح	𐭧	𐭧	𐭧
ی	𐭨	𐭨	𐭨
ک	𐭩	𐭩	𐭩
ل	𐭪	𐭪	𐭪
م	𐭫	𐭫	𐭫
ن	𐭬	𐭬	𐭬
س	𐭭	𐭭	𐭭
پ	𐭮	𐭮	𐭮
ق	𐭯	𐭯	𐭯
ر	𐭰	𐭰	𐭰
ش	𐭱	𐭱	𐭱
ت	𐭲	𐭲	𐭲

۱. سفالینه‌ها: در خرابه‌های شهر نسا^۱ در حدود سه‌هزار قطعه سفالینه یافت شده است که اکثراً به سدهٔ نخست پیش از میلاد تعلق دارند. این سفالینه‌ها در واقع بقایای کوزه‌ها و خمره‌های شراب و سرکه هستند که به عنوان مالیات از تاجکستان‌ها گرفته می‌شد. نوشته‌های روی این سفالینه‌ها معمولاً اسامی اشخاص، اسامی جاها، وزن و گاه تاریخ تحویل است.^۲ دو سفالینهٔ مشابه نیز در قومس (دامغان) یافت شده است.^۳ به علاوه خط پارسی بر ظروفی در نیپور^۴ (عراق) و کوشه‌تپه و مرو (ترکمنستان) نیز دیده شده است.^۵



۴. چرم نوشتهٔ اورامان^۶

۱- پایتخت قدیم اشکانیان در نزدیکی عشق‌آباد کنونی در ترکمنستان.

2- Gignoux 1972, p. 43; Rastorgueva - Molčanova, p. 149; CIIIran II / II, Plates I - III, Textes I: Parthian Economic Documents from Nisa, by I. M. Diakonoff and V. A. Livshits, ed. by D. N. MacKenzie, London, 1976 - 1979.

3- Bivar 1970; 1981.

4- Nippur

5- Rastorgueva - Molčanova, p. 150.

۶- ناتل خانلری، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲. چرم نوشته اورامان: از سه چرم نوشته یافت شده در اورامان، دو تکه به خط و زبان یونانی و یک تکه به خط و زبان پارسی از اواسط سده نخست میلادی است. به علاوه در پشت یکی از چرم نوشته‌های یونانی واژه‌هایی به خط و زبان پارسی به چشم می‌خورد. این چرم نوشته‌ها در واقع قبالة فروش دو تاختستان است.^۱

۳. سکه‌ها، مهرها و جواهرات: بر سکه‌ها، مهرها و چند قطعه جواهر از اواخر دوره اشکانی یا چند دهه پس از اشکانیان، نوشته‌هایی کوتاه به خط و زبان پارسی وجود دارد. کهن‌ترین سکه با برخی از حروف پارسی، سکه بلاش اول است.^۲

به علاوه سکه‌های مسی شاهان محلی الومایس و شاهان تابع اشکانیان در سیستان و بخش‌هایی از هندوستان در سده‌های اول و دوم میلادی، دارای نوشته‌هایی کوتاه به خط پارسی است.

۴. سنگ نوشته‌های کوتاه: سنگ

نوشته‌هایی بسیار کوتاه - که معمولاً دو زبانه (یونانی و پارسی) هستند - در آرمازی^۳ در گرجستان یافت شده‌اند.^۴

دیگر سنگ نوشته‌های

کوتاه به زبان پارسی عبارت‌اند از:^۵

۵. سکه بلاش اول^۶

دو سنگ نوشته کوتاه در سرپل ذهاب و نیز دو سنگ نوشته کوتاه در خنگ نوروزی^۷ و سنگ نوشته‌هایی در کال جنگال و لاخ مزار، هر دو در نزدیکی بیرجند، که احتمالاً متعلق به

1- Ibid., p. 150; Gignoux 1972, pp. 43 - 44.

۲- ملکزاده بیانی Bivar 1967; Sellwood; Alram;

3- Armazi

4- Gignoux 1972, p. 44.

5- Gropp 1968; Gignoux 1972, p. 44.

۶- ملکزاده بیانی، ص ۱۰۴.

7- Vanden Berghe 1963.

نیمه اول سده سوم میلادی است.^۱ سنگ نوشته مشابهی نیز در پاکستان یافت شده است.^۲



۶. نیم تنه بلاش چهارم^۳

۵. نیم تنه بلاش چهارم (۱۴۷/۸ - ۱۹۰/۹۱ م.): این نیم تنه سنگی که در مجموعه‌ای

شخصی نگهداری می شود دارای کتیبه‌ای بسیار کوتاه در معرفی بلاش است.^۴

۶. کتیبه بلاش چهارم (۱۴۷/۸ - ۱۹۰/۹۱ م.) بر مجسمه هرکول: این مجسمه که در

1- Gignoux 1972. p. 44.

2- Humbach 1980, p. 208.

۳- گیرشمن، ص ۶۹.

۴- پیش از این او را بلاش سوم می دانستند.

عراق یافت شده، دارای کتیبه‌ای به یونانی و ترجمه آن به پارسی است. موضوع کتیبه نبرد بلاش با مهرداد چهارم (۱۳۰ - ۱۴۷ م.) است که به پیروزی بلاش و فتح میشان^۱ انجامید. تاریخ کتابت آن سال ۴۶۲ سلوکی (= ۱۵۰ م.) است.^۲

۷. کتیبه سنگ مزار خواسگ^۳: این سنگ مزار به دستور اردوان چهارم (۲۱۳ - ۲۲۴ م.) برای خواسگ، شهربان شوش، برپا شده و تاریخ کتابت آن سال ۴۶۲ اشکانی (= ۲۱۵ م.) است.^۴

۸. آثار شهر دورا و اوروپوس^۵ بر ساحل رود فرات در سوریه کنونی: اکثر این آثار به اوایل سده سوم میلادی - زمانی که ساسانیان این شهر را در تصرف خویش داشتند - تعلق دارد. از میان این آثار می‌توان به سفالینه‌ها، دیوارنگاره‌ها و نامه‌ای بر پوست اشاره کرد.^۶

۹. دو سنگ نوشته کوتاه از اردشیر بابکان، نخستین پادشاه ساسانی (۲۲۴ - ۲۴۰ م.): این سنگ نوشته‌ها سه زبانه (فارسی میانه، پارسی و یونانی) هستند و بر شانه اسب اردشیر و اسب اوهرمزد در نقش رستم حک شده‌اند.^۷

۱۰. سنگ نوشته مفصل شاپور اول، پادشاه ساسانی (۲۴۰ - ۲۷۰ م.)، بر کعبه زردشت در نقش رستم: این سنگ نوشته به سه زبان فارسی میانه، پارسی و یونانی نوشته شده است و در آن شاپور نخست خود و استان‌های کشورش را معرفی می‌کند، سپس به شرح سه لشکرکشی علیه رومیان و نیز به شرح آتش‌هایی که بنا نهاده است، می‌پردازد.^۸

۱۱. سنگ نوشته شاپور اول در حاجی آباد فارس: این سنگ نوشته دو زبانه (فارسی میانه و پارسی) است و موضوع آن شرح تیراندازی شاپور است.^۹

1- Mesene

2- Morano 1990.

3- Xwāsag

4- Gignoux 1972, p. 44.

5- Dura-Europus

6- Ibid.

7- Back 1978, pp. 281-282.

8- Ibid., pp. 284-371.

9- Ibid., pp. 372-378.

۷. الفبای پارسی (کتیبه‌ای)		
برابره‌های حروف در خط فارسی	پارسی	آرامی امپراتوری (هخامنشی)
ا	𐎠	𐎠
ب	𐎡	𐎡
گ	𐎢	𐎢
د	𐎣	𐎣
ه	𐎤	𐎤
و	𐎥	𐎥
ز	𐎦	𐎦
ح	𐎧	𐎧
ط	𐎨	𐎨
ی	𐎩	𐎩
ک	𐎪	𐎪
ل	𐎫	𐎫
م	𐎬	𐎬
ن	𐎭	𐎭
س	𐎮	𐎮
ع	𐎯	𐎯
پ	𐎰	𐎰
ص	𐎱	𐎱
ق	𐎲	𐎲
ر	𐎳	𐎳
ش	𐎴	𐎴
ت	𐎵	𐎵

رونوشتی از تحریر پارسی این کتیبه در ۲۱ سطر بر لوحی سیمین یافت شده که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. برخی این لوح را جعلی می‌دانند، اما مکنزی بر این باور است که این لوح پیش‌نویس کتیبه بوده که پیش از کندن بر روی صخره به شاپور نشان داده‌اند.^۱

۱۲. سنگ نوشته شاپور اول در تنگ بُراق فارس: این سنگ نوشته نیز دو زبانه (فارسی میانه و پارسی) و موضوع آن، مانند سنگ نوشته حاجی آباد، شرح تیراندازی شاپور است.^۱

۱۳. سنگ نوشته شاپور اول در بیشاپور (کازرون): این سنگ نوشته دو زبانه (فارسی میانه و پارسی) و در سال ۲۶۶ م. حک شده است.^۲

۱۴. سنگ نوشته شاپور اول در نقش رستم: این سنگ نوشته - که در کنار صحنه پیروزی شاپور بر والرینوس^۳، امپراتور روم (۲۵۳ - ۲۶۰ م.) کنده شده است - در اصل به سه زبان فارسی میانه، پارسی و یونانی بوده، اما اکنون تنها بخش‌هایی از تحریر یونانی آن بر جای مانده است.^۴

۱۵. سنگ نوشته شاپور اول در نقش رجب: در نقش برجسته‌ای که شاپور را با تعدادی از همراهنش نشان می‌دهد، کتیبه‌ای کوتاه و سه زبانه (فارسی میانه، پارسی و یونانی) در معرفی شاپور وجود دارد.^۵

۱۶. سنگ نوشته نرسه، پادشاه ساسانی (۲۹۳ - ۳۰۲ م.)، در پایکولی در جنوب سلیمانیه عراق: این سنگ نوشته را - که اکنون قطعاتی از آن بر جای مانده - در اصل بر برجی مکعب شکل کنده بودند. موضوع این سنگ نوشته معرفی نرسه و چگونگی دستیابی وی به تخت پادشاهی است. این سنگ نوشته به دو زبان فارسی میانه و پارسی نوشته شده است.^۶

ب - آثار به خط مانوی

پس از گسترش کیش مانی (۲۱۶ - ۲۷۶ م.) در خراسان و ماوراءالنهر به کوشش مبلغان

1- Back 1978, pp. 372-378.

2- Ibid., pp. 378-383.

3- Valerianus

4- Gropp 1969, pp. 256-257.

5- Back 1978, pp. 282-283.

6- Humbach-Skjærø.

مانوی در سده سوم میلادی، زبان پارسی به عنوان یکی از ابزارهای تبلیغ مورد استفاده مانویان قرار گرفت و کتاب هایی به آن زبان تألیف یا ترجمه شد. آثاری از این کتاب ها در واحه دوئو - لو - فان^۱ (= تُرفان) در شمال غرب چین یافت شده است. خطی که برای نوشتن این متون مورد استفاده قرار گرفته، همان خط مانوی است که به روایتی مانی خود آن را بر پایه خط تدمری - که آن نیز برگرفته از آرامی بود - ابداع کرده بود.

۸. الفبای مانوی^۲

𐎠 = d	𐎡 = h	𐎢 = p
𐎡 = b	𐎢 = t	𐎣 = f
𐎢 = β	𐎣 = y	𐎤 = c
𐎣 = g	𐎤 = k	𐎥 = j
𐎤 = γ	𐎥 = x	𐎦 = q
𐎥 = d	𐎦 = l	𐎧 = r
𐎦 = b	𐎧 = δ	𐎨 = ð
𐎧 = w	𐎨 = m	𐎩 = ð
𐎨 = u	𐎩 = n	𐎪 = t
𐎩 = z	𐎪 = s	
𐎪 = ž	𐎫 = c	

خط مانوی از راست به چپ نوشته می شود و مهم ترین ویژگی آن نبود هزوارش در آن است و این خود، خواندن این خط را بسیار آسان می کند. به علاوه، بر خلاف خط پارسی، که در آن هر حرف می تواند ارزش های آوایی متفاوت داشته باشد، در خط مانوی

۱ - چینی: Duo-lu-fan (به شیوه آوانویسی Pinyin)، To-lu-fan (به شیوه آوانویسی Wade-Giles).

2- Andreas-Henning 1934, p. 911.

هر یک از حروف تنها یک ارزش آوایی دارد.



۹. صفحاتی از نوشته‌های مانوی^۱

آثار پارسی به خط مانوی عبارت‌اند از:^۲

۱. آثار مانوی و شاگردانش، که در زمان زنده بودن زبان پارسی (سده‌های سوم و چهارم میلادی) تألیف شده‌اند. مهم‌ترین اثر از این نوع قطعاتی از کتاب *آرده‌نگ و فراس*^۳ «آموزش ارژنگ» در تفسیر کتاب معروف مانوی، ارژنگ^۴، است.
- بی‌شک مؤلف برخی دیگر از قطععات به دست آمده پارسی آمو^۵ بود، که چون خط و زبان پارسی را می‌دانست و برخی از شاهزادگان اشکانی را می‌شناخت، با سمت

۱- کلیم‌کایت، ص ۲۱۷.

2- Boyce 1960; 1975; Sundermann 1981.

۳- پارسی: *Ārdahang Wifrās*

۴- یا ارتنگ، ارشنگ، ارجنگ (فارسی میانه و پارسی: *Ārdahang*؛ یونانی و قبطی: *eṭkan*؛ چینی: *Ta-men-ho-i t'u*)، احتمالاً مانوی در این کتاب اصول عقاید خویش را با استفاده از تصاویری که خود کشیده بود، آموزش می‌داد.

۵- فارسی میانه و پارسی: *Ammō*

آموزگار^۱ از جانب مانی برای تبلیغ دین به آبرشهر^۲ فرستاده شد.^۳
 ۲. آثار متأخر مانوی، که اکثراً مربوط به فرقه دیناوری^۴ هستند. این آثار - که بیشتر ترجمه از فارسی میانه است - در زمانی به نگارش در آمده که پارسی زبانی مرده بوده است. به همین دلیل است که در بسیاری از موارد تأثیر واژه‌ها و گاه نکات دستوری فارسی میانه را



۱۰. نگاره‌ای مینیاتوری از یک کتاب مانوی^۵

- ۱- فارسی میانه hammōzāg ؛ پارسی: ammōzāg. آموزگاران از بلند پایه‌ترین روحانیان مانوی بودند که تعدادشان همواره دوازده نفر بود و زیر نظر مانی یا سالار مانویان فعالیت می‌کردند.
- ۲- فارسی میانه: Abaršahr ؛ پارسی: Šahr čē abar. نام قدیم نیشابور است.
- ۳- درباره سفر آمو، نک: Boyce, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, pp. 39-42, text h (in Middle Persian).
- ۴- یا دیناوران (فارسی میانه: dēnāwarān ؛ پارسی: dēnābarān). گروهی از مانویان آسیای مرکزی بودند که در اواخر سده ششم میلادی فردی را به نام شاد اوهرمزد (فارسی میانه و پارسی: Šād-Ōhrmizd) به سالاری خویش پذیرفتند و بدین ترتیب از مانویان بابل جدا شدند و اعلام استقلال کردند.
- ۵- کلیم‌کایت، ص ۱۶۱.

می‌توان در آن‌ها مشاهده کرد. به علاوه، در میان دست‌نوشته‌های پارسی‌مانوی که در ترکستان چین یافته‌اند، قطعاتی نیز به خطوط ترکی، اویغوری، سُغدی و حتی چینی دیده می‌شود.

آثار مانوی به زبان پارسی شامل موضوعاتی از قبیل اصول عقاید، سرودهایی در ستایش ایزدان و رهبران دینی، اندرزنامه‌ها، نامه‌های شخصی، افسون‌ها، دعاها، قصه‌ها و تمثیل‌ها می‌شود. بخش قابل توجهی از این آثار منظوم است.

آثاری که اصل پارسی داشته‌اند

دو کتاب از دوره ساسانیان به زبان فارسی میانه بر جای مانده است که واژه‌های دخیل پارسی در آنها دیده می‌شود. ایران‌شناسان بر این باورند که این دو کتاب در اصل منظوم و به زبان پارسی بوده‌اند. این دو کتاب عبارت‌اند از:

۱. یادگار زیریران: ^۱ درباره نبردی که پس از گرویدن گشتاسپ به دین زردشت با ارجاسپ، پادشاه خیونان^۲، در گرفت. زیریر - که در این کتاب از دلآوری هایش در جنگ سخن به میان می‌آید - وزیر گشتاسپ بوده است.^۳

۲. درخت آسوری: ^۴ این کتاب مناظره‌ای میان نخل و بز است، درباره این که کدام یک برای آدمیان سودمندتر است. در این مناظره سرانجام بز به پیروزی می‌رسد.^۵ به احتمال زیاد منظومه فارسی ویس و رامین، سروده فخرالدین اسعد گرگانی، شاعر

۱- فارسی میانه: *ayādgār ī zarērān*.

۲- خیون یا هون، قبیله‌ای از قبایل ترک (از نژاد تاتار).

۳- نک: یادگار زیریران، یحیی ماهیار نوابی، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۴ ش؛ نیز:

A. Pagliaro, «Il testo Pahlavico Ayātkār-i Zarērān», *Rendiconti della Reale Accademia Nazionale dei Lincei*, serie VI, 1, 1925, pp. 550 - 604.

۴- فارسی میانه: *draxt ī Āsūrīg*.

۵- نک: منظومه درخت آسوریگ، یحیی ماهیار نوابی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۶ ش؛

نیز:

سده پنجم هجری، نیز اصل پارسی داشته است.^۱ زمان سرایش این منظومه را به زبان پارسی سده نخست میلادی می‌دانند.^۲ شاید برخی از داستان‌های عاشقانه شاهنامه، مثلاً بیژن و منیژه، نیز در اصل افسانه‌های پارسی بوده‌اند.^۳

واژه‌های دخیل پارسی در فارسی دری

فارسی دری، که بازمانده فارسی میانه است، اگر چه منسوب به استان فارس است در سده‌های نخستین اسلامی، به سبب نفوذ زبان عربی در بخش‌های غربی کشور، در شرق و شمال شرقی رشد و تکامل یافت. نخستین شاعران فارسی‌گوی در سده‌های چهارم و پنجم هجری غالباً از شهرهای بخارا، بلخ، سمرقند، طوس، مرو، هرات و دیگر شهرهای ماوراءالنهر و خراسان بوده‌اند.

فارسی دری در دوره رشد و تکوین خویش (پیش از سده هفتم هجری)، به علت مجاورت با مناطقی که پیش از آن قلمروی زبان پارسی بود، واژه‌هایی را از این زبان به وام گرفت.^۴

باید به خاطر داشت که در برخی از موارد، واژه دخیل پارسی به موازات واژه اصیل فارسی که بازمانده فارسی میانه است، به کار می‌رود. به عنوان نمونه، واژه پارسی *zrēh* به معنی «دریا» (در اوستایی *zrayah-*)، به صورت «زراه» در فارسی دری به کار رفته، اما وجود این واژه باعث حذف واژه اصیل «دریا» (از فارسی میانه *drayā*) از فارسی باستان *drayah-* نشده است.

برخی از مهم‌ترین واژه‌های دخیل پارسی در فارسی دری عبارت‌اند از:

آژدن (صورت اصیل: آژدن)، آژیر، اژدها، انباغ (صورت‌های اصیل: امباز، انباز، همباز، هنباز)، انجام، انجمن، اوژدن، باژ (صورت‌های اصیل: باج، باز)، بغ، پنج، پور (صورت اصیل:

۱- نک: ویس و رامین، تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹ ش.

2- Boyce 1983, p. 1158.

۳- تفضلی ۱۳۷۶، ص ۷۶.

۴- نک: Lentz.

پس، در پسر هم آمده است)، پیغام (صورت اصیل: پیام)، چهر، چهره، خدیو، دز (صورت دیگر: دژ)، دژ - پیشوند به معنی «بد» (صورت اصیل: دُش)، دوزخ (صورت اصیل: دوزخ)، زر، ژرف، ساویدن (صورت اصیل: ساییدن)، شهر، فرجام، فرزانه، فرشته، مَرغ، مَرغ، مژده، نفوشا و نفوشاک (صورت اصیل: نیوشا «شنونده»)، هراس.

البته باید افزود که برخی از این واژه‌ها، در واقع واژه‌های دخیل پارتی در فارسی میانه هستند و از آن طریق به فارسی دری رسیده‌اند، مانند: انجام (فارسی میانه: hanjām)، انجمن (فارسی میانه: hanjāman)، پنج (فارسی میانه: panj)، چهر (فارسی میانه: čihr)، چهره (فارسی میانه: čihrag)، زر (فارسی میانه: zarr)، شهر (فارسی میانه: šahr) و فرزانه (فارسی میانه: frazānag).

واژه‌های دخیل پارتی در ارمنی

زبان ارمنی در طول تاریخ خود، واژه‌های بسیاری از زبان‌های ایرانی به وام گرفته و بدون تغییر حفظ کرده است. ورود واژه‌های پارتی به زبان ارمنی از آن زمان سرعت بیشتری گرفت که بلاش اول در سال ۵۳ م برادر خود، تیرداد اول، را بر تخت پادشاهی ارمنستان نشاند و تا قرن‌ها پس از آن، ارمنستان زیر نفوذ ایرانیان بود. برخی از مهم‌ترین واژه‌های دخیل پارتی در ارمنی که گاه از آن طریق به گرجی نیز راه یافته‌اند، عبارت‌اند از:^۱

aržē «می‌ارزد»، قس. پارتی: aržān «ارزان، با ارزش»

awar «غنیمت»، پارتی: āwār

awrēn «آیین»، پارتی: aβōēn

bar- «در»، پارتی: bar-

hazarapat «فرمانده هزار مرد، مین باشی، رئیس»، پارتی: hazārpāt

marg «مَرغ، مرغزار»، پارتی: mary

mogpet «موبد»، پارتی: moybed

1- R. Schmitt, "Iranian Influences in Armenian", *Encyclopaedia Iranica*, vol. II, Routledge and Kegan Paul, 1987, pp. 445-459; H.W. Bailey, "Iranian Loanwords in Armenian," *Ibid.*, pp. 459-465.

parh	«محافظ»، پارسی: pāhr
paterazm	«نبرد، رزم»، پارسی: pādrazm
seaw	«سیاه»، پارسی: syāw
vačār	«بازار»، پارسی: wāžār
vasn	«زیرا، برای این که»، پارسی: *wasn در wasnād
vnas	«تباهی، آسیب»، قس. پارسی: wināst «مجروح، آسیب دیده»
yawêt	«جاوید»، پارسی: yāwêd
yazem	«می پرستم، می ستایم»، پارسی: yazēm
zawr	«سپاه، ارتش»، قس. پارسی: zāwar «نیرو»
žamanak	«زمان»، قس. پارسی: žamān
žir	«زیرک»، پارسی: žir

واژه‌های دخیل پارسی در دیگر زبان‌ها

اهمیت زبان پارسی، به ویژه در فاصله میان سده نخست پیش از میلاد و سده چهارم میلادی، سبب شد که واژه‌های بسیاری از این زبان علاوه بر فارسی میانه، سغدی و ارمنی، به زبان‌های آرامی، سریانی، مندایی و از طریق ارمنی به گرجی نیز راه یابد.

واژه‌های دخیل سریانی، هندی و یونانی در پارسی

اکثر واژه‌های دخیل در زبان پارسی اصل سریانی، هندی یا یونانی دارد. ورود واژه‌های سریانی به این دلیل است که مانویان بسیاری از آثار خود را از زبان سریانی به پارسی ترجمه کرده بودند. واژه‌های هندی غالباً در زمانی به پارسی راه یافتند که گسترش مانویت در شرق برقراری ارتباط را میان مانویان و پیروان ادیان هندی در پی داشت. وجود واژه‌های یونانی نیز به این علت است که زبان یونانی پس از سقوط هخامنشیان، در دوره سلوکی زبان درباریان بود و پس از آن هم در دوره پارسی و حتی در اوایل دوره ساسانی،

یکی از زبان‌های مورد استفادهٔ دربار بود، به گونه‌ای که حتی برخی از کتیبه‌های شاهی را نیز بدان ترجمه می‌کردند. برخی از واژه‌های دخیل سریانی، هندی و یونانی در زبان پارسی - که اکثراً اسامی خاص هستند - عبارت‌اند از:^۱

از یونانی	از هندی	از سریانی
arseniyāh «نام خاص»	but «بودا»	āmen «آمین»
ewangelyōn «انجیل»	jartabūr «نام محل»	uzzi «نام خاص»
bēm «بمه (از اعیاد مانوی)»	kašpīr «کشمیر»	bāt «نام خاص»
dīdēm «دیهم، تاج»	lōg «جهان»	bar «ابن، پسر»
yōnāw «(زبان) یونانی»	niβrān «نیروانا، فنا»	barsimus «نام خاص»
hēgemōn «والی»		dībat «نام خاص»
		gabraēl «جبرائیل»
		kādūš «قدوس، مقدس»
		kahan «کاهن»
		kaifah «نام خاص»
		mānī «مانی»
		mār «حضرت»
		miryam «مریم»
		māšihā «مسیح»
		mīhaēl «میکائیل»
		yišō «یشوع، عیسی»

البته باید توجه داشت که اکثر واژه‌های سریانی فوق‌الذکر اصل عبری دارند.

۱ - دربارهٔ واژه‌های دخیل هندی در پارسی نک: Sims-Williams 1983, pp. 132-141.

درباره کتاب حاضر

کتابی که اکنون در پیش رو دارید نخستین گام در تدوین دستور زبان پارسی به زبان فارسی است. این کتاب در ده فصل مباحث مربوط به آواشناسی، اسم، صفت، ضمیر، عدد، قید، پیشوندها و پسوندها، کلمات مرکب، حروف و اصوات، و فعل را دربر می‌گیرد. هر فصل به گونه‌ای تنظیم شده است که علاوه بر مباحث صرفی، مباحث نحوی مربوط را نیز شامل شود. در پایان نیز برای نمونه گزیده‌ای از متون پارسی گردآوری، آوانویسی و ترجمه شده است.

در هر یک از فصل‌های کتاب برای هر نکته دستوری شاهد یا شواهدی از متون موجود آمده است تا خواننده را در فهم بهتر مطالب یاری دهد، در آوانویسی شواهد از شیوه «بویس» و «مکنزی» پیروی شده است که تلفظ زبان پارسی را پس از سده سوم میلادی می‌نمایاند. پس از هر شاهد، منبع مورد استفاده با نشانه اختصاری و شماره جمله آمده است. نشانه‌های اختصاری به کار رفته عبارت‌اند از:

AR =	سرود Angad Rōšn
Avr =	چرم نوشته اورامان
DE =	متون دورااوروپوس
H =	سرود Huwīdagmān
N(isa) =	سفالینه‌های نسا
Ni =	سفالینه‌های نسا
NPi =	سنگ‌نوشته نرسه در پایکولی
SPI A =	سنگ‌نوشته سر پل ذهاب
ŠH =	سنگ‌نوشته شاپوراؤل در حاجی‌آباد
ŠKZ =	سنگ‌نوشته شاپوراؤل برکعبه زردشت
ŠVŠ =	سنگ‌نوشته شاپور اوّل در بیشاپور
Xwāsag =	کتیبه سنگ مزار خواسگ

متن‌های زیر از این کتاب برگرفته شده‌اند:

M. Boyce, *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*, *Acta Iranica* 9, Leiden 1975.

a, ab, ac, af, ag, ah, aj, ak, aka, al, am, ao, at, au, av, aw, ax, ay, az, b, ba, bc, bg, bh, bj, bk, bl, bm, br, bs, bv, bw, bx, by, bya, byb, byc, byd, ce, cf, ch, cv, cw, cx, cy, cz, d, dc, dga, dk, ds, dv, dz, e, f, g, j, m, p, q, r, x.

متونی که با M مشخص شده در کتاب زیر معرفی شده‌اند:

M. Boyce, *A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean Script in the German Turfan Collection*, Berlin 1960.

این متون عبارت‌اند از:

M 1 280, M 1 282, M 5, M 27 V, M 30 Ri, M 30 Vi, M 76 V, M 99 R, M 102 R, M 284a Rii, M 284a Vii, M 789 R, M 857 I Ri, M 857 II Vi, M 8201 Ri.

آواشناسی

۱-۱ تحوّل آواهای ایرانی باستان در زبان پارسی

آواهای ایرانی باستان در زبان پارسی به صورت زیر تحوّل یافته‌اند:

● **ā** آغازی و میانی در پارسی باقی مانده، اما **ǎ** پایانی حذف شده است:

پارسی باستان	پارسی	اوستایی
asa-	asp «اسب»	aspa-
aθanga-	asaŋ «سنگ»	asəŋga-
manā	man «من»	mana
kāma-	kām «کام»	kāma-
āpi-	āb «آب»	āp-
—	dēn «دین»	daēnā-

● **b** باستانی در پارسی باقی مانده، اما در میان دو مصوّت به **w** بدل شده است:

پارسی باستان	پارسی	اوستایی
brātar-	brādar «برادر»	brātar-
—	bēwar «بیور، ده هزار»	baēvar-
ā-bara-	āwar- «آور» (مادّه مضارع آوردن)	ā-bara-
naiba-	nēw «نیو، نیک»	—

اگر b ایرانی باستان از bh آریایی مشتق شده باشد، در آغاز کلمه و نیز در میان کلمه، در صورتی که پیش از یک آوای خیشومی یا صفیری آمده باشد، باقی می ماند، در غیر این صورت در اوستای جدید به w و در پارسی پس از سده سوم میلادی به β بدل می شود:

پارسی	سفسکریت	پارسی	اوستایی
«زهدان، رحم»	grāβ	gārbha-	garəwa-
«ابر»	*aβr	abhrā-	awra-
«دادور»	dādβār	*dāta.bhāra-	—

● č باستانی در پارسی باقی مانده، اما در میان دو مصوت به ž بدل شده است:

پارسی	فارسی باستان	پارسی	اوستایی
«چشم»	čašm	čaša-	čašman-
«از»	až	hačā	hača
«روز»	rōž	raučah-	raočah-

● d باستانی در پارسی باقی مانده، اما در میان دو مصوت در اوستای جدید و پس از سده سوم میلادی در پارسی به ð بدل شده است:

پارسی	فارسی باستان	پارسی	اوستایی
«دور»	dūr	dūra-	dūra-
«دیو»	dēw	daiva-	daēva-
«دروغ»	drōy	drauga-	draoya-
«پا»	pāð	pāda-	pāða-
«سپاه»	ispāð	spāda-	spāða-
«آنجا»	ōð	avadā	avaða

● f در پارتی باقی مانده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«کوه» kōf	kaufa-	kaofa-
«ژرف» žafr	—	ǰafra-
«فرمان» framān	framānā-	—

● g باستانی در پارتی باقی مانده، اما در میان دو مصوّت در اوستای جدید و پس از سده سوم میلادی در پارتی به γ بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«گوش» gōš	gauša-	gaoša-
«بغ، خدا» bay	baga-	baya-
«دروغ» drōy	drauga-	draoya-

● h در پارتی باقی مانده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«او؛ آن» hō	hauv	hō
«هر» harw	haruva-	haurva-
«هفت» haft	—	hapta-
«ماه» māh	māha-	māh-

● ṭ آغازی و میانی در پارتی باقی مانده، اما آ پایانی حذف شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«این» im	ima-	ima-
«پدر» pidar	pitar-	pitar-

«بوم، زمین»	būm	būmī-	būmī-
«چهر، نژاد»	čihr	čiça-	čiθra-
«باج»	bāž	bāji-	—

● ژ در پارتی به ž بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی	
«ژرف»	žafr	—	ǰafra-
«زیرک»	žīr	—	ǰīra-
«زن - (مادهٔ مضارع زدن)»	žan-	ǰan-	ǰan-

● k در پارتی باقی مانده، اما پس از سده سوم میلادی در میان دو مصوّت به g بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی	
«کام»	kām	kāma-	kāma-
«نیا»	niyāg	niyāka-	nyāka-
«بنده»	bandag	bandaka-	—
«هنگامی که»	kað	—	kaða

● m در پارتی باقی مانده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی	
«مادر»	mādar	mātar-	mātar-
«ماه»	māh	māha-	māh-
«این»	im	ima-	ima-
«دام، آفریده»	dām	—	dāman-
«میش»	mēš	—	maēša-

● n در پارتی باقی مانده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«نام» nām	nāman-	nāman-
«نر» nar	nar-	nar-
«نیم» nēm	—	naēma-
«بنده» bandag	bandaka-	—

● p در پارتی باقی مانده، اما پس از سده سوم میلادی در میان دو مصوّت و در پایان کلمه به b بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«پور، پسر» puhr	puça-	puθra-
«پدر» pidar	pitar-	pitar-
«شب» šab	xšap-	xšap-
«آب» āb	āpi-	āp-

● r در پارتی باقی مانده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«راست» rāšt	rāsta-	rāšta-
«روز» rōž	raučah-	raočah-
«اندر» andar	antar	antarə
«دروغ» drōγ	drauga-	draoya-
«بر - (مادّه مضارع بردن)» bar-	bar-	bar-

● r ایرانی باستان - که در اوستا ərə و در فارسی باستان به صورت ar نوشته می شود -

پس از آواهای دولبی (مثلاً b, m) به ur و در غیر این صورت به ir بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«برد - (ماده ماضی بردن)» burd-	barta-	bərəta-
«مرد - (ماده ماضی مردن)» murd-	marta-	mərəta-
«کرد - (ماده ماضی کردن)» kird-	karta-	kərəta-
«داشت - (ماده ماضی داشتن)» dird-	—	dərəta-

● ts ایرانی باستان - که در فارسی باستان به θ بدل شده - در اوستا و پارسی s شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«صد» sad	θata-	sata-
«سال» sarθ	θard-	sarəd-
«م هست، بزرگ ترین» masišt	maθišta-	masišta-
«سنگ» asang	aθanga-	asənga-

● š در پارسی باقی مانده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«شاد» šād	šiyāta-	šāta-
«چشم» čašm	čaša-	čašman-
«خشک» hušk	huška-	huška-
«گوش» gōš	gauša-	gaoša-

● t در پارسی باقی مانده، اما پس از سده سوم میلادی در میان دو مصوت به d بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«تن» tan	tanū-	tanū-
«تیز، تند» tiry	tigra-	tiyra-
«کرد (ماده ماضی کردن)» kird-	karta-	kərəta-
«باد» wād	—	vāta-

● θ میانی در پارتی به h بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«چنان» ōh	avaθā	avaθa
«گاه، تخت» gāh	gāθu-	gāθu-
«شهر، مملکت» šahr	xšaça-	xšaθra-
«پور، پسر» puhr	puça-	puθra-
«مهر، ایزدمهر» mihr	miça-	miθra-

● ũ آغازی و میانی در پارتی باقی مانده، اما ũ پایانی حذف شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«و» ud	utā	uta
«پور، پسر» puhr	puça-	puθra-
«دور» dūr	dūra-	dūra-
«گاه، تخت» gāh	gāθu-	gāθu-
«تن» tan	tanū-	tanū-

● ۷ در پارسی باقی مانده و به صورت w آوانویسی می شود:

پارسی	فارسی باستان	اوستایی
«بین (مادّه مضارع دیدن)»	wēn-	vaina-
«همه»	wisp	visa-
«دیو»	dēw	daiva-
«هر»	harw	haruva-
«ناو، کشتی»	nāw	nāv-

● x در پارسی باقی مانده است:

پارسی	فارسی باستان	اوستایی
«خود، کلاه خود»	xōδ	xaodā-
«خرَد»	xrad	xraθu-
«سرخ»	suxr	θuxra-
«خروش (مادّه مضارع خروشیدن)»	xrōs-	—
«خروشیدن»		xraosa-

● y در پارسی باقی مانده است:

پارسی	فارسی باستان	اوستایی
«جوان»	yuwān	—
مادّه مضارع به معنی «پرستیدن»	yaz-	yad-
مادّه مضارع به معنی «آشفتن»	yōz-	yaud-
		yaoz-

● **dz** ایرانی باستان - که در فارسی باستان به **d** بدل شده - در اوستا و پارسی **z** شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«زره، دریا» zrēh	drayah-	zrayah-
مادّه مضارع به معنی «پرستیدن» yaz-	yad-	yaz-
«من» az	adam	azəm
«دژ» diz	didā-	—

● **ž** اوستایی در پارسی باقی مانده است:

پارتی	اوستایی
«دشوار» dižwār	dužx ^v arəθa-
«دوزخ» dōžax	dužaxhāv-

۲-۱ تحوّل مصوّت‌های مرکّب در زبان پارسی

● **ai** ایرانی باستان - که در اوستایی به صورت **aē** یا **ōi** درآمده - در پارسی به **ē** بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«یک» ēw	aiva-	aēva-
«این» ēd	aita-	aēta-
«دیو» dēw	daiva-	daēva-
«میغ، ابر» mēy	—	maēya-
«نه» nē	naiy	nōiṭ

● **au** ایرانی باستان - که در اوستایی به صورت **ao** یا **ēu** درآمده - در پارسی به **ō** بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«دروغ» drōγ	drauga-	draoγa-
«کوه» kōf	kaufa-	kaofa-
«گوش» gōš	gauša-	gaoša-
«روشن» rōšn	—	raoxšna-

۳-۱ تحوّل گروه‌های صامت در زبان پارسی

● **fš** آغازی در پارسی به **š** بدل شده، اما **fš** میانی در پارسی باقی مانده است:

پارتی	اوستایی
«شرم» šarm	fšarma-
«درفش» drafš	drafša-

● **gr** ایرانی باستان - که در اوستای جدید به **γr** بدل شده - در پارسی به صورت **ry** درآمده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«تیز، تند» tiry	tigra-	tiyra-
«شیر، آسَد» šary	*šagra-	*šayra-

● **hv** ایرانی باستان - که در اوستا به **xv** بدل شده - در پارسی به صورت **wx** درآمده است. **wx** پارسی احتمالاً **w** بی‌واک بوده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«خود» wxad	—	x ^v atō

«خور- (مادّه مضارع	wxar-	—	x ^v ar-
خوردن)»			
«خویش»	wxēbēh	huvaipašiya-	x ^v aēpaiθya-

● nč در پارتی به nǰ بدل شده است:

پارتی	اوستایی
«پنج» panǰ	paŋča-

● pt در پارتی به ft بدل شده است:

پارتی	اوستایی	
«هفت» haft	hapta-	
«خفت- (مادّه ماضی	xuft-	xvapta-
خفتن)»		

● rd در پارتی به rδ بدل شده است:

پارتی	اوستایی	فارسی باستان
«سال» sarδ	sarəd-	θard-
«دل، قلب» zirδ	zərəd-	—

● rš در پارتی به š بدل شده است:

پارتی	اوستایی	
«پشت» pušt	paršta-	
«کِشت- (مادّه ماضی	kišt-	karšta-
کِشتن)		

● **rt** در پارسی به **rd** بدل شده است:

پارتی	اوستایی
wxard- «خورد- (مادّه ماضی خوردن)»	x ^v arta-

● **šn** ایرانی باستان - که در آغاز کلمه و به ندرت در میان کلمه در اوستایی و فارسی باستان به صورت **xšn** درآمده - در پارسی باقی مانده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
išnās- «شناس- (مادّه مضارع شناختن)»	xšnā-sa-	xšnā-sa-
išnaw- «شنو- (مادّه مضارع شنیدن)»	xšnav-	xšnav-
rōšn «روشن»	—	raoxšna-

● **xš** در پارسی به **š** بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
šab «شب»	xšap-	xšap-
šahr «شهر، مملکت»	xšaça-	xšaθra-
šāh «شاه»	xšāyaθiya-	—

۴-۱ علاوه بر موارد ذکر شده سه دگرگونی آوایی زیر نیز در زبان پارسی قابل توجه است:

● **ava** آغازی و میانی در پارسی به **ō** و **ava** پایانی به **aw** بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«چنان» ōh	avaθā	avaθa
«آنجا» ōδ	avadā	avaδa
«اوژن - (مادّه مضارع اوژدن = زدن، کشتن)» ōžan-	ava-ǰan-	ava-ǰan-
«پوست» pōst	pavastā-	—
مادّه مضارع از فعل «بودن» baw-	bava-	bava-

● āvaya در پارتی به āw بدل شده است:

پارتی	اوستایی
«سرای - (مادّه مضارع سرودن)» srāw-	srāvaya-
مادّه مضارع به معنی «تحمل کردن» pattāw-	paiti-tāvaya-

● aya آغازی و میانی در پارتی به ē و aya پایانی به ay بدل شده است:

پارتی	فارسی باستان	اوستایی
«زراه، دریا» zrēh	drayah-	zrayah-
«- ایسم (شناسه اول شخص جمع)» -ēm	-ayā-mahi	-ayā-mahi

۱-۵ نظام واجی زبان پارتی

بنابراینچه در بالا گفته شد، نظام واجی زبان پارتی را می‌توان به صورت زیر تعیین

کرد:

۱. صامت‌ها^۱

دسته	دولبی	لبی-دندانلی	دندانلی	لثوی	لثوی-کامی	کامی	ملازی	چاکنایی
انسدادی	بی‌واک	p	t			k		
	واکدار	b	d			g		
خیشومی	واکدار	m		n				
	بی‌واک				č			
انسدادی - سایشی	واکدار				[j]			
	بی‌واک							
سایشی	بی‌واک						x	h
	واکدار	[β]	f	[δ]	s		γ	
روان	واکدار				z			
	بی‌واک				l			
نیم مصوت	واکدار	w			r			
	بی‌واک					y		

۱- صامت‌های *β*, *h* [که در میان قلاب] آمده‌اند به ترتیب واجگونه (allophone) های *z*, *d*, *b* هستند.

۲. مصوّت‌ها

بلند	کوتاه
ā = آ	a = ا
ī = ای	i = ای کوتاه ^۱
ū = او	u = او کوتاه
ē = ابلند (یای مجهول)	
ō = ابلند (واو مجهول)	

۱-۶ ساختمان هجا

هجاهای زبان پارسی را می‌توان به گونه دانست^۲:

- V مانند: «به»، ā-sun «آهن»، a-nō-šag «انوش، بی‌مرگ».
- VC مانند: ud «و»، ag «اگر»، až «از»، ar-yāw «ارجمند».
- VCC مانند: azd «دانسته»، ast «است»، asp «اسب».
- CV مانند: kū «کجا»، hō «او؛ آن»، ni-sāg «درخشان».
- CVC مانند: paš «پس»، bōγ «رستگاری»، par-yōγ «پیروزی».
- CVCC مانند: nang «ننگ»، murt «مرگ»، hu-žihr «زیبا».
- CCV مانند: fra-zind «فرزند»، dwā-ōis «دوازده».
- CCVC مانند: brād «برادر»، drōγ «دروغ»، xrad-min «خردمند».
- CCVCC مانند: draxt «درخت»، wxāst-wā-nīft «اعتراف».

۱- i و u در اواخر دوره پارسی (اوایل قرن سوم میلادی) احتمالاً به صورت کسره و ضمه تلفظ می‌شدند. برخی، مانند مکزی (MacKenzie)، بویس (Boyce) و ژینیو (Gignoux)، بر این باورند که ایرانی میانه غربی (= پارسی میانه) علاوه بر مصوّت‌های فوق، دارای دو مصوّت جداگانه برای کسره و ضمه بوده است. این دو مصوّت را به صورت e و o آوانویسی می‌کنند.

۲- در ساختمان هجا حرف V نمایانگر «مصوّت کوتاه یا بلند» و حرف C نمایانگر «صامت» است.

۷-۱ تکیه

درباره محلّ تکیه در زبان پارسی نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد، اما شاید بتوان فرض را بر این نهاد که تکیه در زبان پارسی تابع همان قوانینی است که در اکثر زبان‌های ایرانی نو وجود دارد. بر این اساس، محلّ تکیه را در زبان پارسی می‌توان چنین فرض کرد:

۱-۷-۱ تکیه در اسم و صفت روی هجای پایانی است:

kanīžáǵ	کنیزک
andarwáz	هوا
kambǵ	کوتاه، مختصر
pawāǵén	پاک

۲-۷-۱ اگر اسم یا صفت جانشین اسم جمع بسته شود، تکیه روی پسوند جمع

خواهد بود:

muryǎn	مرغان
dušminǔn	دشمنان
wxārín	خوهران
wižidagǎn	برگزیدگان

۳-۷-۱ اگر اسم یا صفت جانشین اسم منادا واقع شود، تکیه روی هجای نخست

خواهد بود:

pídar	(ای) پدر!
brádarān	(ای) برادران!
ōn ámmōžāg	ای آموزگار!
wižidagǎn	(ای) برگزیدگان!

۴-۷-۱ تکیه در همه افعال روی هجای پایانی است. در زمان‌های ترکیبی نیز تکیه

روی هجای پایانی صفت مفعولی است:

zānám	می‌دانم (مضارع اخباری)
-------	------------------------

wiḡārān	بگذرانم (مضارع التزامی)
karēndēh	باشد که بکند (مضارع تمنایی)
āyād hēm	آدم (ماضی ساده)
xúft ištēh	خفته‌ای (ماضی نقلی)
frašūd būd ay	فرستاده شده بودی (ماضی بعید)
wāžēd	بگویید! (امر)

۲-۱ کلیات

اسم در زبان‌های ایرانی باستان دارای سه جنس مذکر، مؤنث، خنثی، و سه شمار مفرد، مثنی و جمع بوده است. به علاوه در این زبان‌ها اسم بنا بر نقش نحوی خاصی که در جمله ایفا می‌کرد، به هشت حالت نهادی، رایسی، بایی، برایسی، ازی، وابستگی (یا اضافی)، اندری و ندایی صرف می‌شد. دستگاه صرف اسم ایرانی باستان در اواخر دوره هخامنشیان به زوال گرایید و رفته‌رفته پایانه‌های صرفی از میان رفتند، به طوری که در زبان‌های ایرانی میانه غربی (فارسی میانه و پارتی) جنس اسم از میان رفت و شمار مثنی نیز ناپدید شد. از همه مهم‌تر آن که هشت حالت صرفی به تدریج به فراموشی سپرده شد. در این دوره نقش نحوی اسم در جمله و رابطه اسم با دیگر اجزای کلام نه به وسیله پایانه‌های صرفی، بلکه به محل قرار گرفتن اسم در جمله و حروف اضافه‌ای که با آن به کار می‌رود بستگی دارد.

۲-۲ حرف تعریف

در زبان پارتی برای نشان دادن اسمی که ناشناخته و غیرمشخص است از حرف تعریف نامعین ēw که بعد از اسم می‌آید استفاده می‌شود. ēw که از -aiva* ایرانی باستان مشتق شده است، در اصل عدد «یک» است و کاربرد آن به عنوان حرف تعریف نامعین از دوره میانه زبان‌های ایرانی رایج شده است.

ēd.iž pad nibišt nibāyūm ādur ēw husraw šābuhr nām. (ŠKZ 17)

این جا نیز، با (این) کتیبه، آتشی به نام خسروشاپور بنا می‌نهم.

mard ēw būd, ud haft puhr būd. (d 5)

مردی بود، و (او را) هفت پسر بود.

ud kē punwār istānēndē čwand šifsōān ēw...(dk 3)

و کسی که به اندازه دانه خردلی صدقه بستاند...

۲-۲-۱ تنها در یک مورد زیر بین اسم و حرف تعریف نامعین فاصله افتاده است:

u.š hōdīstān wirāšt ēw, kē nēw arjāw ud iškift gušād. (f 1)

و بوستانی آراست، که بسیار ارجمند و سخت فراخ (بود).

۲-۲-۲ اسمی که به طور کلی به کار رفته باشد، یا معین و شناخته شده باشد بدون حرف

تعریف نامعین به کار می‌رود:

āyad hēm parwān šāh. (d 1)

نزد شاه آمدم.

ud hō mardōhm kē karēd drōy pad but ud frēštag, ud dēn andāsēd,... (dk 5)

و آن انسانی که به بودا و فرستاده (= مانی) دروغ بندد، و دین را رها کند،...

ađyān frēštag dast pad sar awistād. (f 2)

آنگاه فرستاده (= مانی) دست (خویش را) بر سر (او) نهاد.

۲-۲-۳ اسمی که قبلاً مشخص شده باشد، گاهی برای تأکید با صفت اشاره hō «آن» می‌آید:

ud pad hamāg tanbār hō kanīzag društ būd. (d 2)

و در همه تن آن کنیزک تندرست بود (= شد).

paš hō dēnāβar ō tūrān šāh wāxt kū... (e 2)

پس آن دین‌آور (= پیامبر) به تورانشاه گفت که ...

hō-iž mardōhm hasēnag až ōd āyad ō razmyāh. (bg 3)

آن انسان نخستین نیز از آن جا به رزمگاه آمد.

۲-۳ مفرد و جمع

اسم مفرد در زبان پارتی گاه در مفهوم جمع به کار برده می‌شود:

šahrān anāsāg ud gāh yāwēdān. (M 76 V 11-12)

ذرات نور بی‌شمار (اند) و تخت‌ها(یشان) جاودان.

wišāδ būd ahēnd harwīn tār xānīg. (AR I 15)

گشوده شدند همه چشمه‌های تاریکی.

۲-۳-۱ یکی از راه‌های تشخیص این که اسم مفرد در مفهوم جمع به کار رفته است، وجود فعل

جمع در جمله است:

saxwan zādāg xrōšt būd hēd. (M 30 R i 21-22)

زادگان کلمه خوانده شده‌اید.

pādgirb āfrīdag kē až abar ištēnd. (M 284a V ii 8-10)

پیکرهای ستوده که در بالا ایستاده‌اند.

bid hrē yāwar frōmāy āyad, ud hrē yāwar kaft ahēnd nigūsār. (byc 4)

باز سه بار رومیان آمدند، و سه بار فرو افتادند.

wišminēnd harwīn rōšn zādāg. (M 30 V i 27)

همه فرزندان روشن شادی می‌کنند.

۲-۳-۲ در ترکیب مضاف و مضاف‌الیه، گاهی مضاف مفرد و مضاف‌الیه جمع است:

yazadān īr (ŠKZ 29)

امور ایزدان

dēnān ammōg (j 1)

آموزش‌های ادیان

۲-۳-۳ پسوند جمع در زبان پارتی ān است که به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود. ān برگرفته از

شناسه *ānām* ایرانی باستان است که برای حالت وابستگی جمع به کار می‌رفت:

ēd ast yišō nāčrāy, yihūdān šāh. (byd 1)

این عیسی ناصری، پادشاه یهودیان است.

pad bāmōād ammōžāgān kahanān dibīrān ud hō dēnsārārān āfrās kird u-šān

ēw až bid pand istad kū-š ōžanēnd. (byb 1)

در بامداد آموزگاران، کاهنان، دبیران و رؤسای دین شورا کردند و از یکدیگر نظرخواهی کردند که او را بکشند.

muryān andarwāzīg, zrihīg māsyāgān, čuhrbādān ud wisp dēwag. (cw 7)

مرغانِ هوایی، ماهیانِ دریایی، چارپایان و همهٔ کرم‌ها.

۲-۳-۴ علاوه بر پسوند جمع ān، در پاره‌ای از موارد به پسوندهای جمع īn و ūn نیز برمی‌خوریم که به ترتیب از شناسه‌های *īnām و *ūnām ایرانی باستان مشتق شده‌اند. پسوند īn اغلب در ضمائر جمع دیده می‌شود:

u.m imīn saxwan ō tō nibišť. (q 4)

و این سخنان را به تو نوشتم.

ud až imīn brādarān kē ō tō āsēnd... (q 9)

و از این برادران که به سوی تو می‌آیند.

abāw.um harwīn brādarān ud wxārīn pad kirbag windād ahēnd. (q 2)

پس همهٔ برادران و خواهران را (مشغول) به کار نیک یافتم.

ud mas dušminūn ud ambāy ō tō nē ast. (ac 8)

و دیگر دشمنان و انبازی برای تو نیست.

۲-۳-۵ در برخی از موارد اسم معنی با پسوند īft در مفهوم جمع به کار می‌رود:

hāwsār.it nē ast pad harw bayīft. (ch 3)

در میان همهٔ خدایان همانندی برای تو نیست.

ud wizād sēwag ud sūgβārīg hamag ram ardāwīft. (p 2)

و همهٔ گلهٔ پارسایان را یتیم و سوگووار رها کرد.

tō ay pid čē imīn harwīn karišn, radanīn, zāwarān rōšnān, ud hinzāwarīft čē wāxt būd. (af 1)

تویی پدر همه این آفرینش، گوهرها (= ایزدان)، نیروهای روشنایی، و قدرتمندانی که فرا خوانده شدند.

۲-۴ حالت فاعلی و غیر فاعلی

شواهد بازمانده از زبان‌های ایرانی میانه غربی (پارتی و فارسی میانه) نشان می‌دهد که این زبان‌ها در آغاز دارای دو حالت فاعلی (صریح) و غیر فاعلی (غیر صریح) بوده‌اند. حالت فاعلی بر نهاد جمله و حالت غیر فاعلی - که بازمانده حالت وابستگی کهن بود - بر عامل، مفعول غیر مستقیم، مضاف‌الیه و متمم حروف اضافه دلالت می‌کرد. از سوی دیگر هر دو حالت فاعلی و غیر فاعلی برای مفعول مستقیم قابل استفاده بود.

تمایز میان حالت فاعلی و غیر فاعلی را به خوبی می‌توان در کتیبه‌های پارتی مشاهده کرد، اما این تمایز به تدریج از میان می‌رود و حالت فاعلی در همه موارد جای حالت غیر فاعلی را می‌گیرد، به گونه‌ای که در متون مانوی حالت غیر فاعلی را تنها در ضمیر اول شخص مفرد (man، حالت فاعلی az) و برخی از اسامی خویشاوندی مختوم به -ar (مانند: «برادر» brādar، «مادر» mādar و «پدر» pidar) می‌توان یافت.

پایانه‌های حالت در مراحل آغازین زبان پارتی عبارت بودند از:

		اسامی مختوم به -ar	
		مفرد	جمع
فاعلی :	مفرد -∅	مفرد -∅	جمع -ar
غیر فاعلی :	مفرد -ē	جمع -ān, -īn, -ūn	جمع -arān, -arīn, -arūn

مثال:

kū yazad (فاعلی جمع) ađyāwar bawānd. (ŠKZ 30)

که ایزدان یاور(ش) باشند.

tō ay pid (اف 1) čē imīn harwīn karišn. (فاعلی مفرد)

تویی پدر همه این آفرینش.

ud nimāyān pidaran (cx 2) wxēbēh. (غیر فاعلی جمع)

و بنمایانم پدران خویش را.

hāwsār dwādis čihrag bāmēn čē pidar (ah 1) rōšn. (غیر فاعلی مفرد)

همانند دوازده چهره درخشان پدر روشنایی.

۲-۵ مضاف و مضاف‌الیه

در زبان پارسی ترکیب مضاف و مضاف‌الیه به یکی از صورت‌های زیر است:

۲-۵-۱ در اکثر موارد مضاف پیش از مضاف‌الیه می‌آید و بین آنها موصول čē که در این جا معادل «کسره اضافه» فارسی است قرار می‌گیرد:

pušt čē yazadān (NPi 33)

پشتیبانی ایزدان

srōd čē šādīft (p 1)

سرود شادی

šab čē šambat (p 4)

شب شنبه

۲-۵-۲ گاهی فعل بین مضاف و «نشانه اضافه» فاصله می‌اندازد:

rōšnīft ay čē-mān (au 1)

روشنایی ما هستی.

kē-m hēnwār widārā čē zrēh āyuštag? (cw 2)

که مرا از طغیان دریای آشفته بگذرانند؟

۲-۵-۳ گاهی مضاف مستقیماً پیش از مضاف‌الیه می‌آید:

ādur ardaxšir (ŠVŠ 2)

آتیش اردشیر

mād ardāwān (bj 1)

مادر پارسایان

dīdēm šahrōārīft (cx 4)

دیهم شهریار

۲-۵-۴ گاهی مضاف‌الیه مقدم بر مضاف است:

maran žamān (e 5)

زمان مرگ

māh wardyūn (p 1)	گردونه ماه
šādīft padmōžan (cx 12)	جامه شادی
ardāwān mād (aj 2)	مادرِ پارسایان
šahrđārīft dīdēm (cx 11)	دیهمِ شهریارِی

صفت

۳-۱ کلیات

صفت در زبان‌های ایرانی باستان با موصوف خود از لحاظ جنس، شمار و حالت صرفی مطابقت می‌کرده است. به عبارت دیگر صفت نیز دارای سه جنس مذکر، مؤنث، خنثی؛ سه شمار مفرد، مثنی، جمع و هشت حالت نهادی، رایبی، برایی، بایی، ازی، وابستگی، اندری و ندایی بوده است. در دوره میانه پس از تحوّل ژرفی که در دستگاه صرف نام پدید آمد جنس و شمار مثنی به کلی در زبان‌های ایرانی میانه غربی به فراموشی سپرده شدند و حالت‌های هشتگانه صرفی نیز از میان رفتند. از این رو صفت در زبان پارتی تنها دارای دو صورت مفرد و جمع است.

۳-۲- کاربرد صفت

صفت در موارد زیر به کار برده می‌شود:

۳-۲-۱ برای توصیف اسم

-گاهی قبل از اسم می‌آید:

šāhwār padmōžan (p 1)

جامه شاهوار

ispixt padmōg (cx 4)

جامه درخشان

wxaš wxardīg (bh 1)

خوراک خوش

tanbārēn čihrag (cz 7)

چهره جسمانی

bayānīg padmōžan (p 1)

جامه الهی

- گاهی بعد از اسم می آید:

zrēh āyuštag (cw 2)	دریای خروشان
ādur wuzurg (ab 1)	آتش بزرگ
dēw durčihr (am 1)	دیو زشت
safsēr nēw (bv 1)	شمشیر نیکو
čihrag bayānīg (cv 8)	چهره الهی

در این مورد به ندرت از موصول čē نیز استفاده می شود:

hužihrīft nisāgēn čē anāsāg (ag 4)

زیبایی درخشان بی شمار

۳-۲-۲ در نقش قید

ud ō frēštag... iškift dušmin būd. (f 1)

و نسبت به فرستاده (= پیامبر)... سخت دشمن بود.

kāmgār pad warž šawēnd ud āsēnd. (bj 2)

کامکار به اعجاز می روند و می آیند.

ud naxšag frahinjāh pad dibīrīft ud pad xrad. (q 8)

و (او را) خوب به دبیری و خرد تربیت کن.

yāwēdān anōšag bawāh. (c 7)

همواره بی مرگ باشی.

۳-۲-۳ به عنوان مسند در جمله اسمی

paš, kað tūrān šāh ud āzādān im saxwan išnūd, šād būd ahēnd. (c 4)

پس، هنگامی که تورانشاه و آزادان (= اشراف) این سخن را شنیدند، شاد شدند.

niyōšāgān-iž bawēnd anōšag. (bh 3)

نیوشاگان نیز بی مرگ شوند!

āfrīd ay tō bay kirbakkar. (ak 1)

ستوده هستی تو، ای خدای نیکوکار!

āfrīd bawēndē(h) anōšag šahrōārift. (bm 1)

ستوده باد شهریارِ جاودان!

gyānēn čamag čē tō tiryistar až parmānag. (bg 1)

حرکتِ روحانیِ تو سریع تر از اندیشه (است).

۳-۲-۴ به همراه فعل **kirdan** (کردن) برای ساختن افعال مرکب

ud čīd ō ammōžāg aryāw karēd. (a 9)

و همواره آموزگار را محترم می‌دارد. (aryāw = ارجمند)

tō-iž kar paydāg wxēbēh darymanīft. (dc 5)

تو نیز شکیباییِ خویش را آشکار کن. (paydāg = پیدا، آشکار)

azd karēd ō šīmōn (bw 3)

شمعون را آگاه کنید. (azd = دانسته)

۳-۳ مفرد و جمع

صفت را در صورتی که جانشین اسم شده باشد می‌توان جمع بست:

hridīg rōž až murdān āxēzān. (bw 3)

روز سوم از مردگان برخوردار خواهم خاست.

ud mađyān yazadān ud ardāwān kirbakkarān yāwēdān anōšag bawāh. (c 7)

و در میان ایزدان و پارسایانِ نیکوکار همواره بی مرگ باشی.

pawāgān ud rāštān (r 6)

پاکان و راستان.

ترکیب صفت و موصوف در شمار جمع به یکی از صورت‌های زیر است:

۳-۳-۱ گاهی صفت و موصوف هر دو جمع هستند:

dēnāβarān pawāgān (dk 1)	دیناورانِ پاک
kawān razmyōzān (bj 2)	شاهزادگانِ رزمجو
wādān bazagān (ds 1)	ارواحِ گناهکار
mardōhmān farruxān (r 6)	مردمانِ سعادت‌مند
šubānān rāštān (ce 4)	شبانانِ راست

۳-۳-۲ گاهی صفت مفرد و موصوف جمع است:

nāwān aryāw (bj 1)	کشتی‌های ارجمند
kōfān nisāg (aka 1)	کوه‌های درخشان
dēwān wigānag (cw 4)	دیوانِ ویرانگر
mēyān ādurēn (cz 2)	ابراهی‌آتشین
zabēn kanīgān (at 2)	کنیزانِ محبوب

۳-۳-۳ گاهی صفت جمع و موصوف مفرد است. این مورد اغلب در صفات اشاره و

صفات مبهم دیده می‌شود:

imīn saxwan (r 6)	این سخنان
harwīn wād (ag 5)	همهٔ بادها
imīn harwīn karišn (af 1)	همهٔ این آفرینش‌ها
čarāy wuzurgān (bj 1)	چراغ‌هایِ بزرگ

۳-۴ درجات صفت

صفت تفضیلی در زبان پارسی معمولاً با افزودن پسوند *-istar* به صفت مطلق ساخته می‌شود. این پسوند در واقع ترکیب پسوندهای **-išta* و **-tara* است که در ایرانی باستان به ترتیب برای ساختن صفت عالی و صفت تفضیلی استفاده می‌شد^۱:

až imīn harwīn tō wuzurgistar ud rōšnistar ay. (e 2)

از همه اینها تو بزرگ‌تر و روشن‌تر هستی.

gyānēn čamag čē tō tiryistar až parmānag, rayistar až wād wazēd, niōfurdistar až šab pad šām. (bg 1)

حرکت روحانی تو تیزتر از اندیشه، تندتر از باد، (و) شتابان‌تر از شب در شامگاه می‌رود.
۳-۴-۱ گاه پسوند *-dar*، *-tar* یا *-ādar* (از **-tara* ی ایرانی باستان) نیز برای ساختن صفت تفضیلی به کار می‌رود:

pattūd čār až masādarān... pattūd čār až kasādar parxūdan ud anēž ispist saxwan. (r 2)

باید از مهتران... (و) از کهتر اهانت و دیگر سخن زننده را تحمل کرد.

۳-۴-۲ صفت عالی در زبان پارسی معمولاً با افزودن پسوند *-istum* به صفت مطلق ساخته می‌شود. این پسوند در واقع ترکیب پسوندهای **-išta* و **-tama* است که هر دو پسوندهای صفت عالی در ایرانی باستان بوده‌اند:

rōšnān frihistum, šahrōār mašihā, bayān bayistum. (ah 3)

(ای) گرامی‌ترین روشنایی‌ها، (ای) مسیح شهریار، (ای) خداترین خدایان!

۳-۴-۳ گاه پسوندهای *-dum*، *-tum* (از **-tama* ی ایرانی باستان) و *-išt*، *-ištār* (از **-išta* ی ایرانی باستان) نیز برای ساختن صفت عالی به کار می‌رود^۲:

yazadān abardum, wuzurgān xwadāy. (ah 3)

۱- بسنجید با واژه سنسکریت *pāpiṣṭhatara* به معنی «بدتر»، که در آن پسوند صفت تفضیلی (*-tara*) به پسوند صفت عالی (*-iṣṭha*) پیوسته است.

۲- پسوند *-ēn* برای ساختن صفت عالی بسیار نادر است. نک: Skalmowski, p. 86.

بر توین ایزدان، سرورِ بزرگان.

žīwandagān zāwar ud masišť gēhān drōd abar tō. (ay 1)

درود نیروی زندگان و بزرگ‌ترین جهان بر تو (باد)!

ع

ضمیر

۴-۱ کلیات

ضمیر در زبان‌های ایرانی باستان جزو مقوله نام به شمار می‌آمده است و از این رو همچون صفت و اسم دارای سه جنس مذکر، مؤنث، خنثی (به استثنای ضمائر شخصی)، سه شمار مفرد، مثنی، جمع و هشت حالت نهادی، رای، بایی، برایی، ازی، وابستگی، اندری و ندایی بوده است. در دوره میانه با ساده شدن دستگاه صرف نام، شمار مثنی، جنس و حالات هشتگانه ناپدید شدند. از این رو کلیه ضمائر در زبان پارسی تنها از شکل مفرد و جمع برخوردارند.

۴-۲ ضمائر شخصی

ضمائر شخصی در زبان پارسی دو دسته‌اند: ضمائر جدا و ضمائر پیوسته.

۴-۲-۱ ضمائر جدا (منفصل)

ضمائر جدا در زبان پارسی عبارت‌اند از:

	مفرد	جمع
: اوّل شخص	az/man	amā(h)
: دوم شخص	(tū یا) tō	ašmā(h)
: سوم شخص	hō	hawīn

az: ضمیر اوّل شخص مفرد «من» در حالت فاعلی (صریح). این ضمیر با *azəm* اوستایی (*adam* فارسی باستان) که ضمیر اوّل شخص مفرد در حالت نهادی بوده هم ریشه است و تنها در نقش نهاد به کار برده می‌شود:

az mazdēzn bay šābuhr... aryānšahr xwadāy hēm (ŠKZ 1)

من بگ مزدپرست شاپور... خدایگان ایرانشهر هستم.

az winōh až im baypuhr guxan abēyād ahēm (bw 1)

همانا من از خون این پسر خدا بی نصیب هستم.

man: ضمیر اوّل شخص مفرد «من» در حالت غیر فاعلی (غیر صریح). این ضمیر از **mana* ایرانی باستان مشتق شده که ضمیر اوّل شخص مفرد در حالت وابستگی بوده است. این ضمیر در همه حالات به جز حالت نهادی به کار برده می‌شود:

- در نقش عامل (فاعل منطقی در جملاتی که ساخت مجهول دارند):

man wāxt kū bizišk hēm. (d 1)

توسط من گفته شد (= من گفتم) که پزشک هستم.

- مفعول مستقیم:

tō man wēn... tō man bōž. (dv 8)

تو مرا بین... تو مرا نجات ده!

- بعد از حرف اضافه:

tō pad man kar axšaḏ. (dz 1)

تو به من رحم کن!

až hō žamān kaḏ āyad, nird man būd. (q 7)

از آن زمان که آمد، نزد من بود.

- مضاف الیه (در این مورد گاه در نظم به جای *man* از *manān* استفاده می‌شود):

bōžāh man arwān čīmī zādmurd. (dz 1)

روان مرا از این زادمرد (= تناسخ) نجات ده!

andar wahišt kē tō nām barēh awāyōn bōdīstān ahād čawāyōn im man
bōdīstān. (f 2)

در بهشتی که تو نام می‌بری، (آیا) بوستانی همچون این بوستان من باشد؟
بقیه ضمیرهای شخصی تنها یک صورت دارند و در تمامی حالات نحوی به کار برده
می‌شوند:

tō : ضمیر دوم شخص مفرد «تو». این ضمیر از *tava ایرانی باستان که در حالت
وابستگی بوده مشتق شده است. (گاه به جای tō در نقش ملکی از tawān استفاده
می‌شود):

tō istāwišn aržān ay. (ak 1)

تو سزاوار ستایش هستی.

tō istāwām, narisaf yazad. (bj 3)

تو را می‌ستایم، ای نریسف یزد!

u-m wāxt kū drōd abar tō až yazadān. (d 1)

گفتم که درود بر تو از ایزدان.

rōšništ tō tābēd pad harw šahr ud pādgōs. (bg 1)

روشنی تو به هر شهر (=اقلیم) و ناحیه می‌تابد.

pad nām čē tawān wād wižīdag. (ds 1)

به نام روح برگزیده تو.

hō : ضمیر سوم شخص مفرد «او». این ضمیر با hō اوستایی (hauv فارسی باستان) که در
اصل ضمیر اشاره در حالت نهادی مفرد مذکر بوده هم‌ریشه است:

hō ast kē maran nē grift. (M 102 R 7-8)

اوست که مرگ (گریبانش را) نگرفت.

۱- نریسف یزد که نام دیگرش «مهر یزد» است، از خدایان آفرینش سوم است که وظیفه اصلی‌شان نجات
انوار محبوس در ماده است.

ud padwahan čē ašmāh padwahād, hō-iz padγrift. (g 2)

و دعایی را که شما کردید، آن را نیز پذیرفت.

ud kē rask pad tō barāh, tō bid pad hō rask mā bar. (r 1)

و کسی که به تو رشک برد، تو نیز به او رشک مبر.

až abāxtar būd hō čamag. (bg 3)

حرکت او از شمال بود.

amā(h): ضمیر اوّل شخص جمع «ما». این ضمیر با ahmākəm اوستایی (amāxam فارسی

باستان) که ضمیر اوّل شخص جمع در حالت وابستگی بوده هم ریشه است:

kaḏ **amā(h)** abar xarrān ud urhā wihišt ahēm... valaryānūs kēsar abar **amā(h)**

āyad. (ŠKZ 9)

هنگامی که ما به سوی حرّان و الرّها حرکت کردیم... امپراتور والریانوس به مقابله ما آمد.

yāwēd ō tō istāwām **amā**. (ag 1)

همواره ما تو را می ستاییم.

awās awar-it ud kar axšaḏ pad **amāh**. (ac 8)

اکنون بیا و بر ما رحم کن!

در کتیبه‌های شاهی، شخص شاه از ضمیر **amā(h)** برای اشاره به خود استفاده کرده

است:

aḏyān **amā(h)** ubdišt. (ŠH 10)

پس ما فرمان دادیم.

mēšān šāh... parwardag čē **amā(h)** dīd. (NPi 24)

میشانشاه... نامه ما را دید.

ašmā(h): ضمیر دوم شخص جمع «شما». این ضمیر با yūšmākəm اوستایی که ضمیر

دوم شخص جمع در حالت وابستگی بوده هم ریشه است:

tuxšēd ašmāh niyōšāgān. (bl 2)

شما نیوشاگان بکشید!

čawāyōn az ō ašmāh wāžām. (r 5)

چنان که من به شما می‌گویم.

ترکیب ašmā(h) bayān به معنی «خدایگان، اعلی حضرت» برای خطاب به شخص شاه به کار می‌رفته است:

čawāyōn ēd kē ašmā(h) bayān payyām ānīd. (NPi 36)

همچون این (کسی) که از اعلی حضرت پیغام آورد.

hawīn: ضمیر سوم شخص جمع «آنها». این ضمیر از haw (صورت دگرگون شده hō) و پسوند جمع -īn ساخته شده است:

hawīn kē aš tō ahēnd. (ag 1)

آنها که از تو هستند.

aš rōšn ud yazadān hēm, ud izdih būd hēm aš hawīn. (aw 1)

از روشنایی و ایزدان هستم، و از آنها رانده شده بودم.

ud šādīft padmōžan ō hawīn tan padmōžēd. (cx 12)

و جامه شادی را بر تن آنها می‌پوشاند.

ترکیب hawīn bayān (NPi 33) به معنی «خدایگان، اعلی حضرت» است.

● حذف ضمیر شخصی

از آن‌جا که فعل در زبان پارسی برای اشاره به اشخاص مختلف صرف می‌شود، در بسیاری از موارد نیازی به استفاده از ضمائر شخصی نیست:

naxwēn ay ud istumēn. (au 1)

(تو) اول و آخر هستی.

hampad abē uš kaft yaδ ō hrē žamān. (f 2)

آن‌گاه (او) تا سه ساعت بی‌هوش افتاد.

باید توجه داشت که اگر افعال متعددی در زمان‌های گذشته صرف شده باشند، وجود عامل (فاعل منطقی) به صورت اسم یا ضمیر شخصی الزامی است، چرا که ساختمان مجهول این افعال برای همه اشخاص یکسان است و حذف فاعل منطقی موجب ابهام می‌گردد:

yišō kird passux ō yihūdān kū... (bya 1)

عیسی به یهودیان پاسخ داد که ...

man wāxt kū bizišk hēm. (d 1)

من گفتم که پزشک هستم.

šāh wāxt kū až kū ay. (d 1)

شاه گفت که از کجا هستی؟ (= اهل کجایی؟)

۴-۲-۲ ضمائر پیوسته (متصل)

ضمائر پیوسته در زبان پارسی عبارت‌اند از:

	مفرد	جمع
اول شخص:	-m	-mān
دوم شخص:	-t	-tān
سوم شخص:	-š	-šān

ضمائر پیوسته مفرد -m، -t، -š- به ترتیب با mē، -tē، -šē اوستایی (mai-y، -tai-y، -šai-y فارسی باستان) که در اصل ضمائر پیوسته حالت وابستگی مفرد بوده‌اند، هم‌ریشه هستند.

ضمائر پیوسته جمع (-mān، -tān، -šān-) صورت باستانی ندارند و در دوره میانه با افزودن پسوند جمع -ān به ضمائر پیوسته مفرد ساخته شده‌اند.

ضمائر پیوسته در زبان پارسی می‌توانند در همه حالات نحوی (به جز حالت فاعلی) به

جای ضمائر جدا به کار برده شوند.

● به عنوان عامل (= فاعل منطقی، در افعالی که ساخت مجهول دارند):

u-š bōdīstān wirāšt ēw. (f 1)

و توسط او بوستانی آراسته شد. (= و او بوستانی آراست).

u-šān wāxt kū... (byb 2)

و توسط ایشان گفته شد که ... (= و ایشان گفتند که ...)

● به عنوان مفعول صریح:

awištād ud wxad fraž šud u-š ambōyād. (e 6)

برخواست و خود به نزدیک (او) رفت و او را بوسید.

kē-m bōžāh až rumb čē harwīn dāmōādān. (cw 3)

که مرا از دهان همه جانوران رهایی بخشد؟

● به عنوان مضاف الیه:

u-š im ast kirbag čē čār bōxtan grīw. (bc 1)

و این کار نیکش است که توسط آن، روان می تواند نجات یابد.

frih-um tō ay. (bk 1)

محبوبم تو هستی.

● به عنوان مفعول به واسطه:

hō wasnād čē-š až has frawēnād kū-m čē āfrīd būdan. (ac 2)

زیرا که از ابتدا پیش بینی کرد که برایم چه آفریده می شود.

ud wāžēnd kū-mān frawēn, šahrōār mašihā (byc 3)

و می گویند که برایمان پیشگویی کن، ای مسیحِ خداوند!

● به عنوان مرجع فعل غیر شخصی:

abāw-uš wxard čār. (dk 2)

پس او باید (آن را) بخورد.

u-š nē šahēd ārwisād. (dk 5)

و او نمی تواند رو به سوی (آن) کند.

ضمایر پیوسته در زبان پارسی به اجزای زیر متصل می شوند:

● به اسم:

aβyād-um būd ō rōž izyāmīg. (cv 13)

اندیشه ام به روز مرگ بود.

dard-um was maran dīd až hawīn. (aw 1)

توسط من درد بسیار (و) مرگ از ایشان دیده شد. (= درد بسیار (و) مرگ از ایشان دیدم).

● به ضمیر:

tō-man ay xwadāy. (bs 2)

تو خدایم هستی.

ammōg čē-m-išān ammōžād. (bya 1)

آموزشی که توسط من به ایشان آموخته شد. (= آموزه ای که به ایشان آموختم).

im-um yāwar dahāh pusag wuzurg paryōžān. (ce 1)

این بار تاج بزرگ پیروزی را به من ده.

● به موصول:

rōšnīft ay čē-mān. (au 1)

روشنی مان هستی.

● به فعل (معمولاً به فعل امر):

izwāy-um až maran āyōz. (ay 1)

از حصار مرگ بیرونم کن!

aβδēs-ut rāštīft. (cf 2)

راستی ات را نشان ده!

bōžēd-mān až harw widang. (cv 19)

از هر اندوهی نجاتمان بخشید!

● به حرف ربط:

ud zādagān pursād kū-mān aβdēsā kū-t čē wasnād namāž burd. (g 2)

و فرزندان پرسیدند که به ما بنمایان که برای چه تو نماز بردی (= احترام گذاشتی).

kaθ-iš andar band anaβyād bandēnd ... (ac 6)

هنگامی که او را در بند فراموش شده بیندند...

kū-mān mā hīrzāh pad tār handām. (ac 3)

که ما را در اندام تاریکی رها مکن.

● به حرف عطف:

u-m wxad dastōār bawāh. (bg 1)

و خود دستگیرم باش!

u-šān wāxt kū ... (byb 2)

و توسط آنها گفته شد که ... (= و آنها گفتند که ...)

bēž-mān zāwar ud ađyāwar frašāwā (ac 3)

بلکه برایمان نیرو و یاور بفرست!

● به قید:

abāw.šān kē išnawāh, ud wāwar karāh... (r 6)

پس کسی که آنها را بشنود، و باور کند...

ađyān.iš kirbakkar āfrīwan kird. (e 7)

آن‌گاه نیکوکار (= لقب مانی) دعایش کرد.

● به حرف نفی:

nē.t wēnām mas pad ābēn čašm. (ch 3)

دیگر چشم روشنت را نخواهیم دید.

● به ضمیر پرسشی:

kē.m wišāhāh až harwīn grīhčag ud zēndān. (cw 1)

چه کسی مرا از همه چاله‌ها و زندان‌ها رها خواهد کرد؟

● به حرف شرط:

ag-išān nē padwahād ahēndēh, abāw.šān ohrmīzd bay nē hufayādād ahēndē

(ac 4)

اگر توسط ایشان دعا نشده بود (= اگر ایشان دعا نکرده بودند)، پس اورمزدبغ یاری‌شان نمی‌کرد. به ندرت دیده می‌شود که ضمیر پیوسته به تنهایی در آغاز جمله آمده است. این در صورتی است که کلمه پایانی جمله پیشین فعل یا اسم باشد. عدم پیوستگی ضمیر به فعل یا اسم قبل از آن بدان دلیل است که خواننده بداند ضمیر به جمله بعدی تعلق دارد:

izyōlād padwahan bayrāštīgar aš frašūd frēštāgān. (M5 47.49)

ایزد راستیگر دعا را شنید، (و) توسط او فرشتگان فرستاده شدند. (= و او فرشتگان را فرستاد). لازم به ذکر است که مصوّت a پیش از ضمیر پیوسته š در جمله بالا تنها برای سهولت تلفّظ آمده است.

ud wasnād hō čē.šān ō ahrimin ađ dušminyādift nidraxt ud bast, šān frahā hō

rangas žamān šādift brahm až andar niyust. (ac 5)

و بدان سبب که اهریمن به همراه دشمنان توسط آنها سرکوب و دربند شد، بدان خاطر توسط ایشان اندک زمانی جامه شادی از درون پوشیده شد. (= ایشان اندک زمانی جامه شادی را از درون پوشیدند).

● ضمیر پیوسته و مصوّت میانجی

اگر ضمیر پیوسته به کلمه‌ای متصل شود که مخنوم به صامت باشد، گاهی برای سهولت تلفّظ بین آن دو مصوّتی قرار می‌گیرد که آن را مصوّت میانجی می‌خوانند. مصوّت

میانجی در بیشتر موارد -u- و گاهی -i- است:

hufṛayād-um pad im āyām. (cv 14)

در این زمان به فریادم رس!

gyān-um žām ō wahišt anōšag. (bh 4)

روانم را به بهشتِ جاودان هدایت کن!

kaḍ-iš wyāwurd aḍ grīw wxēbē. (ay 1)

هنگامی که با نفسِ خویش سخن گفت.

۲ صفات و ضمایر اشاره

صفات و ضمایر اشاره در زبان پارسی عبارت‌اند از:

	مفرد	جمع
اشاره به نزدیک:	im	imīn
	ēd	—
	čīmī	—
اشاره به دور:	hō	hawīn

im: صفت و ضمیر اشاره به نزدیک «این» که از **ima-* ایرانی باستان مشتق شده است.

● صفت اشاره:

paš kaḍ tūrān šāh ud āzādān im saxwan išnūd, šād būd ahēnd. (e 4)

پس هنگامی که تورانشاه و آزادگان (= اشراف) این سخن را شنیدند، شاد شدند.

andar xum im kafwan maḍ das mar. (N 1486 1-2)

در این خمره ده مَر (= واحد اندازه‌گیری حجم) شراب کهنه (است).

● ضمیر اشاره:

kēž im padfursāh, hēb zānēd kū gawindag abar hō nē windād. (byd 1)

هر کس که این را بخواند، بداند که تقصیری علیه او یافت نشد.

frēštag wāxt, mas, až im čē wuzurgistar. (e 1)

باز فرستاده (= پیامبر) گفت: از این چه چیزی بزرگ‌تر است؟

imīn: صفت و ضمیر اشاره به نزدیک «این‌ها»، که از **im** و پسوند جمع **-īn** ساخته شده است.

● صفت اشاره:

ud aš **imīn** brādarān kē ō tō āsēnd, čiš mā paržārāh. (q 9)

و از این برادران که به سوی تو می‌آیند، چیزی را فرومگذار.

ud **imīn**-iž mardōhmān farruxān kē pad im žamān āžayēnd. (r 6)

و این مردمان سعادت‌مند نیز که در این زمان زاده می‌شوند.

● ضمیر اشاره:

kē-m **imīn** widārāh ud aš harwīn bōžāh. (cw 8)

چه کسی مرا از این‌ها خواهد گذرانید و از همگی نجات خواهد داد؟

ud kaḍ **imīn** wāxt-um pad grīw winōhag dīd-um bōžāgar čē parwān man tābād.

(cy 1)

و هنگامی که این‌ها را گفتم، با نفس لرزان رهاننده را دیدم که در برابرم درخشید.

ēd: صفت و ضمیر اشاره به نزدیک «این»، که از ***aita-** ایرانی باستان مشتق شده است.

این کلمه اشاره در متون مانوی تنها به همراه **rāḍ** یا **wasnāḍ** که حروف اضافه پسین بوده‌اند آمده است:

● صفت اشاره:

pad **ēd** wēm ... (ŠH 6)

بر این تخته سنگ ...

ardaβān šāhān šāh puhr wālayš šāhān šāh dišt hansag **ēd** čē xwāsag šūš šahrab.

(Xwāsag)

اردوان، شاه شاهان، پسرِ ولخش (= بلاش) شاه شاهان، این بنایِ یادبودِ خواسگ شهربانِ شوش را ساخت.

● ضمیر اشاره:

u-š **ēd** rāḏ hāmčihrag nē xrōšt. (ac 2)

و برای این هم نژادش خوانده نشد.

u-m **ēd** wasnāḏ imīn saxwan wāxt ahēnd... (r 6)

و برای این (= به این دلیل) این سخنان را گفتم...

hō: صفت و ضمیر اشاره به دور «آن». این واژه با **hō** اوستایی (hauv فارسی باستان) که در اصل ضمیر اشاره در حالت نهادی مفرد مذکر بوده هم‌ریشه است. این کلمه به عنوان ضمیر شخصی سوم شخص مفرد نیز به کار می‌رود که در مبحث ضمائر شخصی به آن اشاره شد.

● صفت اشاره:

ud **hō** mardōhm kē karēd drōγ pad but ud frēstag... (dk 5)

و آن مردی که به بودا و فرستاده (= مانی) دروغ بندد...

aβyād dārām hamēw **hō** tō frihīft. (ch 3)

همواره آن محبت تو را به یاد خواهم داشت.

● ضمیر اشاره:

hō awās hēb wāžēd. (NPi 34)

اکنون آن را بگوید.

bēž **hō** zāwar rōšn kē aḏ tār awāyōn āmixsēd, kū bid až **hō** wiwadād nē bawēd,

abāw.uš hāmčihrag nē ast. (ac 2)

اما آن نیروی روشنی که با تاریکی چنان می‌آمیزد، که باز از آن جدا شدن نباشد (= که نمی‌تواند دوباره از آن جدا شود)، پس هم نژادش نیست.

hawīn: صفت و ضمیر اشاره به دور «آنها»، که از **haw** (صورت دگرگون شده **hō**) و

پسوند جمع **-īn** ساخته شده است:

● صفت اشاره:

nihēnjēd grīw ō **hawīn** čīnag. (bh 1)

نفس از آن دامها دوری می‌کند.

ud čawāyōn kaδ abar pīl isprahmag abganēndē, ud **hawīn** isprahmag ō pīl
āmaštan nē šahēnd. (r 2)

و چنان که بر فیل گُل افکنده شود، و آن گُل‌ها نمی‌توانند فیل را خرد کنند.

● ضمیر اشاره:

hawīn ahēnd kē bōxsēnd. (r 6)

آن‌ها هستند که رستگار می‌شوند.

ud ohrmizdbay ō **hawīn** padistūd kū-tān nē andāsān pad tār zāwarān. (ac 3)

و اورمزدبغ به آن‌ها وعده داد که شما را در نیروهای تاریکی نخواهم انداخت.

až im **čīmī**: صفت اشاره به نزدیک به معنی «از این». ظاهراً این کلمه صورت متأخر
است.

bōžāh man arwān **čīmī** zādmurd. (dz 1)

روان مرا از این زادمرد (= تناسخ) نجات بخش!

● ۴-۴ صفات و ضمائر مبهم

صفت یا ضمیر مبهم کلمه‌ای است که بر کس یا چیز نامعین و نامشخص دلالت می‌کند.

در زبان پارسی کلمات زیر به عنوان صفت یا ضمیر مبهم به کار رفته‌اند:

harw "هر، همه": این کلمه با -*aurva* اوستایی (-*haruva* فارسی باستان) هم‌ریشه است.

صورت جمع آن نیز *harwīn* است.

● صفت مبهم:

ud **harw** āsmān kafēnd nigūsār ō žafr. (cz 20)

و همه آسمان‌ها به ژرفا فرو می‌افتند.

ud im mār mānī dēn až **harw** āgōž wādāg ud parwarzag windāh. (q 4)

و این دینِ ماژمانی (= حضرت مانی) از هر سو رهبر و مراقب بیابد.

kē wigānēd ō **harwīn** dēwān ud zāwarān tārīg. (ds 1)

که همه دیوان و نیروهای تاریکی را نابود می‌کند.

abāw.um **harwīn** brādarān ud wxārīn pad kirbag windād ahēnd. (q 2)

پس همه برادران و خواهران را در (انجام) کار نیک یافتیم.

● ضمیر مبهم:

harw abxrōsēnd ud rafēnd, haxsēnd, abar man padrazēnd. (aw 1)

همه ناله می‌کنند و هجوم می‌برند، دنبال می‌کنند، (و) بر من می‌تازند.

harwīn pad hō wārēnd ud ō hō istāwišn dahēnd. (al 1)

همه به او شادی می‌کنند و به او ستایش می‌دهند.

● **harw kē** "هر که"، **harw čē** «هر چه»:

bēž ō **harw kē** ō tō dast yādēd,... (q 9)

اما به هر که به تو دست یازد،...

harw čē tō wxāšt až man, dahān ō tō. (AR VI 65)

هر چه تو از من خواستی، به تو خواهم داد.

wisp «هر، همه»: این کلمه تنها در نقش صفت به کار می‌رود و از **vispa-* ایرانی باستان

مشق شده است. صورت جمع آن *wispān* است.

až **wisp** bazag bōxsāh. (r 6)

از هر گناهی نجات خواهد یافت.

wispān šahrān. (ac)

همه اقلیم‌ها

hāmāg "همه": این کلمه از **hama-* ایرانی باستان به اضافه پسوند *-aka-* ساخته شده

است.

● صفت مبهم:

warm ādurēn frasistan kāmād, kū **hamag** šahr pad ādur hāwāh. (bx 1)

موج آتشین میل به برآمدن کرد، که همه گیتی را به آتش بسوزاند.

ud wizād sēwag ud sūgβārīg **hamag** ram ardāwīft. (p 2)

و همه گله پارسایان را یتیم و سوگوار رها کرد.

● ضمیر مبهم:

u-m kē bōžāh až hō abšāmagān burzind xāzindagān žafrān čē **hamag** narah ud tang. (cw 10)

چه کسی مرا از آن بلندی‌های بلعنده (و) پستی‌های فروبرنده که همه دوزخ و تنگی (است) نجات خواهد بخشید؟

kē "کسی که، هرکس که": این کلمه ضمیر مبهم و از *ka- ایرانی باستان مشتق شده است:
ud kē ō tō žanāh, tō bid ō hō mā žan. (r 1)

و کسی که تو را بزندی، تو دیگر او را مزن.

awās kē dast nēw ahānd pād pad im wēm hēb awištēnd. (ŠH 11-12)

اکنون هر کس را که دستان نیک (= هنرمند) باشد، پای بر این تخته‌سنگ نهد.

kē به ندرت به معنی «چیزی که» به کار رفته است:

dahām ō ašmāh kē čašm pidēn nē dīd, gōšān nē išnūd ud nē grift pad dast. (M 789 R 4.7)

چیزی را به شما خواهم داد که چشم جسمانی ندیده است، گوش نشنیده است و به دست گرفته نشده است.

čē "چیزی که، هر چه که": این کلمه ضمیر مبهم و از *či- ایرانی باستان مشتق شده است:
āsūryā šahr ud čē abar āsūryā šahr parβār būd. (ŠKZ 5)

استان سوریه و هر چه که اطراف سوریه بود.

ud čē tō ō anē kēž abwēnāh, wxad mā kar. (r 1)

و چیزی را که تو به دیگر کس نمی‌پسندی، خود مکن.

kēž "کسی؛ هر کس": این کلمه ضمیر مبهم و از ترکیب ***ka-** ایرانی باستان با **-čiy** فارسی باستان (**-čī-** اوستایی) ساخته شده است.

● به تنهایی:

bādistān pad šab kaδ kēž nē zānēd bēh izpad. (M 8201 R i)

اغلب در شب هنگامی که کسی متوجه نمی‌شود بیرون می‌رفت.

kēž im padfursāh, hēb zānēd kū gawindag abar hō nē windād. (byd 1)

هر کس این را بخواند، بداند که تقصیری علیه او یافت نشد.

● **kēž kēž** "هر کس، هر یک":

kēž kēž až ašmāh pad wxāstwānīft padwahēd. (dga 4)

هر یک از شما با اعتراف (به گناهان) نیایش کنید.

● **anē kēž** "دیگری، دیگر کس":

tō-iž ō anē kēž mā kāmāh kū bawāh bastag ud abēpād. (M 857 II V i 13-17)

تو نیز مایل مباش که دیگری در بند و بی‌یاور باشد.

ud čē tō ō anē kēž abwēnāh, wxad mā kar. (r 1)

و چیزی را که تو به دیگر کس نمی‌پسندی، خود مکن.

čiš "چیزی": این کلمه ضمیر مبهم و از حالت نهادی مفرد مذکر ضمیر **-či-** ایرانی باستان مشتق شده است.

● به تنهایی:

pad im zādmurd čiš nē ast čē xōž. (r 6)

در این زادمُرد (= تناسخ) چیزی نیست که خوش (باشد).

ēd rād čē hupattāw dēnāβar kēž čiš mihgār kird nē šahēd. (r 2)

برای این که کسی (یا) چیزی نمی‌تواند دیناور (= شخص با ایمان) شکیب را آسیب رساند.

● **harw čiš** "هر چیز، همه چیز":

frēštag wāxt mas až im čē wuzurgistar. wāxt kū zamīg kē **harw** čiš barēd. (e 1)

باز فرستاده (= پیامبر) گفت: از این چه بزرگ‌تر (است)؟! گفت: زمین که همه چیز را حمل می‌کند.

anē "دیگر": این کلمه صفت مبهم و از **anya-* ایرانی باستان مشتق شده است:

čawāyōn šahrđār kē zēn ud padmōžan frāmōžēd ud **anē**-ž šāhwār padmōžan
padmōžēd... (p 1)

همچون شهریار که سلاح و جامه را از تن درمی‌آورد و جامه شاهوار دیگری بر تن می‌کند...

pattūd čār až kasādar parxūdan ud **anē**-ž ispist saxwan. (r 2)

باید اهانت و سخنان زنده دیگر را از کهنتر تحمل کرد.

čwand "چند": این کلمه صفت مبهم و با *-čvañt-* اوستایی هم‌ریشه است:

ud **čwand** rōž tigr... (m 1)

و چند روز دجله...

awand "چند": این کلمه صفت مبهم و با **avañt-* اوستایی هم‌ریشه است:

im **awand** šahr ud šahrđār ud pādgošβān harw amāh pad bāz ud bandagīf
awīštād ahēnd. (ŠKZ 3)

این چند کشور و شهریار و حکمران همگی توسط ما به باج و بندگی نهاده شدند.

bid "دیگری": این کلمه ضمیر مبهم و با *-bitya-* اوستایی به معنی «دوم، دومین» هم‌ریشه

است. صورت جمع آن **bidān** است:

u.šān ēw až **bid** pand istad kū.š ožanēnd. (byb 1)

و یکی از دیگری پند گرفتند (= با یکدیگر به رایزنی پرداختند) که او را بکشند.

dēsmān wuzurg kirbag ēw **bidān** dēsēd. (M 284a Rii 4-6)

بنای بزرگ نیکوکاری را یکی برای دیگران (= برای یکدیگر) بسازید.

abārīg "دیگر": صورت جمع آن **abārīgān** است:

āyad miryam, šalōm, miryam, ađ **abārīg** was žanīn. (bw 2)

مریم، سالومه (و) مریم آمدند، با بسیاری زنان دیگر.

ēw "یک، یکی": این کلمه از *aiva- ایرانی باستان که در اصل عدد به معنی «یک» بوده مشتق شده است.

● صفت مبهم. در این صورت می توان آن را حرف تعریف نامعین نامید:

ādur ēw husraw šābuhr nām. (ŠKZ 17)

آتشی به نام خسروشاپور.

mard ēw ahāz, ud haft puhr būd. (e 5)

مردی بود، و (او را) هفت پسر بود.

● ضمیر مبهم:

u.šān wigāhīft ēw ađ bid nē mānād. (byb 2)

و گواهی ایشان یکی با دیگری همانند نبود.

ēw pad bid angāfād ud murd ahēnd. (ab 1)

یکی توسط دیگری دریده شد (= یکدیگر را دریدند) و مُردند.

۴-۵ صفات و ضمائر پرسشی

پیش از پرداختن به کلمات پرسشی ذکر این نکته لازم است که در زبان پارسی ساخت جمله پرسشی با ساخت جمله خبری یکسان است با این تفاوت که در جمله پرسشی آهنگ گفتار تغییر می کرده است:

ud pilatis... pursād kū pad wižār šāh ay pad kadag yākōb ud pad tōxm sraēl?

(byc 1)

و پیلطس ... پرسید که (آیا) به راستی در خاندان یعقوب و در میان بنی اسرائیل شاه هستی؟

... ađyān ō frēstag wāxt kū andar wahišt kē tō nām barēh awāyōn bōdīstān

ahād čawāyōn im man bōdīstān? (f 2)

... آن گاه به فرستاده (= پیامبر) گفت که آیا در بهشتی که تو نام می بری چنان بوستانی مانند این

بوستان من باشد؟

کلمات پرسشی که در متن‌های موجود زبان پارسی یافت شده عبارت‌اند از:

kē "که، چه کسی؟": این کلمه از **ka-* ایرانی باستان مشتق شده است:

kē.m bōžāh až rumb čē harwīn dāmdādān? (cw 3)

که مرا از دهان همهٔ ددان نجات خواهد داد؟

im anjūgīft pazd ud dižwār čē tō widārēh, kē šahēd wifrāštan? (av 1)

این اندوه، آزار و دشواری را که تو تحمل می‌کنی، که می‌تواند توصیف کند؟

kē.m parispān izwāyāh? (cw 4)

که مرا از دیوارها بیرون خواهد کشید؟

čē "چه، چه چیزی؟": این کلمه از **či-* ایرانی باستان مشتق شده است:

frēštag wāxt, mas, až im čē wuzurgistar? (e 1)

باز فرستاده (= پیامبر) گفت: از این چه بزرگ‌تر (است)؟

ašmāh pursēd ō nūn abžīrwānagān kū čē ast ammōg čē-m-išān ammōžād. (bya

1)

اکنون شما از حواریون برسید که چیست (آن) آموزشی که توسط من به ایشان آموخته شد.

ترکیب **čē wasnād** به معنی "برای چه، چرا؟" است:

ud zādagān pursād kū-mān aβdēsā kū.t čē wasnād namāž burd? (g 2)

و فرزندان پرسیدند که برای ما توضیح بده که چرا نماز بردی؟ (= چرا احترام گذاشتی؟)

kū "کجا؟": این کلمه از **kva-* ایرانی باستان مشتق شده است:

ō man wāxt kū až kū ay tō, man bay ud anjīwag? (d 2)

به من گفت که از کجا هستی (= اهل کجایی)؟ ای سرور و منجی من!

gyān-um frihstum, wxīšmid ud arjāw, ō kū franaft ay? (cv 4)

(ای) عزیزترین جانم، (ای) نیک‌اندیش و (ای) ارجمند، به کجا رهسپار شدی؟

kadām "کدام؟": این کلمه صفت پرسشی است.

im kadām wyāwār ast? (j 1)

این کدام پاسخ است؟ (= این چه پاسخی است؟)

۴-۶ ضمائر مشترک

در زبان پارسی دو ضمیر مشترک وجود دارد:

wxēbē(h) "خویش": این کلمه با *xvaēpaiθya-* اوستایی (*huvaipašiya-* فارسی باستان) هم‌ریشه است و در موارد زیر به کار می‌رود:

● به عنوان مضاف‌الیه:

- قبل از اسم:

pad wxēbēh dast (ŠKZ 11)

به دستِ خویش

u.š ōh parwarzāh čawāyōn wxēbēh puhr. (q 7)

و او را همانند پسرِ خویش مراقبت کن.

wxēbē xwadāy ud ammōžāg paržad. (by 2)

سرور و آموزگارِ خویش را تسلیم کرد.

- بعد از اسم:

aḍyān ohrmizdbay padwahād ō mād wxēbē. (x 2)

آنگاه اورمزدیغ به مادرِ خویش استغاثه کرد.

dahēd bāwag ō warzīgar wxēbē. (dga 3)

به بزرگِ خویش ثمر دهید.

witābāh pad amā fradāb wxēbē. (ak 7)

نورِ خویش را بر ما بتابان.

● برای تأکید:

paykar im wxēbēh gōtarz šāh wuzurg puhr gēw šāh wuzurg. (SP1 A 1)

این خود پیکرِ گودرز شاه بزرگِ پسرِ گیو، شاه بزرگ (است).

● بعد از حروف اضافه:

pad **wxēbē** ō hō drāwēd. (ao 3)

توسط خویش او را می‌فریبد. (= خودش او را می‌فریبد).

andar xum im až appaḍan až **wxēbēh** farnaxw... Hm sīzdas awurd. (Nisa 240

1.5)

در این خُمَره، از (تاکستان) اَپَدَن، فَرَنخُو از (مال) خویش سیزده ما <ری> (= واحد اندازه‌گیری حجم) (شراب) آورد.

dah.mān xwadāy až **wxēbē** dāhwān kirbag. (bs 1)

خدایا! هدیه‌ای نیکو از خویش عطایمان کن.

wxad "خود": این کلمه با xvatō اوستایی هم‌ریشه است و در موارد زیر به کار می‌رود:

● به عنوان ضمیر تأکیدی:

ud valaryānūs kēsar **wxad** pad wxēbē dastgirβ kird. (ŠKZ 11)

و (ما) والریانوس امپراتور را خود به دست خویش دستگیر کردیم.

dāδβar ay pad zamīg ud āsmān, tō wigāh ay **wxad**. (bk 1)

داور در زمین و آسمان هستی، تو خود گواه هستی.

čē tō ō anē kēž abwēnāh **wxad** mā kar. (r 1)

و چیزی را که تو به دیگر کس نمی‌پسندی، خود مکن.

● به عنوان قید تأکیدی:

tō **wxad** but ay. (e 2)

همانا که تو بودا هستی.

saxwan pawāg čē **wxad** ast waδāg ō gyān kē pad tanbār. (az 1)

سخن پاک که هر آینه راهنمای جان در بدن است.

žanēd ō hō dālūg maranēn čē **wxad** ast āwaržōg. (M 27 V 7.9)

گیاه مرگ را که همانا شهوت است، نابود می‌کند.

۴-۷ ضمایر موصولی

در زبان پارسی دو ضمیر موصولی وجود دارد که عبارت‌اند از:

kē "که": این کلمه از *ka- ایرانی باستان مشتق شده است و به دو صورت به کار می‌رود:

● مرجع ضمیر جاندار است:

namāš ō mār mānī kē im rāz rāšt wižēhād. (ba 2)

درود بر مارمانی که این سرّ راست را آموخت.

ud mardōhmān kē im nišān dīd wihird ahēnd ud kaft abar dēm. (ce 3)

و مردمان که این نشانه را دیدند حیران شدند و به صورت افتادند. (= روی بر خاک نهادند).

hawīn kē ō man mār mānī padwāz kird... hawīn ahēnd kē bōxsēnd. (r 6)

آنهایی که از من، مارمانی، تبعیت کردند... آنها هستند که نجات می‌یابند.

● مرجع ضمیر بی‌جان است:

čawāyōn im ādur kē pad tanbār. (ab 1)

مانند این آتش که در تن (است).

nē zēn āsunēn kē ō hawīn istōβēd. (M 99 R 13)

سلاح آهنینی نیست که آنها را شکست دهد.

bēž hō zāwar rōšn kē aḏ tār awāyōn āmēxsēd, kū bid až hō wiwadād nē

bawēd... (ac 2)

اما آن نیروی روشنی که با تاریکی چنان می‌آمیزد که دوباره نمی‌تواند از آن جدا شود...

čē "که": این کلمه از *či- ایرانی باستان مشتق شده است و به سه صورت به کار می‌رود:

● مرجع ضمیر جاندار است:

hō akbrīd hazār čē .. ō-n aβḏēn būd ud amā imīn ādurān dād. (ŠKZ 19)

آن هزار برّه که ... رسم بود و ما به این آتش‌ها دادیم.

abžīrwānag išnōhrag hēm, čē až bābēl zamīg wisprīxt hēm. (cv 21)

شاگرد سپاسگزاری هستم که از سرزمین بابل برخاستم.

● مرجع ضمیر بی جان است:

u-mān aβdēs wxēbēh čihrag pādgirb arγāw čē padβōsām. (ak 6)

و به ما بنمایان چهره (و) پیکرِ ارجمند خویش را که مشتاقِ (آن) هستیم.

was nām ud nēwīf kird čē ēdar nē nibišt. (ŠKZ 16)

(توسط ما) بسیار نام‌آوری و پهلوانی کرده شد که در این جا نوشته نشده است. (= ما بسیار نام‌آوری و پهلوانی کردیم که در این جا نوشته نشده است.)

mað nawāg čē āwurd ō ganz šāh. (Nisa 100+91.2)

شرابِ نو که به گنجِ شاهی آورده شد.

● به عنوان رابط بین مضاف و مضاف‌الیه (معادلِ کسره اضافه):

pand čē yazadān (NPi 10)

پندِ ایزدان

šahristān čē bēlābād (p 3)

شهرستانِ بیت‌لاپات

srōd čē šādīfī (p 1)

سرودِ شادی

در جملاتی که کسی یا چیزی مخاطب واقع می‌شود، پس از موصول فعل به صیغه سوم شخص می‌آید:

ōn žīwandag zrēh kē hušk būd. (ch 2)

ای دریای زنده که خشک شدی!

āfrīd ay tō pidar, žīwandag hasēnag kē naxwēn abardar, rōšn kāw, sōžān wizēšt,

ud zōrmand ast. (af 1)

ستوده‌ای تو ای پدرِ زندهٔ نخستین که نخستین برتر، شاهزادهٔ روشنی، مشتاقِ قدیسان، و زورمند هستی.

۵

عدد

۵-۱ اعداد اصلی

در متون یافت شده به زبان پارسی اعداد اصلی زیر شناسایی شده‌اند:

یکان

(اوستایی -aēva، فارسی باستان -aiva)	ēw	یک
(اوستایی -dva، فارسی باستان -duva)	dō	دو
(اوستایی -θri، فارسی باستان -ṣi)	hrē	سه
(اوستایی -čaθwar)	čuhr, čafār	چهار
(اوستایی -paṇča)	panj (جمع: panjnān)	پنج
(اوستایی -xšvaš)	šaš, šuh	شش
(اوستایی -hapta)	haft	هفت
(اوستایی -ašta)	hašt	هشت
(اوستایی -nava، فارسی باستان -nava)	nah	نه

دهگان

(اوستایی -dasa)	das	ده
(اوستایی -visaiti)	wīst	بیست
(اوستایی -θrisat)	hrist	سی

(pañčāsāt- اوستایی)	pañjāst	پنجاه
(xšvašti- اوستایی)	šašt	شصت
(haptāiti- اوستایی)	haftād	هفتاد
(aštāiti- اوستایی)	haštād	هشتاد

صدگان

(sata- اوستایی، فارسی باستان -θata)	sad	صد
(tišarō sata- اوستایی)	hrēsad	سیصد
(čaθwārō sata- اوستایی)	čafārsad	چهارصد
(pañča sata- اوستایی)	pañjsad	پانصد

هزارگان

(hazaŋra- اوستایی)	hazār	هزار
(baēvar- اوستایی)	bēwar	ده هزار
	wīst hazār	بیست هزار
	haftād hazār	هفتاد هزار
	haštād hazār	هشتاد هزار
	pañjsad hazār	پانصد هزار

اعداد از یازده تا نوزده از ترکیب عدد یکان با das ساخته می شوند:

(aēvaṇdasa- اوستایی)	ēwandas	یازده
(dvadasa- اوستایی)	dwādis	دوازده
(čaθrudasa- اوستایی)	čafārōdas	چهارده

اعداد ترکیبی گاه با ud «و» و گاه بدون آن ساخته می شوند:

(pañčāča vīsatiča- اوستایی)	pañjwīst	بیست و پنج
-----------------------------	----------	------------

panjāst ud panj	پنجاه و پنج
sad ud das	صد و ده
sad ud šašt	صد و شصت
hrēsad ud ēwandas	سیصد و یازده
hrēsad ud šašt	سیصد و شصت
panjwīst hazār	بیست و پنج هزار

۵-۲ اعداد ترتیبی

اعداد ترتیبی در زبان پارسی برای سه شماره نخستین چنین است:

naxwišt, naxwēn اول

(اوستایی - bitya) bidīg دوم

(اوستایی - θritya ، فارسی باستان - čitīya) hridīg سوم

دیگر اعداد ترتیبی با پسوند -um ساخته می‌شوند. این پسوند بازمانده *ama- ایرانی باستان است:

čuhrum چهارم

panjum پنجم

(اوستایی - xštva) šuhum, šašum ششم

haftum هفتم

(اوستایی - aštəma) haštum هشتم

(اوستایی - nāuma ، فارسی باستان - navama) nahum نهم

(اوستایی - dasəma) dasum دهم

ēwandasum یازدهم

dwāδisum دوازدهم

۳-۵ اعداد توزیعی

اعداد توزیعی با تکرار اعداد اصلی ساخته می‌شوند:

dō dō bayāsēb (?), *hrē hrē padīž ēw ēw šahr.* (bg 2)

دودو لنگه در (?)، سه به سه در مقابل یک یک (= هر) ناحیه.

۴-۵ عدد کسری

تنها عدد کسری موجود در متون پارسی *nēm* «نیم» است.

۵-۵ کاربرد عدد

عدد اصلی در زبان پارسی به دو صورت به کار رفته است:

۱-۵-۵ به عنوان صفت. در این صورت عدد پیش از اسم می‌آید و معدود دو حالت دارد:

● معدود جاندار است. در این صورت معدود با اعداد بالاتر از یک جمع بسته می‌شود:

čawāyōn dō brādarān kē frayāw windād. (ab 1)

مانند دو برادر که گنجی یافتند.

harw hrē bayān udāyād pad im zahag. (dc 14)

هر سه ایزد به این فرزند یاری رساندند.

به ندرت معدود جاندار به صورت مفرد آمده است:

mard ēw ahāz, ud haft puhr būd. (e 5)

مردی بود، و (او را) هفت پسر بود.

dō frēstag ō hawīn pursēnd kū mā žīwandag ađ murdagān wxāzēd. (bw 3)

دو فرشته از آنها می‌پرسند که زنده را با مردگان مجوید.

● معدود بی‌جان است. در این صورت معدود معمولاً به صورت مفرد باقی می‌ماند:

hampad abē uš kaft yad ō hrē žamān. (f 2)

آن‌گاه تا سه ساعت بی‌هوش افتاد.

dwādis dīdēm rōšn dārēd. (ah 1)

دوازده دیهیم روشن دارد.

u.š čafār wād pawāg ō man hufayād āwāst. (dc 10)

و چهار باد پاک به یاری من فرستاد.

گاه معدود بی‌جان با اعداد بالاتر از یک به صورت جمع آمده است:

wišād dwādis barān až abar pad āsmān. (bg 2)

دوازده دروازه از بالای آسمان گشوده شد.

۵-۵-۲ به عنوان اسم. در این صورت معدود ذکر نمی‌شود و عدد خود جانشین آن می‌گردد:

sāžēd ispur harw handām pad panj, haft ud dwādis (ax 2)

هر اندامی را به پنج، هفت و دوازده کامل کنید.

گاهی عدد به عنوان اسم وابسته پس از اسم پایه می‌آید:

u.š ast puhrān haštād hazār. (ds 4)

و از برای او هشتاد هزار پسر است.

zāwar haftād hazār. (ŠKZ 11)

هفتاد هزار نیرو

۵-۶ عدد و واحدهای اندازه‌گیری

عدد می‌تواند قبل یا بعد از واحدهای اندازه‌گیری بیاید.

۵-۶-۱ قبل از واحد اندازه‌گیری:

ēw bidān akbrīd ēw nān ēw grīw ud panj hōfan maḍ čafār pās. (ŠKZ 29)

برای هر یک، بره یک (رأس)، نان یک گریو^۱ و پنج هوفن^۲، شراب چهارپاس^۳.
۵-۶-۲ بعد از واحد اندازه‌گیری:

gyān guxan dēnār panj sad hazār. (ŠKZ 4)

خون‌بها پانصد هزار دینار.

mað ud witiřšbag xumān sad ud šašt. (Nisa 1704 3-4)

شراب و سرکه صد و شصت خمره.

۵-۷ شیوه تاریخ‌گذاری

در زبان پارتی برای بیان تاریخ از عدد اصلی استفاده می‌شود. نیز برای بیان کردن روز ماه از کلمه saxt به معنی «گذشته، سپری شده» قبل یا بعد از عدد استفاده می‌شود. saxt با θakata فارسی باستان هم‌ریشه است:

sarð hrēsad mäh (h)arwatāt. (Avr 1)

سال سیصد ماه خرداد.

sarð panj sad ud dōwīst mäh addār saxt ēwandas. (DE 38)

سال پانصد و بیست و دو ماه آدار، (روز) یازدهم (تحت‌اللفظی: یازده گذشته)

pad čafār saxt šahriwar mäh. (p 3)

در (روز) چهارم شهریور ماه.

pad mihr mäh pad saxt čafārðas (by 1)

در مهرماه، در (روز) چهاردهم.

تنها در یک مورد برای بیان تاریخ از عدد ترتیبی استفاده شده است:

pad saxt čuhrum mäh šahriwar, pad dōšambat ud žamān ēwandas. (ce 3)

در (روز) چهارم ماه شهریور، در دوشنبه و (در) ساعت یازده.

۱. grīw واحد اندازه‌گیری غلات است.

۲. hōfan یک دهم grīw است.

۳. pās واحد اندازه‌گیری مایعات است.

۶

قید

قید در زبان پارسی نشانه خاصی ندارد. برخی از کلمات که در اصل اسم یا صفت هستند گاه به عنوان قید به کار می‌روند. عبارات حرف اضافه‌ای را نیز می‌توان قید نامید. مهم‌ترین قیدهای زبان پارسی عبارت‌اند از:

۶-۱ قیدهای زمان

awāhas	اکنون
awās	اکنون
čīd	همواره
hamēw	همیشه
lālmīn	همیشه
mēšag	همیشه
pādrōžag	هر روز
rōž	روز
rōž rōž	روز به روز، هر روز
šab	شب
šabān rōžān	شبانه‌روز
wisprōž	هر روز

yahm yāwēd yāwēdān تا ابد الابد، تا ابد

yāwar yāwar گاه‌گاه، گاهی

čē awās kirbag šahāh kirdan, nē fraγōšāh. (q 1)

آنچه اکنون (از) گرفته (= کارِ نیک) می‌توانی بکنی، کوتاهی نکنی.

tō čīd pad wxašīft ađ hō wyāwar. (r 1)

تو همواره به خوشی با او سخن بگو.

šādīft amāh padrāst ... yahm yāwēd yāwēdān. (bh 3)

شادیِ ما مهیا شد... تا ابد الابد.

۶-۲ قیدهای مکان

abar	بالا
abdar	آن سو
ađar	پایین
andar	داخل
awar	این جا
bēh	بیرون
dašn	سمت راست
ēd	این جا
frāž	پیش، جلو
harw āgōž	هرجا، همه جا؛ هر سو
hōy	سمت چپ
nazd	نزدیک
nird	آن سو
ōđ	آن جا

ōrōn	این سو
parwān	پیش، مقابل
paš	پس، عقب
pēš	پیش، جلو
wyāg ō wyāg	جای به جای، همه جا

im mār mānī dēn až **harw āgōž wāḏāg** ud parwarzag windāh. (q 4)

و این دینِ مارمانی (= حضرتِ مانی) از هر سو رهبر و مراقب بیابد.

ud kawān ud ārdahang **nird burd**. (q 2)

و (کتاب) غولان و ارژنگ را (به) آن سو بُرد.

ud pad hawīn rōžān kirbakkar **ōḏ āyad**. (g 2)

و در آن روزها نیکوکار (= لقبِ مانی) آن جا آمد.

۳-۶ قیدهای ترتیب

abāž	باز
abāw	سپس
aḏyān	سپس
až has	در ابتدا
až nux	در ابتدا، نخست
bāḏ	باز، دوباره
bid	باز، دوباره؛ سپس
dud	سپس
hampad	آن‌گاه، پس از آن
hasēnag	نخست
istim	در پایان، سرانجام
mas	باز، دوباره

aōyān frēštag zānād kū bōy žamān nazd gad. (f 1)

سپس فرستاده (= پیامبر) دانست که زمانِ رستگاری نزدیک آمد.

۴-۶ قیدهای مقدار

čwand	چند
kamb	کم
sar ō sar	سراسر
was	بس، بسیار

āyad miryam šalōm miryam aō abārīg was žanīn. (bw 2)

مریم، سالومه (و) مریم (= مریم مجدلیّه) با بسیاری زنانِ دیگر آمدند.

۵-۶ قیدهای تأکید

pad rāštīft	به راستی
rist	به درستی
wxad	حقیقتاً، به راستی

pad rāštīft baypuhr ast. (bw 1)

به راستی پسرِ خدا است.

۶-۶ قیدهای تشبیه

čawāyōn	چنان
ōh	چنان، آن‌گونه
ōhub	چنان، آن چنان، این چنین

ōhub pad im bazag žamān pawāg dēnāβar nišast čār pad kirbag andēšišn. (r 4)

این چنین در این زمانه گناه دیناورِ پاک باید به اندیشه کار نیک بنشیند.

۶-۷ قیدهای استثناء

bēh až	جدا از، به جز
ēwag	فقط
yud až	جدا از، به جز

bēh až hawīn dwādis wuzurgān nuxzādān... (ah 2)

به جز آن دوازده نخست‌زاده بزرگ.

۶-۸ قیدهای نفی

nē	نه
nē kaḏāž	هرگز

gawindag abar hō nē windād. (byd 1)

تقصیری علیه او یافت نشد.

۶-۹ قید امری

قید مکان awar به معنی «این جا» به عنوان قید امری به معنی «بیا، این جا بیا» نیز به کار می‌رود. در جمع می‌توان از هر دو صورت awar و awarēd استفاده کرد:

awar parwān man mā āsēd. (e 6)

این جا مقابل من نیاید! (به عنوان قید مکان)

awarēd niyōšāgān išnawēd. (M 1 280)

بیایید (ای) نیوشاگان (و) بشنوید! (به عنوان قید امری)

گاه awar به ضمیر شخصی متصل می‌پیوندد:

awar.it wxašnām rōšn. (M 1 282)

تو بیا، (ای) روشنایی خوش‌نام!

۶-۱۰ قید تأکید متصل

ž(i)- در زبان پارسی بازماندهٔ حرف عطف *ča- ایرانی باستان است، اما به عنوان قید تأکید و به معنی «نیز» به کار می‌رود. این قید به عناصر زیر می‌پیوندد:

● به اسم:

kað yišō-iž, mašihā, amāh harwīn xwadāy, dārūβδag būd... (byb 5)

هنگامی که عیسی مسیح، خداوند همهٔ ما نیز، مصلوب شد...

● به ضمیر:

ud imīn-iž mardōhmān farruxān kē pad im žamān āžayēnd... (r 6)

و این مردمانِ سعادت‌مند نیز که در این زمان متولد می‌شوند...

● به قید:

ōh-iž harw abar pādixšīr nibišt. (ŠKZ 19)

آن‌گونه نیز همه بر سند نوشته شد.

● به حرف ربط:

u-m imīn saxwan ō tō nibišt... tā- ž yazad karēnd ud mār mānī farrah. (q 4)

و این سخنان را به تو نوشتم... تا (آن‌ها) نیز خدا و مارمانی (= حضرتِ مانی) را تجلیل کنند.

● به عدد:

ēw-iž abžīrwānag nē ahād, kē ammōxtag až kadag āsēd. (q 9)

یک شاگرد نیز نباشد که آموخته از خانه آید.

۷

پیشوندها و پسوندها

پیشوندها و پسوندهای مهم زبان پارسی عبارت‌اند از:

۷-۱ پیشوندها

abē-: پیشوند نفی به معنی "بی-، بدون":

abēnang	بی تقصیر
abēyād	بی بهره
abēyāstār	بی گناه
abēyāstārīft	بی گناهی

a-, **an-** (از ***a-**, ***an-** ایرانی باستان): پیشوند نفی. **an-** پیش از واژه‌هایی که با مصوت

آغاز می‌شوند به کار می‌رود:

anaβyād	"بی‌یاد"، فراموش شده
anaryīft	بی ارزشی
anaryān	غیرایران
anāzār	بی آزار
anōšag	بی مرگ
apun	ناصواب، ناراستی
awāwarīg	ناباورانه

duš- (از *duš- ایرانی باستانی): پیشوند به معنی "بد". صورت‌های دیگر این پیشوند عبارت‌اند از: -diž، -dōž، -dur و -duž:

dižwār	"بدخوار"، دشخوار، دشوار
dōžax	"زندگی بد"، دوزخ
durčihr	بدشکل، زشت
dušfarr	بدفره، ملعون
dušmin	"بداندیش"، دشمن
dužārwis	"بدگرد"، سخت راندنی

hām- (از *hama- ایرانی باستان): پیشوند به معنی "هم". صورت دیگر این پیشوند han- است:

hāmādyōn	هم‌سفر
hāmaxwand	هم‌فکر
hāmband	هم‌بند
hāmčihrag	هم‌نژاد
hāmtōxmag	هم‌تخمه، خویشاوند
hangōn	هم‌گون، همانند

hu- (از *hu- ایرانی باستان): پیشوند به معنی "خوب":

huāmuždīft	خوب‌آمرزندگی، بخشاینده
huangad	"نیک شاد"، بسیار شاد
huārām	"نیک آرام"، بسیار آرام
huaxšaδ	خوب‌بخشایشگر
huβōδāg	خوش‌بو
huframān	نیک‌فرمان
hupattāw	"نیک شکیا"، بسیار شکیا

hužihr "نیک‌چهر"، زیبا

۷-۲ پسوندها

ag- (از aka* ایرانی باستان): این پسوند در موارد زیر به کار می‌رود:

● برای ساختن صفت مفعولی از مادهٔ ماضی:

ammōxtag آموخته

bastag بسته، اسیر

bōxtag نجات یافته

widaxtag گداخته

xrōštag خوانده

● برای ساختن اسم از اسمی دیگر:

čihrag شکل، ظاهر، اصل

mardōhmag انسان

parrag پرّه

tāstag فنجان

● برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع:

ambārag انبار

bandag بنده

bramag گریه

čamag حرکت

● برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع:

išnāsag آشنا، شناسنده

parwarzag پروراننده

wxāzag خواهان، خواستار

wigānag ویرانگر

● برای ساختن صفت از اسم:

āsmānag آسمانی

išnōhrag سپاس‌گزار

● برای ساختن صفت از صفت:

syāwag سیاه

āg- (از āka- * ایرانی باستان): این پسوند برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع به کار می‌رود:

brāzāg درخشنده

tuxšāg کوشا

winnārāg مرتب‌کننده

wiśhāg گشاینده

an- (از ana- * ایرانی باستان): این پسوند برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع به کار می‌رود:

amwardan انجمن

āxwaran ضیافت، میهمانی

padmōžan جامه، لباس

ān- (از āna- * ایرانی باستان): این پسوند در موارد زیر به کار می‌رود:

● برای نمایاندن نسبت پدری:

pābagān بابکان، پسر بابک

sēlūkān سیلوکان، پسر سیلوک

tatarōsān تتروسان، پسر تتروس

● برای ساختن اسم از صفت:

kirdagān کردار

žufrān ژرفا

● برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع:

wārān باران

● برای ساختن اسم از اسم:

paryōžān پیروزی

tōxmagān خاندان

● برای ساختن صفت از صفت:

yāwēdān جاویدان

-ānag: این پسوند برای ساختن صفت از صفت به کار رفته است:

yāwēdānag جاودانه

-andag: این پسوند برای ساختن صفت فاعلی از مادهٔ مضارع به کار می‌رود. صورت

دیگر آن indag- است:

mānindag ماننده، اقامت‌کننده

wxarindag خورنده

xāzindag بلعنده

žīwandag زیونده، زنده

-ānīg: این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار می‌رود:

bayānīg خدایی، الهی

šabānīg شبانه

-ār: این پسوند برای ساختن اسم از مادهٔ مضارع به کار رفته است:

windār نیایش

-āw: این پسوند برای ساختن اسم از اسمی دیگر به کار رفته است:

padistāw قول، وعده

wahištāw بهشت

-āwand (از *vant- ایرانی باستان): این پسوند برای ساختن صفت از اسم به کار رفته

است. صفاتی که با این پسوند ساخته شده‌اند معنی «دارای چیزی» را می‌دهند. صورت دیگر این پسوند āwind- و گاهی wind- است:

hunarāwind هنرمند

padišfarāwand عزتمند

punwind نیک، در اصل «دارای نیکی»

bān- (از *pāna- ایرانی باستانی): این پسوند به اسم افزوده می‌شود و اسم یا صفت دیگری به معنی «نگاهبان و محافظ چیزی» می‌سازد:

gēhbān شبان، گله‌بان

mihrbān مهربان

bid- (از *pati- ایرانی باستان): این پسوند به اسم افزوده می‌شود و اسم دیگری به معنی «صاحب یا رئیس یا مسئول چیزی» می‌سازد:

bārbid باربد، رئیس دربار

dibīrbid دبیربد، دبیران سالار

dizbid دژبد، دژبان

handarzbid اندرز بد، مشاور

hērbid هیربد، آموزگار علوم دینی

ispādbid سپاهبد

maybid موبد

naxžīrbid نخجیر بد، رئیس شکارگاه

ēn- (از *aina- ایرانی باستان): این پسوند صفت ساز است و به عناصر زیر می‌پیوندد:

● به اسم:

āsunēn آهنین

dardēn دردمند

dudēn دودی

gyānēn	معنوی
pidēn	گوشتی، جسمانی
šiftēn	شیری
zarnēn	زرّین
žahrēn	زهری، زهرآلود

● به صفت:

nisāgēn	درخشان
pawāgēn	پاک

● به قید:

abarēn	برین، بالایی
aḍarēn	زیرین، پایینی
andarēn	اندرونی

ind- (از **-ant*** ایرانی باستان): این پسوند از ماده مضارع صفت فاعلی می‌سازد:

mānind	ساکن
zānind	دانا

-istān (از **-stāna*** ایرانی باستان): این پسوند از اسم، اسم مکان می‌سازد:

bandistān	زندان
bōḍistān	بوستان
hindistān	هندوستان
sagistān	سگستان، سیستان
tūristān	تورستان، توران

-gār (از **-kāra*** ایرانی باستان): این پسوند از اسم و صفت، اسم فاعل می‌سازد. صورت دیگر آن **-kar** است:

āstārgar	گناهکار
āšōbgar	آشوبگر
bazakkar	بزهکار
daβgar	فریبکار
kirbakkar	کرفه‌گر، نیکوکار
kirdagār	کردگار
nēwgar	نیکوکار
šadgar	شادی‌کننده؛ شادکننده
wizindgār	گزندرسان

-gēn: این پسوند از اسم، صفت می‌سازد:

nāmgēn	نامی، مشهور
zēngēn	مسلح

-īft: این پسوند - که در کتیبه‌های پارسی به صورت **-īf** آمده است - در اصل اسم معنی

می‌سازد و به عناصر زیر می‌پیوندد:

● به صفت:

ardāwīf, ardāwīft	پارسایی
aryāwīft	ارجمندی
āzādīft	آزادی
dižwārīft	دشواری
namrīft	نرمی، ملایمت
pawāgīft	پاکی
žīrīft	زیرکی

● به اسم:

bandagīf, bandagīft	بندگی
---------------------	-------

bazagīft	گناه، بدی
dibīrīft	دبیری
kumārīft	شاهزادگی
mardīft	مردی
šahrōārīft	شهریاری

گاهی اسم معنی با *-īft* به عنوان اسم جمع به کار می‌رود:

ardāwīft	پارسایان
bayīft	خدایان
išmagīft	دیوان
wižīdagīft	برگزیدگان

-īg (از *-ika** ایرانی باستان): این پسوند در موارد زیر به کار می‌رود:

● برای ساختن صفت از اسم:

andarwāzīg	هوایی
dāhwānīg	سخنی
gyānīg	جانی
izyāmīg	مربوط به درگذشت
lōgīg	جهانی، دنیوی
mōxšīg	مربوط به رستگاری
narahīg	دوزخی
zrihīg	دریایی

● برای ساختن صفت از صفت:

haštumīg	هشتمی، هشتمین
ispurrīg	پُر، کامل

● برای ساختن اسم از ماده ماضی:

wxardīg

خوردنی، غذا؛ ضیافت

-īh: این پسوند از اسم، صفت می سازد:

zārīh

اندوهگین

-išn: این پسوند در موارد زیر به کار می رود:

● برای ساختن اسم مصدر از ماده مضارع:

abaxšāhišn

بخشایش

anjāmišn

انجامش

brāzišn

درخشش

karišn

گنش

● برای ساختن اسم از ماده مضارع:

karišn

شکل

● برای ساختن اسم از ماده ماضی:

dīdišn

ظاهر؛ منظره

-mand (از -mant * ایرانی باستان): این پسوند از اسم، صفت دارندگی می سازد:

zōrmand

زورمند، نیرومند

-min: این پسوند نیز از اسم، صفت دارندگی می سازد:

xradmin

خردمند

-um (از -ama * ایرانی باستان): این پسوند برای ساختن عدد ترتیبی از عدد اصلی به کار

می رود:

čuhrum

چهارم

dasum

دهم

ēwandasum

یازدهم

nahum

نهم

šuhum	ششم
wār- (از *bāra- ایرانی باستان): این پسوند به اسم یا صفت می‌پیوندد و صفت (اغلب صفت دارندگی) می‌سازد:	
bārwar	بارور
burzwār	بلند؛ بلندی
šāhwār	شاهوار
	zāg-: این پسوند برای ساختن اسم مصغّر به کار می‌رود:
kanīžag	کنیزک



کلمات مرکب

۸-۱ اسم‌های مرکب:

اسم‌های مرکب در زبان پارسی از عناصر زیر ساخته شده‌اند:

۸-۱-۱ از ترکیب اسم با اسم:

āfrīwansar	سردسته گروه سرود
bāmistūn	ستونِ روشنایی
baypuhr	پسرِ خدا
bunyāh	پایه، اساس
frihrōšn	دوستِ روشنایی
frēštagrōšn	فرستادهٔ روشنایی
gāwzādag	گوساله
kadixwadāy	کدخدا
kanīgrōšn	دوشیزهٔ روشنایی
lōgšahr	شهریاریِ جهان
mānsarḏār	سالارِ خانه
razmyāh	رزمگاه، محلِ نبرد
rōšnaxw	جهانِ روشنایی
šaryzādag	بچه شیر

۸-۱-۲ از ترکیب اسم با ماده مضارع:

dēnāβar	مؤمن؛ نیز صفت به معنی «دین دار»
ganzβar	گنجور، خزانه دار
gyānβar	جانور
šahrōār	شهریار

۸-۱-۳ از ترکیب اسم با ماده ماضی:

dastkird	ملک، دارایی
wāžāfrīd	فرمانِ الهی

۸-۱-۴ از ترکیب عدد با اسم:

ēwšambat	یکشنبه
čuhrbād	چهارپا، جانور چهارپا
dōšambat	دوشنبه

۸-۱-۵ از ترکیب صفت با اسم:

purrmāh	ماه کامل، قرص کاملی ماه
---------	-------------------------

۸-۱-۶ از ترکیب ماده ماضی با ماده ماضی:

zādmurd	زاد مُرد، تناسخ
---------	-----------------

۸-۲ صفت‌های مرکب:

صفت‌های مرکب در زبان پارسی از عناصر زیر ساخته شده‌اند:

۸-۲-۱ از ترکیب اسم با اسم:

bayžihr	دارای ماهیت الهی، الهی
bōymēγ	آمیخته با رستگاری

۸-۲-۲ از ترکیب اسم با صفت:

dastnēw	دست‌نیو، ماهر
---------	---------------

۸-۲-۳ از ترکیب اسم با ماده مضارع:

dēnāβar	دین‌دار؛ نیز اسم به معنی «مؤمن»
murdāxēz	برخیزاننده مردگان، زنده کننده
razmyōz	تحریک کننده به جنگ؛ جنگ طلب

۸-۲-۴ از ترکیب اسم با ماده ماضی:

nuxzād	نخست زاده
šarmžad	شرم زده

۸-۲-۵ از ترکیب صفت با اسم:

aryāwnām	دارای نامِ ارجمند، نیک‌نام
frihnām	دارای نامِ عزیز، نیک‌نام
nēwbaxt	نیک‌بخت
wispzanag	از همه نوع
wxašbōy	خوش‌بو
wxašnām	خوش‌نام

۸-۲-۶ از ترکیب عدد با اسم:

hazārčašm	هزار چشم
-----------	----------

۸-۲-۷ از ترکیب قید با اسم:

abdarnām	دارای نام در آن سو، آن جانب (درنامه)
ēdarnām	دارای نام در این سو، این جانب (در نامه)

حروف و اصوات

۱-۹ حروف

۱-۱-۹ حروف اضافه

حروف اضافه زبان پارسی را می‌توان به چهار دسته زیر تقسیم کرد:

● حروف اضافه ساده که پیش از اسم می‌آیند:

abar	بر؛ درباره؛ در (برای زمان)؛ به
abē	بدون
aō	با، به همراه
andar	اندر، در
anwāy	بنا بر، بر طبق
až	از
čawāyōn	چون، همانند
frahā(h)	به دلیل، به خاطر
maōyān	میان، بین
nird	نزدیک
ō	به، به سوی، را (نشانه مفعول مستقیم)
pad	به؛ در؛ به وسیله؛ با
padīž	به سوی؛ در مقابل

padīžag	بنابر، برطبق
padīžihr	به جای
pēš	پیش
tar	از طریق

u-m wāxt kū drōd **abar** tō **až** yazadān. (d 1)

و گفتم که درود بر تو از ایزدان.

ađyān āxāšt ud parwān mihršāh šud, kē **pad** bōdīstān **pad** bazm ahāz **pad** wuzurg šādīft. (f 1)

سپس برخاست و نزد مهرشاه رفت که در بوستان به بزم بود با شادی بزرگ.

mađ nawāg **až** raz čē **andar** barzpašn. (Nisā 617)

شراب تازه از تاکستان (واقع) در برزپشن.

ud **pad** wuzurg šādīft, ađ bayān rōšnān kē **až** dašn ud hōy šawēnd, **pad** šang ud srōd čē šādīft frawašt **pad** warž bayānīg, čawāyōn wirōž tiry ud dīdan nisāg niđfurdag, ō bāmīstūn šībah rōšn, ud māh wardyūn, amwardan bayānīg. (p 1)

و با شادی بزرگ، با خدایان روشن که از راست و چپ می‌روند، با چنگ و سرود شادی پرواز کرد به اعجاز الهی، همانند برقی تیزرو و شهابی درخشان (و) تندرو، به سوی راه روشن کهکشانی، و گردونه ماه و انجمن الهی.

● حروف اضافه مرکب که پیش از اسم می‌آیند:

abar ō	به سوی
ađ...ham	به همراه
až mađyān	از میان
až paš	از پس، پس از
bēh až	بیرون از؛ جدا از

bēh ō	به سوي
čawāyōn kað	همانند، هم چون
hasistar až	پیش از
nazd ō	نزد، نزدیک
ō pēš	به پیش، پیش
padīž ō	به سوي
yað ō	تا
yud až	جدا از، غیر از

ud až paš frēštag parniβrān, dād im wigāhīft uzzi ammožāg. (p 4)

و پس از عروج فرستاده (=رسول)، اُزِي آموزگار این گواهی را داد.

bēh ō pārs ānīd ahēnd. (ŠKZ 11)

به سوي پارس برده شدند.

ud čwand pād čē tō padīž ō amāh āsāh, awind apun ud āstār ō amāh bawēd. (e)

و (هر) چند گام که تو به سوي ما بیایی، همان اندازه ناراستی و گناه بر ما باشد.

hampad abē uš kaft yað ō hrē žamān. (f 2)

آن‌گاه تا سه ساعت بی هوش افتاد.

● حروف اضافه‌ای که گاه پیش و گاه پس از اسم می‌آیند:

čawēd	اطراف، پیرامون
parwān	در مقابل، در حضور، به حضور
wasnāð	برای، به خاطر

āyad hēm parwān šāh. (d 1)

به حضور شاه آمدم.

u-š ištēnd parwān dwādis wuzurgān. (ah 1)

و در حضورش دوازده بزرگان می ایستند.

ēd draxsāh wasnāδ gyānān. (dc 1)

در این جا به خاطر جانها بردباری کن.

tō wasnāδ tābād ud būd āgas frēštagān. (AR VI 61)

برای تو فرشتگان درخشیدند و آشکار شدند.

● حرف اضافه ای که همواره پس از اسم می آید:

rāδ

برای

u.š ēδ rāδ hāmčihrag nē xrōšt. (ac 2)

و برای این هم نژادش خوانده نشد.

nawāg šahr dištan rāδ, ābzār izyrišt būd. (ac 7)

برای ساختن شهرنو (= بهشت جدید)، ابزار گرفته شده بود.

۹-۱-۲ حروف ربط

حروف ربط در زبان پارسی عبارتند از:

ag	اگر
awāyōn...čawāyōn	چنان که؛ چندان که
āgām	یا
āwadīn	تا زمانی که
bēž	اما، بلکه
čawāyōn	(که) چگونه؛ آن گونه که
čawāyōn...awāyōn	چنان که؛ چندان که
čawāyōn kaδ	چنان که؛ از آن جا که، چون
čē	چرا که، زیرا که
hāmgōnag čawāyōn	همان گونه که

kað	چون، هنگامی که؛ اگر؛ تا این که
kū	که؛ تا این که
kū	که، جایی که
nē	نه
tā	تا این که، برای این که
u-	و (پیش از ضمایر و ادات متصل)
ud	و
yað	تا
yað kað	تا هنگامی که

ud ōh zānāh kū, kað tō wxad ēd andar mary ahēndē(h), nē parmāyām kū awāyōn tō frihīft ud aryāwīft pad mary paydāg būd ahēndē, čawāyōn kað awās
(q 2)

و بدان که، اگر تو خود این جا در مَرَو بودی، گمان نمی‌کنم که چندان برای تو عزّت و ارجمندی در مَرَو پیدا می‌شد، که اکنون (پیدا شده است).

ast žamān kað dēnāβar wxēbēh grīw ōh burz čār dirdan čawāyōn sumēr kōf. (r
3)

زمان (آن فرا رسیده) است که مؤمن روانِ خویش را چنان بلند بدارد همانند کوهِ سومر.

kað amāh harwīn zānām kū, kað yišō-iž, mašīhā, amāh harwīn xwadāy, dārūβdag būd, awāyōn nimāyēd abar hō kū-šān čawāyōn bazakkar grīft. (byb
5)

تا این که همه ما بدانیم که، چون عیسی مسیح، خداوند همه ما، مصلوب شد، درباره او چنان می‌نماید (مضارع تاریخی = می‌نمود) که گناهکاری را گرفتند.

bēž pattūd čār až masādarān... parxūdan ud anēž ispist saxwan. (r 2)

بلکه باید از بزرگ‌تران تحمّل کرد... ناسزا و دیگر سخنان زنده را.

۹-۲ اصوات

اصوات موجود در متون پارسی عبارت‌اند از:

ā	- (پسوند حالت ندایی)
ōh	ای!
ōn	ای!
wāy	وای!
winōh	هان! بنگر!

لازم به ذکر است که سه صورت نخست فقط در متون منظوم دیده شده‌اند:

rōšnāgar-ā bōžāh man arwān čimī zādmurd! (dz)

روشنگرا، روانِ مرا از این زادمُرد (= تناسخ) نجات ببخشی!

ōn ammōžāg wuzurg, mār zaku! (ch 1)

ای آموزگارِ بزرگ، مارزکو!

ud winōh āžayēnd pad wisp dāmdādān. (cz 9)

و هان (= بنگر که) در (میان) همهٔ مخلوقات دوباره زاده می‌شوند!

۱۰-۱ کلیات

فعل در زبان‌های ایرانی باستان دارای شش زمان (مضارع، ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی بعید، آینده)، چهار وجه (اخباری، التزامی، امری، تمنّایی)، سه شخص (اول شخص، دوم شخص، سوم شخص)، سه شمار (مفرد، مثنی، جمع) و صرف‌های ثانوی (آرزویی، آغازی، تأکیدی، جعلی، سببی، مجهول) بود. هر فعلی می‌توانست صفت فاعلی، صفت مفعولی، مصدر و، در صیغه‌های مختلف، باب ناگذر یا میانه نیز داشته باشد. باب ناگذر یا میانه فعل در صورتی به کار می‌رفت که سود حاصل از عمل به فاعل باز می‌گشت یا فاعل عمل را بر روی خویش انجام می‌داد.

در زبان‌های ایرانی میانه غربی (فارسی میانه و پارتی) دستگاه صرف فعل ساده‌تر شده است. در این زبان‌ها همه صورت‌های فعلی از ماده مضارع یا ماده ماضی ساخته می‌شوند. ماده مضارع - که بازمانده ماده مضارع ایرانی باستان است - برای ساختن مضارع اخباری، مضارع التزامی، مضارع تمنّایی، وجه امری، اسم مصدر و صفت فاعلی به کار می‌رود. ماده ماضی - که بازمانده صفت مفعولی ایرانی باستان (مختوم به ta-*) است - برای ساختن ماضی ساده، ماضی نقلی، ماضی بعید، صفت مفعولی و مصدر به کار می‌رود. زمان آینده، شمار مثنی و باب ناگذر در ایرانی میانه غربی وجود ندارد. صرف‌های ثانوی از میان رفته‌اند و تنها بازمانده برخی از آن‌ها را می‌توان در تعدادی از ماده‌های فعلی مشاهده کرد. از ویژگی‌های مهم دستگاه صرف فعل در ایرانی میانه غربی وجود ساخت مجهول در ماضی فعل‌های متعدی است.

۱۰-۲ فعل‌های پارسی

فعل‌های موجود در متن‌های پارسی را می‌توان به انواع زیر تقسیم کرد:

۱۰-۲-۱ فعل‌هایی که مادهٔ ماضی‌شان با افزودن پسوند *-ta** ایرانی باستان (پسوند صفت مفعولی) به مادهٔ مضارع ساخته شده است. افزودن پسوند *-ta** که در پارسی به صورت *-t* یا *-d* ظاهر می‌شود، گاه باعث دگرگونی‌های آوایی می‌شود. از این رو باید مادهٔ ماضی هر فعل را در کنار مادهٔ مضارعش به خاطر سپرد. این فعل‌ها بر پایهٔ منابع موجود عبارت‌اند از:

<i>-ad</i> → <i>-ast</i>	frabad- , frabast-	افتادن؛ فروریختن
<i>-af</i> → <i>-aft</i>	kaf- , kaft-	افتادن
	raf- , raft-	حمله کردن
<i>-ah</i> → <i>-ād</i>	dah- , dād-	دادن
<i>-am</i> → <i>-aft</i>	franam- , franaft-	روانه شدن
<i>-an</i> → <i>-ad</i>	ōžan- , ōžad-	گشتن، اوژدن؛ زدن
	san- , sad-	بالارفتن
<i>-an</i> → <i>-and</i>	abgan- , abgand-	افکندن
<i>-and</i> → <i>-ast</i>	band- , bast-	بستن
<i>-ar</i> → <i>-ird</i>	kar- , kird-	کردن؛ ساختن
<i>-ar</i> → <i>-urd</i>	āwar- , āwurd-	آوردن
	bar- , burd-	بردن
	wyāwar- , wyāwurd-	گفتن
<i>-ard</i> → <i>-ašt</i>	amward- , amwašt-	گرد آوردن
<i>-art</i> → <i>-ašt</i>	izwart- , izwašt-	بازگشتن؛ دگرگون شدن
<i>-aw</i> → <i>-ud</i>	šaw- , šud-	شدن = رفتن

.aw → -ūd	angaw- , angūd- baw- , būd- išnaw- , išnūd- wizaw- , wizūd-	آسودن؛ ماندن بودن؛ شدن شنیدن پژمردن؛ خاموش شدن
.axš → .axt	baxš- , baxt-	بخشیدن، تقسیم کردن
.ay → -ād	nispay- , nispād-	خم شدن، تعظیم کردن
.az → .ašt	āmaz- , āmašt-	شکستن، ویران کردن
.až → .axt	widaž- , widaxt-	گداختن (لازم)
.āh → -ād	wišāh- , wišād-	گشادن، آزاد کردن
.ām → .aft	hanjām- , hanjaft-	انجامیدن، تمام کردن
.ān → .ad	istān- , istad-	ستاندن
.ān → .and	wigān- , wigand-	ویران کردن
.ār → .ārd	izwār- , izwārd- winnār- , winnārd-	نشان دادن؛ دریافتن مرتب کردن
.ār → .ird	dār- , dird-	داشتن
.ār → .išt	kār- , kišt-	کاشتن
.ār → .urd	abispār- , abispurd- niðfār- , niðfurd-	سپردن؛ تسلیم کردن شتافتن
.ās → -ād	wiyrās- , wiyrād-	بیدار شدن
.ās → -āšt	wifrās- , wifrāšt-	آموختن (متعدی)
.ās → -āxt	išnās- , išnāxt-	شناختن
.āw → -ūd	aβγāw- , aβγūd- frašāw- , frašūd-	افزودن فرستادن
.āy → -ād	framāy- , framād-	فرمودن

	nimāy- , nimād-	نمودن، نشان دادن
	parmāy- , parmād-	اندیشیدن
	pāy- , pād-	پاییدن
	zāy- , zād-	زادن؛ زاده شدن
.āy → .āst	āwāy- , āwāst-	آوردن
	ēdwāy- , ēdwāst-	هدایت کردن
	izwāy- , izwāst-	بیرون بردن؛ رها کردن
	padrāy- , padrāst-	آماده کردن
	wāy- , wāst-	هدایت کردن
.āz → .āšt	padrāz- , padrāšt-	افراشتن
	wirāz- , wirāšt-	ویراستن، مرتب کردن
	wxāz- , wxāšt-	خواستن
.āž → .āšt	pargāž- , pargašt-	زندانی کردن
.āž → .āxt	wāž- , wāxt-	گفتن؛ فراخواندن (به هستی)
.ēnj → .axt	nihēnj- , hihaxt-	نگاه داشتن؛ اجتناب کردن
.ēs → .išt	aβdēs- , aβdišt-	نشان دادن؛ شرح دادن
	dēs- , dišt-	ساختن
	nibēs- , nibišt-	نوشتن
.ēz → .āšt	āxēz- , āxāšt-	برخاستن
	parxēz- , parxāšt-	پرستاری کردن؛ بودن
.irw → .rift	girw- , grift-	گرفتن
	padyirw- , padyrift-	پذیرفتن
.irz → .išt	hirz- , hišt-	هستن؛ بنانهادن؛ رها کردن (گناه)
.iḏ → .ast	nišīḏ- , nišast-	نشستن

.īn → .īd	āfrīn- , āfrīd-	دعا کردن
	čīn- , čīd-	چیدن
	xrīn- , xrīd-	خریدن
.īr → .urd	mīr- , murd-	مُردن
.ōb → .uft	padrōb- , padruft-	آشفتن
.ōđ → .ust	rōđ- , rust-	رُستن، رویدن
.ōs → .ōšt	xrōs- , xrōšt-	خواندن، صدازدن
.ōs → .ušt	abxrōs- , abxrušt-	خروشیدن، فریادزدن
.ōš → .ušt	frāmōš- , frāmušt-	فراموش کردن
.ōz → .ušt	yōz- , yušt-	برآشفتن (لازم و متعدی)
.ōž → .ōxt	bōž- , bōxt-	نجات دادن
.ōž → .uxt	frāmōž- , frāmuxt-	درآوردن (لباس)
	padmōž- , padmuxt-	پوشیدن
.und → .ust	niyund- , niyust-	پوشاندن

۱۰-۲-۲ فعل‌هایی که مادهٔ ماضی‌شان با افزودن پسوند ād- (از .aya-ta-:

ایرانی باستان) به مادهٔ مضارع ساخته شده است. این فعل‌ها عبارت‌اند از:

abdāž- , abdāžād-	رها کردن، آزاد کردن
abžāmād-	شکنجه کردن
ahrāmād-	بالارفتن؛ بالا بردن
ahrāsād-	ترسیدن
ambōyād-	بوسیدن
andāsād-	ترک کردن، رها کردن
andēšād-	اندیشیدن

andrinjād.	شکست دادن؛ محکوم کردن
angāfād.	دریدن
anjīwād.	زنده کردن
awistād.	نهادن
awištād.	ایستادن
ānāwād.	حرکت دادن
āxšyād.	شنیده شدن
bōžād. (= bōž. , bōxt.)	نجات دادن
frawadād.	فهمیدن
frawēnād.	پیش بینی کردن
gahrāyād.	لاف زدن
gašād.	شادی کردن
hanjāmād. (= hanjām. , hanjaft.)	انجامیدن، تمام کردن
istāwād.	ستودن
istōβād.	شکست دادن
ištād.	ایستادن
izyōlād.	شنیدن
kāfād.	شکافتن
kāmād.	مایل بودن
kōšād.	کوشیدن
nibardād.	جنگیدن، نبرد کردن
nisārād.	آغازیدن، شروع کردن
nizāyād.	احترام نهادن
ōmūsād.	آغازیدن؛ تحریک کردن (؟)؛ آسیب رساندن (؟)

padmōžād. (= padmōž-, padmuxt-)	پوشیدن
padrāyād. (= padrāy-, padrāst-)	آماده کردن
padrāzād. (= padrāz-, padrāšt-)	افراشتن
padwahād.	استغاثه کردن، دعا کردن
padxunād.	نواختن (آلت موسیقی)
parwarzād.	پروردن، مراقبت کردن
paryābād.	دست یافتن
passāžād.	ساختن
sānād.	بالا بردن
sāžād.	ساختن
tābād.	تاییدن
tirsād.	ترسیدن
wārād.	شادی کردن
wāžād. (= wāž-, wāxt-)	گفتن
wiβrāzād.	درخشیدن
widārād.	گذراندن
wilarzād.	لرزیدن
wimād.	تحمل کردن
winawād.	بیرون انداختن
windād. ¹	یافتن
windād. ²	دعا کردن
wirīhād.	گیج کردن (؟)
wišminād.	شادی کردن
witābād.	تاییدن

wiwadād-	جدا کردن
wizād-	ترک کردن، عزیمت کردن
xāzād-	بلعیدن
zānād-	دانستن
žāmād-	رهبری کردن، هدایت کردن

۱۰-۲-۳ فعل‌هایی که ماده ماضی‌شان از ریشه‌ای دیگر آمده است:

ماده ماضی	ماده مضارع	
idʔad-	adīh-	وارد شدن، داخل شدن
izʔad-	azīh-	بیرون رفتن، عزیمت کردن؛ گریختن
āʔad-	ās-	آمدن
āmad-	āy-	آمدن
did-	wēn-	دیدن

۱۰-۲-۴ ماده‌های مضارع مختوم به s- که بازمانده ماده‌های آغازی ایرانی باستان

(مختوم به s-a-*) هستند. این ماده‌های فعلی معنی مجهول و گاه معنی لازم می‌دهند:

ammōxs-	آموختن (لازم)
āmīxs-	آمیختن (لازم)
ārwis-	گردیدن، روی‌گرداندن
bōxs-	نجات یافتن
bus-	منتظر ماندن
draxs-	تاب آوردن
ōmūs-	آغازیدن (?)
parmus-	ترسیدن

šfars-	شرمگین شدن
tirs- (tirsād-: مادهٔ ماضی)	ترسیدن
trixs-	مورد ستم واقع شدن
wiθifs-	فریفته شدن
wiyrās-	بیدار شدن
wimīs-	تباه شدن
wixas-	مجروح شدن
zaxs-	صدا دادن

۱۰-۲-۵ ماده‌های مضارع سببی با پسوندهای -ēn یا -ān. (از -aya-na- * ایرانی باستان) یا با مصوّت a (صورت قوی ریشه در ایرانی باستان):

awištān- (awištānād-: مادهٔ ماضی)	ایستاندن؛ نهادن
ānāw- (ānāwād-: مادهٔ ماضی)	حرکت دادن
franām-	گسیل کردن
frašāw- (frašūd-: مادهٔ ماضی)	فرستادن
parwāz-	پراندن
rōžēn-	روشن کردن
sān- (sānād-: مادهٔ ماضی)	بالا بردن
sāž- (sāžād-: مادهٔ ماضی)	ساختن
widār- (widārād-: مادهٔ ماضی)	گذراندن
wigān- (wigand-: مادهٔ ماضی)	نابود کردن
wiyrān-	بیدار کردن
wiyrāsēn-	بیدار کردن

wizāw- خشکاندن

۱۰-۲-۶ ماده‌های مضارع جعلی که از اسم یا صفت ساخته شده‌اند:

bāš-	سرودن، نغمه‌سرودن (بسنجید با: سرود (bāšāh))
drafš-	درخشیدن (از: درفش، پرچم (drafš))
frayōš-	به گوشه‌ای نهادن، نادیده گرفتن (از: کنار، پهلو (*kōš))
hufrayād-	به فریاد رسیدن، یاری کردن (از: یاور (hufrayād))
istēh-	ستیزیدن (از: ستیزه (*istēh))
parniβrād-	به نیروانا رسیدن، از تناسخ رهایی یافتن، رستگار شدن (ماده ماضی) (parniβrān)
pawāž-	پاک کردن (از: پاک (pawāg))
wirōšn-	روشن شدن (از: روشنایی (rōšn))

۱۰-۳ صرف فعل

۱۰-۳-۱ مضارع اخباری

برای ساختن مضارع اخباری باید شناسه‌های زیر را به ماده مضارع افزود:

	مفرد	جمع
اول شخص:	-ām	-ām /-um ^۱
دوم شخص:	-ē(h)	-ēd
سوم شخص:	-ēd	-ēnd

مضارع اخباری در موارد زیر به کار می‌رود:

۱- شناسه um- فقط در کتیبه‌ها دیده شده است.

● برای اشاره به زمان حال و بیان عادات:

šūrēn āhār āxwarēnd. (ds 2)

غذای شور می‌خورند.

andar wahišt kē tō nām **barēh** awāyōn bōdīstān ahād čawāyōn im man
bōdīstān? (f 2)

(آیا) در بهشتی که تو نام می‌بری بوستانی همانند این بوستان من باشد؟

šab ud rōž **parwandām**. (bh 4)

شب و روز درخواست می‌کنم.

čīd čamēd až abāxtar ō hwarāsān, až hwarāsān ō nēmrōž , ud až nēmrōž ō
hwarnifrān. (bg 3)

همواره از شمال به شرق، از شرق به جنوب، و از جنوب به غرب حرکت می‌کند.

● برای اشاره به آینده:

yišō saxwan abyād dārēd ... kū-m **abispārēnd** ud **karēnd** dārūβdag. (bw 3)

سخن عیسی را به یاد داشته باشید ... که مرا تسلیم می‌کنند و مصلوب خواهند کرد.

hawīn ahēnd kē **bōxsēnd**, ud až im zādmurd bōy **wīndēnd** , ud **paryābēnd** mōxš
yāwēdān. (r 6)

اینانند که نجات می‌یابند، و از این زادمرد (= تناسخ) رهایی می‌یابند، و به رستگاری ابدی نایل
می‌شوند.

ud imīn-iž mardōhmān farruxān kē pad im žamān āžayēnd, ud ham hawīn-iž
kē amābar **āžayēnd**, **bōxsēnd** až im zādmurd. (r 6)

و این مردم فرخنده که در این زمان زاده می‌شوند، و نیز آنانی که در آینده زاده خواهند شد، از این
زادمرد نجات خواهند یافت.

● برای اشاره به گذشته، به عنوان مضارع تاریخی:

anĵaman karēnd. (NPi 5)

شورا کردند. (در اصل: می‌کنند).

ud karām pērōz-šābuhr nām dĥk¹ šahr. (ŠKZ 2)

و شهری را «پیروز شاپور» نام کردم. (در اصل: می‌کنم).

ud kað abursām ud xēbrā āwasīg išnūd, šud ud pad kirbag pāð kaft ahēnd ud wāžēnd... (g 3)

و هنگامی که ابرسام و خیرا اوسیک (آن سخن را) شنیدند، رفتند و به پای نیکوکاری (استعاره برای مانی) افتادند و گفتند ... (در اصل: می‌گویند...)

۱۰-۳-۲ مضارع التزامی

برای ساختن مضارع التزامی باید شناسه‌های زیر را به مادهٔ مضارع افزود:

	مفرد	جمع
اول شخص	-ān	-ām
دوم شخص	-ā(h)	-ād
سوم شخص	-ā(h)	-ānd

مضارع التزامی در موارد زیر به کار می‌رود:

● برای بیان عمل احتمالی (اغلب در بند وابسته):

kē ō tō žanāh, tō bid ō hō mā žan. ud kē að tō pad kēn ištāh, tō bid að hō pad

kēn mā ištāh. ud kē rask pad tō barāh, tō bid pad hō rask mā bar. (r 1)

کسی که به تو بزند، باز تو به او مزن. و کسی که با تو به کین ایستد، باز تو با او به کین مایست. و کسی که رشک بر تو بزد، تو باز بر او رشک مبر.

u-mān gyānān parwān tō niyāyēnd, kū tō pad was axšað abar amā abaxšāhā,

kū.mān ađyāwar **frašāwāh**. (ag 2)

و جان‌هایمان نزد تو نیایش می‌کنند، که تو با رحم بسیار بر ما رحم کنی، که برایمان یاور بفرستی.

az āγad hēm kū až bazakkar **bōžān**, až dard **karān** društ, ud tō zirδ **karān** šādīft. (AR VI 64)

من آمدم که (تو را) از بدکار نجات دهم، از درد تندرست کنم، و برای دلت شادی بسازم.

● برای تشویق به انجام کار (گاه معادل امر):

tō.iž ōh **karāh** kū-š pad šādīft padγirwāh, u-š ōh **parwarzāh** čawāγōn wxēbēh puhr, kū az-iž až tō išnōhržan bawān. (q 7)

تو نیز آن‌گونه کن که او را به شادی بپذیری، و او را مانند پسر خویش پیروان، که من نیز از تو سپاسگزار باشم.

izγōlāh, tō šahr, ō xwadāy saxwan. (cv 17)

گوش کن، ای جهان، به سخن خدا!

āsāh tō gyān ud mas mā **tirsāh**. (cz 1)

بیا تو (ای) جان و دیگر مترس!

● برای بیان آینده:

hridīg rōž až murdān **āxēzān**. (bw 3)

روز سوم از مردگان برخوادم خواست.

ud im mār mānī dēn až harwāgōž wādāg ud parwarzag **windāh**. (q 4)

و این دین مارمانی (= حضرت مانی) از همه سو راهبر و مراقب خواهد یافت.

ud ohrmizdbay ō hawīn padistūd kū.tān nē **andāsān** pad tār zāwarān. (ac 3)

و اوهرمزدیغ (= انسان نخستین) به آن‌ها (چنین) وعده داد که شما را در نیروهای تاریکی رها نخواهم کرد.

● برای بیان میل و آرزو (معادلِ وجه تمنايي):

āfrīd **bawāh** yahm yāwēdān pidar wuzurg. (bl 1)

ستوده باد تا به ابد، پدرِ بزرگ.

maḍyān yazadān ud ardāwān kirbakkarān yāwēdān anōšag **bawāh**. (e 7)

باشد که در میانِ ایزدان و پارسایانِ نیکوکار همیشه بی مرگ باشی.

۱۰-۳-۳ مضارع تمنايي

مضارع تمنايي به دو طریق ساخته می شود:

- با افزودن شناسهٔ **ēndē(h)**. به مادهٔ مضارع. این صورت فعلی در دوم شخص مفرد و سوم شخص مفرد و جمع یکسان است و در موارد زیر به کار رفته است:

● برای بیانِ عملِ فرضی:

čawāyōn kaḍ abar pīl isprahmag **abganēndē**, ud hawīn isprahmag ō pīl āmaštan nē šahēnd; ud čawāyōn kaḍ abar asang wārān **wārēndē**, ud hawīn wārān ō asang widaxtan nē šahēnd, awāyōn parxūdan ud anēž ispist saxwan ō hupattāw dēnāβar čiš mihgār kirdan nē šahēd. (r 2)

مانند آن که بر فیل گُل افکَنند و آن گُل ها فیل را آسیب رساندن نتوانند؛ و مانند آن که بر سنگ باران بارَد و آن باران سنگ را گداختن نتواند، همان گونه توهین و دیگر سخن زنده به دین آور (= مؤمن) شکبیا آسیب رساندن نتواند.

kaḍ tō wxad ēd andar mary **ahēndēh**,... (q 2)

اگر تو خود این جا در مرو می بودی،...

● برای پیشنهاد:

ōhub pad im bazag žamān pawāg dēnāβar nišast čār pad kirbag andēšišn, ud **wardēndēh** wxēbē grīw až bazag, ud ō kirbag aβyāw **karēndēh**. (r 4)

این چنین در این زمانه گناه دین آور پاک باید به اندیشهٔ کارنیک بنشینند و نفس خویش را از گناه

بگرداند، و کار نیک را زیاد کند.

- با استفاده از نشانه وجه تمنایی (**hēb**) پیش از مضارع اخباری. این نوع فعل تمنایی اغلب برای پیشنهاد به کار برده می شود:

pāḍ pad im wim(?) hēb awištēnd ud tīyr ō hō šīt(?) hēb wihēd. (ŠH 11-13)

(شاهنشاه) پای بر این تخته سنگ نهند و تیر بدان هدف افکنند. (افکنند به جای صورت مؤدبانه «افکنند»)

hō awās hēb wāžēd. (NPi 34)

او اکنون بگوید.

kēž im padfursāh, hēb zānēd kū gawindag abar hō nē windād. (byd 1)

کسی که این را بخواند، بداند که تقصیری بر او یافت نشد.

۱۰-۳-۴ وجه امری

وجه امری تنها برای دوم شخص استفاده می شود. نشانه آن در دوم شخص مفرد شناسه صفر و در دوم شخص جمع شناسه **-ēd** است که به آخر ماده مضارع می پیوندد:

pad hō čašm-padišt wafēnd, ud wāžēnd kū.mān frawēn, šahrōār mašihā!

(byc 3)

به حدقه چشم او آب دهان می اندازند و می گویند که ای مسیح شهریار، برایمان پیش گویی کن!

lāb ud nimastīg barēd ēwbidān, hīrzēd āstār, andāsēd gawindag. (dga 4)

همه لابه و استغاثه برید، گناه را بهلید، تقصیر را رها کنید.

mā žīwandag aḍ murdagān wxāzēd! (bw 3)

زنده را با مردگان مجوید!

۱۰-۳-۵ صرف فعل های کمکی

از آنجا که فعل های زیر به عنوان فعل کمکی برای ساختن زمان های ترکیبی نیز مورد استفاده قرار می گیرند، باید صرف آنها را دقیقاً به خاطر سپرد:

ah- «بودن»

ماضي ساده	وجه امری	مضارع تمنّایی	مضارع التزامی	مضارع اخباری
—	—	—	—	ahēm, hēm : اوّل شخص مفرد
—	—	ahēndēh	—	ay : دوم شخص مفرد
ahād, ahāz	—	ahēndē	—	ast, ahād, ahāz : سوم شخص مفرد
—	—	—	—	ahēm, hēmād : اوّل شخص جمع
—	—	—	—	— : دوم شخص جمع
—	—	ahēndēh	ahānd	ahēnd : سوم شخص جمع

baw- «بودن؛ شدن»

ماضي ساده	وجه امری	مضارع تمنّایی	مضارع التزامی	مضارع اخباری
hūd hēm	—	—	bawān	bawām : اوّل شخص مفرد
būd ay	—	—	bawāh	— : دوم شخص مفرد
būd	—	bawēndēh	bawā(h)	bawēd : سوم شخص مفرد
—	—	—	bawām	— : اول شخص جمع
—	bawēd	—	—	bawēd : دوم شخص جمع
būd ahēnd	—	—	bawānd	bawēnd : سوم شخص جمع

išt- «بودن؛ ایستادن»

ماضي ساده	وجه امری	مضارع تمنّایی	مضارع التزامی	مضارع اخباری
—	—	—	—	ištām : اوّل شخص مفرد
—	—	—	—	ištē(h) : دوم شخص مفرد
ištād	—	—	—	ištēd : سوم شخص مفرد

اول شخص جمع :	ištām	—	—	—	—
دوم شخص جمع :	—	—	—	—	—
سوم شخص جمع :	ištēnd	—	—	—	—

۱۰-۳-۶ ماضی ساده

ساخت ماضی ساده در فعل‌های لازم و متعدی متفاوت است.

- در ساخت ماضی ساده برای فعل‌های لازم باید پس از صفت مفعولی فعل اصلی (= ماده ماضی)، از صیغه‌های مضارع اخباری فعل کمکی *ah-* «بودن» استفاده کرد. فقط در سوم شخص مفرد نیازی به فعل کمکی نیست. در زیر فعل *āyadan* «آمدن» برای نمونه صرف شده است:

	مفرد	جمع
اول شخص:	<i>āyad hēm</i>	<i>(āyad hēmād)</i> ^۱
دوم شخص:	<i>āyad ay</i>	—
سوم شخص:	<i>āyad</i>	<i>(āyad ahēnd)</i>

āyad hēm parwān šāh. (d 1) نزد شاه آمدم.

āyad ay pad drōd, tō grīw rōšn. (at 1)

به سلامت آمدم، تو (ای) روح روشنایی!

nazd ō daxmag aβnaft ahēnd. (bw 2)

به نزدیکی گور رفتند.

- در ساخت ماضی متعدی برای همه اشخاص و شماره‌ها تنها باید از صفت مفعولی (= ماده ماضی) استفاده کرد. عامل (= فاعل منطقی) اغلب پیش از صفت مفعولی به صورت اسم، صفت جانشین اسم، یا ضمیر شخصی متصل یا منفصل (در حالت غیر فاعلی) می‌آید:

۱- صیغه‌های داخل پرانتز در متن‌های پارسی به کار نرفته‌اند و به قیاس با فعل‌های دیگر بازسازی شده‌اند.

nisāgēn draxtān man kird bārwar. (ce 1)

درختان درخشان را من بارور کردم. (تحت اللفظی: توسط من... کرده شد.)

ud zādagān pursād kū.mān aβdēsā kū.t čē wasnād namāž burd? (g 2)

و زادگان پرسیدند که برایمان شرح بده که تو برای چه نماز بردی؟ (تحت اللفظی: توسط زادگان پرسیده شد، توسط تو... برده شد.)

ađyān frēštag zānād kū bōy žamān nazd gad. (f 1)

سپس فرستاده (= پیامبر) دانست که زمان رستگاری نزدیک آمد. (تحت اللفظی: توسط فرستاده دانسته شد.)

ud zamīg-iž kē dušminīn ārām, abāw.mān wirīhād ud āgand. (ac 8)

و نیز زمینی را که آرامگاه دشمنان (بود)، پس ما تباہ کردیم و انباشتیم. (تحت اللفظی: توسط ما تباہ کرده شد و انباشته شد.)

در صورتی که فعل متعدی ماضی، مفعول مستقیم (یا صریح) نیز داشته باشد، اگر آن مفعول سوم شخص مفرد نباشد، پس از صفت مفعولی در اکثر موارد صیغه‌ای از مضارع اخباری فعل کمکی **ah-** «بودن» نیز به کار می‌رود. از آن جا که در ساخت ماضی، مفعول مستقیم نقش فاعل دستوری را بر عهده دارد، فعل کمکی **ah-** باید از لحاظ شخص و شمار با آن مطابقت کند:

u.m ēd wasnād imīn saxwan wāxt ahēnd... (r 6)

و من برای این، این سخنان را گفتم... (تحت اللفظی: توسط من گفته شدند.)

u.m imīn saxwan ō tō nibišt. (q 4)

و من این سخنان را به تو نوشتم. (تحت اللفظی: توسط من نوشته شد.)

u-t az hišt hēm sēwag. (dc 2)

و تو مرا یتیم نهادی. (تحت اللفظی: توسط تو... نهاده شدم.)

frōmīn filīpōs kēsar kird. (ŠKZ 4)

رومیان فیلیپ را قیصر کردند. (تحت اللفظی: توسط رومیان... کرده شد.)

grift hēm anāsāg išmagān. (aw 1)

دیوان بی‌شمار مرا گرفتند.

در صورتی که عامل ذکر نشود، فعل معنای مجهول دارد:

hufrayādād ay čawāyōn brādarān. (br 2)

همچون برادران یاری شدی.

گاهی صفت مفعولی به عنوان متمم با فعل کمکی به کار می‌رود و ترکیب آن دو، فعل ماضی ساده نمی‌سازد:

istūd ud āfrīd ay tō, pidar! (af 1)

ستوده و ستاییده هستی تو، (ای) پدر!

۱۰-۳-۷ ماضی نقلی

برای ساختن ماضی نقلی (لازم و متعدی) باید پس از صفت مفعولی (= ماده ماضی) از صیغه‌های مضارع اخباری فعل کمکی **išt** «بودن» استفاده کرد. این زمان در متن‌های پارسی کم به کار رفته است. در زیر فعل **izyadan** «بیرون رفتن؛ گریختن» برای نمونه صرف شده است:

	مفرد	جمع
اول شخص:	(izyad ištām)	izyad ištām
دوم شخص:	(izyad ištēh)	—
سوم شخص:	(izyad ištēd)	(izyad ištēnd)

pad frihīd išnōhr čē pidar, mār mānī, amāh **izyad ištām** až baxt. (M 99 R 20-21)

با فضل فراوان پدر، مارمانی، ما از بخت (= سرنوشت) گریخته‌ایم.

wiyrās, frih gyān, až xwamr mastīft, kū **xuft ištēh.** (cv 5)

بیدار شو، (ای) جانِ عزیز، از خوابِ مستی، که (در آن) خفته‌ای!
در فعل متعدی، به دلیل وجود ساخت مجهول، فعل کمکی با مفعول مستقیم مطابقت می‌کند:

dārāw gyān frēštagān ... wirāšt ištēd pad šahrδārān brahm aβδēn. (g 2)

روانِ دارا را فرشتگان ... به شیوهٔ جامهٔ شهریاران آراسته‌اند. (تحت اللفظی: روانِ دارا توسط فرشتگان ... آراسته شده است.)

در دو مورد برای ساختن ماضی نقلی از فعل کمکی ahāz / ahād «است» استفاده شده است:

maran kaft ahāz (cz 1)

مرگ (فرو) افتاده است.

zānāh kū dārāw puhr bōy windād ahād. (g 1)

بدان که «داراپور» رستگاری را یافته است.

۱۰-۳-۸ ماضی بعید

برای ساختن ماضی بعید باید پس از صفت مفعولی (= مادهٔ ماضی) از صیغه‌های ماضی سادهٔ فعل کمکی **baw** "بودن" استفاده کرد. این زمان در متن‌های پارسی نادر است. در زیر فعل **kaftan** "افتادن" برای نمونه صرف شده است:

	مفرد	جمع
اول شخص:	(kaft būd hēm)	—
دوم شخص:	(kaft būd ay)	—
سوم شخص:	(kaft būd)	(kaft būd ahēnd)

از آن‌جا که در متن‌های موجود پارسی ماضی بعید تنها در فعل‌های متعدی دیده شده است، همواره فعل کمکی با مفعول مستقیم مطابقت می‌کند. در صورتی که عامل ذکر نشده باشد، فعل معنای مجهول دارد:

frašūd būd ay cawāyōn puhr. (br 2)

همانندِ پسر، فرستاده شده بودی.

... aš kū nawāg šahr dištan rād ābžār **izyriřt būd.** (ac 7)

... که از آن برای ساختِ شهرِ جدید (= بهشتِ نو) ابزار گرفته شده بود.

wišād būd ahēnd harwīn tār xānīg. (AR I 15)

همه چشمه‌های تاریکی گشوده شده بودند.

۱۰-۳-۹ ماضی شرطی (شرط غیرمحقق)

برای ساختن شرط غیرمحقق در ماضی از صفت مفعولی و صیغه سوم شخص مفرد مضارع تمنایی **ah-** (یعنی **ahēndē**) استفاده می‌شود:

hō zanag wyāg nē būd kū ag šīt(?) dišt ahēndē, ō bē ārag āgas būd ahēndē. (ŠH 8.10)

آن‌گونه جایی نبود که اگر هدفی ساخته می‌شد، از دور آشکار می‌شد.

kađ tō wxad ēd andar mary ahēndē, nē parmāyām kū awāyōn tō frihīft ud arγāwīft pad mary paydāg būd ahēndē čawāyōn kađ awās. (q 2)

اگر تو خود این‌جا در مَرَو می‌بودی، گمان نمی‌کنم که مانند اکنون برای تو عزّت و ارجمندی در مَرَو پیدا می‌شد.

۱۰-۳-۱۰ فعل مجهول

در زبان پارسی دو نوع فعل مجهول وجود دارد:

- فعل‌هایی که بازمانده ماده‌های آغازی ایرانی باستان (مختوم به **-s-a-**) هستند. این فعل‌ها مانند فعل‌های معلوم صرف می‌شوند:

āmīxs-ēd

آمیخته می‌شود

wiđifs-ēd

فریفته می‌شود

- فعل‌هایی که از ترکیب مادهٔ ماضی و صیغهٔ مضارع فعل کمکی *baw-* "بودن" ساخته شده‌اند. این فعل‌های مجهول به حال و آینده دلالت می‌کنند:

harw padβand wišad bawēnd ... mēx āsunēn hixt bawēnd. (AR I 26)

همهٔ بندها گشوده می‌شوند ... میخ(های) آهنین کشیده می‌شوند.

nigand bawēnd andar pad hō dēsmān nawāg. (ab A 15)

مدفون می‌شوند در آن بنای نو.

kē.m bōžāh až imīn...kū xāzād nē bawān? (H IVb 3)

که مرا از این‌ها می‌رهاند... که بلعیده نشوم؟

۱۰-۴ مشتقات فعل

۱۰-۳-۱ اسم مصدر

اسم مصدر با افزودن پسوند *išn*. به مادهٔ مضارع به دست می‌آید:

<i>abaxšāhišn</i>	بخشایش
<i>anjāmišn</i>	انجامش
<i>brāzišn</i>	درخشش
<i>karišn</i>	کنش

۱۰-۴-۲ صفت فاعلی

صفت فاعلی با افزودن پسوندهای *andag*. (گاهی *-indag*، *-āg* و *-ind*. به مادهٔ مضارع به دست می‌آید:

<i>brāzāg</i>	درخشنده
<i>išnāsag</i>	آشنا، شناسنده
<i>mānind(ag)</i>	ماننده، اقامت‌کننده
<i>parwarzag</i>	پروراننده
<i>tuxšāg</i>	تخششا، کوشا

wigānag	ویران‌کننده
winnārāg	مرتب‌کننده
wiśāhāg	گشاینده
wxarindag	خورنده
wxāzag	خواهان
xandind	خندان
xāzindag	بلعنده
zānind	دانا، داننده
žīwandag	زیونده، زنده

۱۰-۴-۳ مصدر

مصدر با افزودن پسوند **-an** به مادهٔ ماضی به دست می‌آید:

bōxtan	بُختن، نجات‌دادن
būdan	بودن؛ شدن
dištan	ساختن
izyadan	بیرون رفتن؛ گریختن
padmuxtān	پوشیدن
parxūdan	توهین کردن

۱۰-۴-۴ مصدر مرخّم

مصدر مرخّم همان مادهٔ ماضی است.

۱۰-۴-۵ صفت مفعولی

صفت مفعولی با افزودن پسوند **-ag** به مادهٔ ماضی به دست می‌آید. مادهٔ ماضی به تنهایی

نیز می‌تواند به عنوان صفت مفعولی به کار رود:

ammōxt(ag)	آموخته
bast(ag)	بسته
bōxt(ag)	بُخته، نجات یافته
widaxt(ag)	گداخته
xrōšt(ag)	خوانده
zādag	زاده

۱۰-۵ ادوات فعلی

hamēw: قید **hamēw** به معنی "همیشه" در یک مورد به عنوان نشانه استمرار پیش از فعل ماضی آمده است:

pad saxt čuhrum mäh šahriwar, pad dōšambat ud žamān ēwandas, kaḍ **hamēw** ištād pad āfriwan, frāmuxt-iš tanbār padmōžan aβdēn. (ce 3)

در (روز) چهارم شهریورماه، در دوشنبه و (در) ساعت یازده، هنگامی که نیایش می‌کرد (تحت اللفظی: به نیایش می‌ایستاد)، جامه معمول تن را به درآورد.

hēb: ادات **hēb** پیش از مضارع اخباری می‌آید و بدان معنی وجه تمنایی را می‌بخشد:
hō awās **hēb wāžēd**. (NPi 34)

او اکنون بگوید.

pād pad im wēm(?) **hēb ištēnd** ud tiyr ō hō šit(?) **hēb wihēd**. (ŠH 11-13).

پای بر این سنگ نهند و تیر بدان هدف افکنند.

kēž im padfursāh, **hēb zānēd** kū gawindag abar hō nē windād. (byd 1)

کسی که این را بخواند، بداند که تقصیری بر او یافت نشد.

mā: نشانه نهی **mā** پیش از وجوه امری و التزامی به کار رفته است:

awar parwān man **mā** āsēd. (e 6)

این جا نزد من میاید! (با وجه امری)

āsāh tō gyān ud mas **mā** tirsāh. (cz 1)

بیا تو (ای) جان و دیگر مترس! (با وجه التزامی)

گاهی بین **mā** و فعل فاصله افتاده است:

mā žiwandag ađ murdagān wxāzēd. (bw 3)

زنده را با مردگان مجوید! (با وجه امری)

nē: نشانه نفی **nē** پیش از فعل های مضارع و ماضی (وجوه اخباری، التزامی و تمنّایی) به کار رفته است:

čē awās kirbag šahāh kirdan, **nē** frayōšāh. (q 1)

(از) آنچه اکنون (از) کار نیک می توانی بکنی، غفلت نکنی. (با وجه التزامی)

ag.i.šān **nē** padwahād ahēndēh, abāw.šān ohrmizdbay **nē** hufrayādād ahēndē.

(ac 4)

اگر نیایش نمی کردند، آن گاه اوهرمز دیغ آنان را یاری نمی کرد. (با وجه تمنّایی)

u.š ēd rāđ hāmčihrag **nē** xrōšt. (ac 2)

و برای این هم چهره (= هم نژاد) خوانده نشد. (با فعل ماضی)

گاهی بین **nē** و فعل فاصله افتاده است:

tarkumān razwar kird passux ō pilatis kū.m šahrōārīft **nē** až im šahr ast. (byc

1)

ترجمانِ راست (= عیسی) به پیلاتس پاسخ داد که شهر یاری من از این جهان نیست. (با مضارع

اخباری)

۱۰-۶ فعل‌های غیرشخصی

فعل‌های غیرشخصی در زبان پارسی به صورت‌های زیر ساخته می‌شوند:

● با **čār** "باید": این واژه پیش یا پس از مصدر یا مصدر مرخّم به کار می‌رود:

ast žamān kaθ dēnāβar wxēbēh grīw ōh burz **čār dirdan** čawāyōn sumēr kōf.(r
3)

زمانی است که دیناور (= مؤمن) روانِ خویش را چنان بلند باید نگاه داشتن، همانند کوهِ سومر.
bēž pattūd čār až masādarān, ud pattūd čār až hāwsārag, pattūd čār až kasādar
parxūdan ud anē-ž ispist saxwan. (r 2)

بلکه باید توهین و دیگر سخن زننده را از بزرگ‌تران تحمّل کرد، و از هم‌سالان تحمّل کرد، (و) از
کوچک‌تر تحمّل کرد.

abāw.uš wxard čār. (dk 2)

آن‌گاه آن را باید خورد.

● با فعل **sažēd** "می‌سزد، سزاوار است": این فعل پیش از بند وابسته با **kū** "که" می‌آید:

sažēd amāh kū.š dārām pad tars ud andarz. (M 857 I Ri 2-4)

ما را سَزَد که او را به ترس و اندرز داریم.

nē sažēd kū sanēnd. (AR VIII 1)

سَزَد که بالا روند.

۱۰-۷ فعل‌های شخصی با مصدر متمّم

فعل‌های شخصی که با مصدر متمّم (کامل یا مرخّم) به کار می‌روند عبارت‌اند از:

aβdištan (مادّه مضارع: **aβdēs**) "فرمودن، دستور دادن":

aδyān amāh aβdišt kū šit(?) ōrōnistar dišt. (ŠH 10-11)

آن‌گاه ما دستور دادیم که هدف دورتر ساخته شود.

kāmādan (مادّة مضارع: kām-) "مايل بودن، خواستن":

warm ādurēn frasistan kāmād. (bx 1)

می خواست موج آتشین برافروزد.

مادّة مضارع -šah "توانستن":

pad adyāwarīft čē ohrmizdbay ud brādarān pawāžād ud bōxtan šahām. (ac 3)

به یاری اوهرمزد بَغ و برادران می توانم پاک شوم و نجات یابم.

متن‌های برگزیده

آثار به خط پارتی با هزوارش

۱. سفالینه‌های نسا

B ҺWT' ZNH 'NBYN. (Ni 812)

andar xum im angūr.

در این خمره انگور (است).

B ҺWT' ZNH ҺLH. (Ni 786)

andar xum im witiřšbag.

در این خمره سرکه (است).

ҺMR ҺDT ZY HN^cLT 'L GNZ' MLK'. (N Nov. 100+91.2)

mađ nawāg čē āwurd ō ganz šāh.

شراب تازه که به خزانه شاه آورده شد.

ҺMR ZNH ҺDT MN pryptkny LYD PHT'. (N 2038)

mađ im nawāg až friyapātīgān (?) šahrab.

این شراب تازه از (تاکستان) فریه پاتیگان، از آن استاندار (است).

B ҺWT' ZNH MN 'tykn MN KRM' brdn QRY ҺMR mry xi HN^cLt 'L ŠNT i

c xx xx xx x iii iii i HYTYW Һwmy mdwbry. (Ni 792)

andar xum im až atēgān až raz bardān xrōšt maδ mar 11 āwurd ō sarδ 177 ānīd
humāy maδβar.

در این خمره از آتیگان از تاکستانِ موسوم به بردان ۱۱ مَر شراب در سال ۱۷۷ آورده شد، همای
حاملی شراب آورد.

۲. سکهٔ مسی بلاش چهارم (۱۴۷/۸ - ۱۹۰/۹۱ م.)

'ršk wlgšy MLKYN MLK'.

aršak wālayš šāhān šāh.

ارشک، بلاش، شاهِ شاهان.

۳. سکهٔ نقرهٔ مهرداد چهارم (۱۳۰ - ۱۴۸ م.)

mtrdt MLK'.

mihrdād šāh.

مهرداد شاه.

۴. برنگین انگشتر از جنس عقیق (بالای چهره‌ای نیم‌رخ)

twryš 'ḥmrkr.

tūriš(?) āmārgar.

آمارگرِ تورش(?)

۵. دیوار نگارهٔ دورااوروپوس

ŠNT iiii c xx ii YRH' 'd'r sht x i pty ḥwnn.

sarδ 522 māh addār saxt 11 pad hāwan.

سال ۵۲۲، (روز) ۱۱ ماهِ آذار، در سحرگاه.

۶. بخشی از بنجاق اورامان

ŠNT iii c YRH' 'rwt MZBNW ptspk BRY tyryn ZY MN bwdy KRM' 'smk

MH 'bykškn PLG y't ZY ZBNW 'wyl BRY bšnyn.

sarō 300 mäh (h)arwadād frawaxšēd pātasbag puhr tīrēn čē až bōd ras asmag
čē abikašagān(?) nēm yād čē xrīnēd awil puhr bašnīn.

(در) سال ۳۰۰ (= ۳۳ میلادی؟)، ماه خرداد، پائسبگ پسر تیرین، که از (اهالی) بود (است)، نیم
سهم (از) تاکستان آسمگ را، که در کنار زمین‌های کشت شده (است)، می‌فروشد، که اوایل پسر
بشنین می‌خرد.

۷. سنگ‌نوشته کال جنگال

..., gry'rtḥštr nḥwdr W ḥštrp.

gar-ardaxšīr naxwaḏār ud šahrab.

...، بزرگ و استاندار گاردشیر.

۸. سنگ‌نوشته سرپل ذهاب

ptkr ZNH NPŠH gwtrz MLK' RB' BRY gyw MLK' RB'.

padkar im wxēbēh gōdarz šāh wuzurg puhr gīw šāh wuzurg.

این خود پیکر گودرز، شاه بزرگ، پسر گیو، شاه بزرگ (است).

۹. سنگ مزار خواسگ در شوش

'rtbnw MLKYN MLK' BRY wlgšy MLKYN MLK' BNYt ḥnsk ZK ZY ḥwsk
šwš ḥštrp ŠNT iii c xx xx xx i YRH' spndrmtY YWM' mtry.

ardaβān šāhān šāh puhr wālayš šāhān šāh dišt (?) ēd čē xwāsag šūš šahrab sarō

461 mäh spandarmad rōž mihr.

اردوان شاه شاهان، پسر بلاش، شاه شاهان، این بنای یاد بود خواسگ استاندار شوش را ساخت.

سال ۴۶۱، ماه اسفند، روز مهر.

۱۰. کتیبه مجسمه هرکول

... iii ŠNT 'ršk wlgšy MLKYN MLK' BRY mtrdt MLK' KTŠW 'L myšn BR'

mtrdt MLK' BRY pkwr MLKYN MLK' mtrdt MLK' MN TMH MRDPW

hmk myšn 'HDW ZNH ptkr wrtrgn 'LH' MH MN myšn HYTt nybndy B tyry
bgny HQ'YMW.

... 3 sarð aršak wālayš šāhān šāh puhr mihrdād šāh kōšād ō mēšān bē mihrdād
sāh puhr pākōr šāhān šāh mihrdād šāh až ōð (?) hamag mēšān grift im padkar
wahrām bay čē až mēšān ānīd niβand andar tīriya bayin awištād.

... (در) سال ۳۴۴ (?) ارشک بلاش، شاه شاهان، پسر مهردادشاه، در میشان در برابر مهردادشاه،
پسر پاکر، شاه شاهان، جنگید. مهردادشاه را از آن جا بیرون راند (?). همه میشان را گرفت. این
پیکر ایزد بهرام را، که از میشان آورد، (به عنوان) نذر در معبد تیریه نهاد.

۱۱. تحریر پارتی کتیبه اردشیر در نقش رستم

ptkr ZNH mzdyzn 'LH' 'rtḥštr MLKYN MLK' 'ry'n MNW šyḥr MN y'ztn
BRY 'LH' p'pk MLK'.

padkar im māzdēzn bay ardaxšir šāhān šāh aryān kē čihr až yazadān puhr bay
pābag šāh.

این پیکر خدایگان مزداپرست اردشیر، شاهنشاه ایران (است) که نژاد از ایزدان (دارد)، پسر
خدایگان بابک شاه.

آثار مانوی بدون هزوارش

۱. داستان گرویدن مهرشاه به مانی (دست‌نویس I 47 M) (=f)

mēšūn xwadāy mihršāh

● bid šābuhr šāhān šāh brād būd mēšūn xwadāy, ud mihršāh nām ahāz. ud ō
frēstag ...iškift dušmin būd. u.š bōdīstān wirāšt ēw,kē nēw aryāw ud iškift
gušād, kē kēž hāwsār nē ast. adyān frēstag zānād kū bōy žamān nazd gad.
adyān āxāšt ud parwān mihršāh šud, kē pad bōdīstān pad bazm ahāz pad
wuzurg šādīft.

● ... *adyān ō frēštag wāxt kū andar wahišt kē tō nām barēh awāyōn bōdīstān ahād čawāyōn im man bōdīstān. adyān frēštag zānād hō awāwarīg parmānag. adyān pad warž nimād wahišt rōšn, aḏ harwīn bayān yazadān ud wād anōšag čē žīwahr, ud bōdīstān wisp zanag, ud anēž gawānīg dīdan čē ōd. hampad abē uš kaft yaḏ ō hrē žamān. ud čē dīd, pad zirḏ aβyādgār dird. adyān frēštag dast pad sar awistād. ō uš āyad. kaḏ abar āxāšt, pad frēštag pād kaft, dašn padyriift. ud frēštag wāxt...*

حاکم میشان، مهرشاه

● باز شاپور شاهنشاه را برادری بود، حاکم میشان و نام(ش) مهرشاه بود. و نسبت به فرستاده (= مانی)... سخت دشمن بود. او بوستانی آراست که بسیار دل‌پسند و سخت فراخ (بود)، که کسی را همانند (آن) نیست. آن‌گاه فرستاده دانست که زمان رستگاری فرا رسید. پس برخاست و به نزد مهرشاه رفت، که در بوستان با شادی بسیار در بزم بود.

● ... آن‌گاه به فرستاده گفت که در بهشتی که تو نام می‌بری بوستانی مانند این بوستان من باشد؟ پس فرستاده آن اندیشه ناباورانه را دانست. سپس با معجزه بهشت روشنی را با همه خدایان، ایزدان و نسیم جاودانه زندگی، و همه گونه بوستان و دیگر مناظر خوشایند آن جا را (بدو) نمود. ناگاه تا سه ساعت بی‌هوش افتاد. و آن چه را دید، در دل به یاد داشت. سپس فرستاده دست (خویش) را بر سر(ش) نهاد. به هوش آمد. چون برخاست، به پای فرستاده افتاد، دست راست (او) را گرفت. و فرستاده گفت ...

۴. داستانِ مرگِ مانی (دست‌نویس (T II D 79) (M 5569) (= p)

● *čawāyōn šahrōār kē zēn ud padmōžan frāmōžēd ud anēž šāhwār padmōžan*

padmōžēd^۱ , awāyōn frēstagrōšn frāmuxt tanbār bārag razmāhīg, ud nišast pad nāw rōšn, ud padγrīft bayānīg padmōžan, dīdēm rōšn, ud pusag hužihr. ud pad wuzurg šādīft, ađ bayān rōšnān kē až dašn ud hōy šawēnd, pad šang ud srōd čē šādīft frawašt pad warž bayānīg, čawāyōn wirōž tiγr, ud dīdan nisāg, niđfurdag, ō bāmīstūn šībah rōšn, ud māh wardyūn, amwardan bayānīg. ud angūd ađ pidar ohrmizdbay.

● ud wizād sēwag ud sūgβārīg hamag ram ardāwīft; čē kadixwadāy parniβrād, ud im kadag...

● ... ud pādixšānīft čē... axtar, pad čafār saxt šahriwar māh, šahriwar rōž, dōšambat, ud ēwandas žamān, andar awistām čē^۲ hūžistān, ud šahristān čē bēlābād, kađ ahrāmād hō pidar rōšn pad kirdagārīft ō wxēbēh padišt rōšn

● ud až paš frēstag parniβrān, dād im wigāhīft uzzi ammōžag ō hamag dēn, čē.š dīd andar ispēr; hō wasnād čē pad hō šab čē šambat uzzi ōđ nird frēstag wizād. ud was framān kirbag čē až frēstag rōšn pad izβān ō hamag dēn āwurd.

● ud až paš frēstag rōšn parniβrān, abāw ewangelyōn, ārdahang, ud padmōžan, ud dast awistām ... sisin ...

● مانند شهریارِی که سلاح و جامه به در می‌کُند و دیگر جامهٔ شاهوار می‌پوشد، همان‌گونه فرستادهٔ روشنی (= مانی) جامهٔ رزمگاهی تن را به در کرد و به کشتی نور نشست و جامهٔ الهی، دیهیم روشنایی و تاج گلِ زیبا را پذیرفت، و با شادی بسیار، با خدایانِ روشنایی که از راست و

۱- در متن به صورت ماضی (padmōžād) آمده که ظاهراً اشتباه کاتب است.

۲- به جای ī (معادل کسرۀ اضافه در فارسی میانه). ظاهراً کاتب در این مورد اشتباهشاً به جای čē پارتی از ī فارسی میانه استفاده کرده است.

چپ می‌روند، با چنگ و سرود شادی، به اعجاز الهی همچون برقی تیزرو، و شهابی درخشان و تندرو به سوی راه روشن کَهکشان، گردونه ماه و انجمن الهی پرواز کرد، و نزد پدر، اورمزدیغ، آرمید.

● و همه گله پارسایان یتیم و سوگوار ماند، چرا که صاحب‌خانه به ابدیت رسید، و این خانه ...

● ... و پادشاهی ... اختر، در چهارم شهریورماه، (در) روز شهریور، دوشنبه، و (در) ساعت یازده، در استان خوزستان، و شهرستان بیلاباد که آن پدرِ روشنایی (= مانی) با قدرت به سوی منزلگاهِ روشنِ خویش صعود کرد.

● و پس از رحلت فرستاده، این گواهی را اوژی آموزگار (درباره آن چه) در میان سپاهیان دید، به همه مؤمنان داد؛ برای آن که در آن شب شنبه اوژی آن جا نزد فرستاده ماند. و (نیز) بسیار دستورِ نیکوکاری که از سوی فرستاده روشنایی به زبان برای همه مؤمنان آورد.

● و پس از رحلت فرستاده روشنایی، آن‌گاه انجیل^۱، ارژنگ^۲، و جامه و عصا... سیسین (= جانشین مانی) ...

۳. نامه‌ای از پیشوای مانویان (احتمالاً سیسین) (دست‌نویس) (M 5815 II (T II D 134 II) (= q)

● ... abistan nē karāh; bēž čē awās kirbag šahāh kirdan, nē frayōšāh, čē zamān ray niōfārēd.

● ud ōh zānāh kū, kaḍ tō wxad ēd andar mary ahēndēh, nē parmāyām kū

۱- منظور «انجیل زنده» است که مانی نوشته بود.

۲- از کتاب‌های مانی که در آن اصول عقایدش را با تصویر نمایانده بود.

awāyōn tō frihīft ud arγāwīft pad mary paydāg būd ahēndē, čawāyōn kaḏ awās. ud ōh zānāh kū, kaḏ awar ō mary āyad hēm, abāw.um harwīn brādarān ud wxārīn pad kirbag windād ahēnd. ud až zarwāndād brād friyānag nēw nēw burdišnōhr hēm, čē pad im kirbag ō harwīn brādarān parwarzād. u.m awās ō zamb wisēḏ kird, ud frih mār ammō ud hwarāsān nird frašūd; ud kawān ud ārdahang nird burd. ud man anē kawān ud ārdahang andar mary kird.

● mas ōh zānāh kū, kaḏ āyad hēm, ud rāštēn brād ōh.um windād čawāyōn kaḏ man kām; ud awāyōn būd pad kirbag ud pad abrang, čawāyōn kaḏ mār mānī kām...

● ... u.m imīn saxwan ō tō nibišt, čē zānām kū tō pad man kirbag šād ay, tā.ž yazad karēnd ud mār mānī farrah, kū āwadīn az ud tō žiwām, pad harw šahr ud rōdestāg čē abar, pahraβar ispasagān ud ammōžagān hirzān, kū ašmāh-iž nām... bawāh, ud im mār mānī dēn až harw āgōž wādāg ud parwarzag windāh.

● u.m winōh, xusraw brād friyānag ō tō frašūd...

● ... kū nēw nēw šād bawāh. ud ōh karāh kū, čwand dast ay, pad niγōšāgān yuḏyāh, kū kaḏ brādarān frašāwān, pādiyraw windēnd.

● ud friyādar wasnād ōh zānāh kū, až hō žamān kaḏ āyad, nird man būd; ud pad frihīft ud pad wāwarīft būd. ud awās ōḏ ō tō āsēd. tō-iž ōh karāh kū.š pad šadīft padγirwāh, u.š ōh parwarzāh čawāyōn wxēbēh puhr, kū az-iž až tō

išnōhržan bawān.

● u.m winōh mār mānī puhr friyānag ō tō wisēd kird; ud pad frihīft ō tō āsēd. tō-iž ōh padγirwā čawāγōn wxēbēh puhr, ud naxšag frahinjāh pad dibīrīft ud pad xrad.

● ud až imīn brādarān kē ō tō āsēnd, čiš mā paržārāh. ud kað čiš pad xrad parγāwēnd, awāγōn ammōžāh čawāγōn wxēbēh zādagan. ud mā parmāyāh kē až tō pad afrasāgīft padkārēnd, bēž ōh zānāh kū ēw-iž abžīrwānag nē ahād, kē ammōxtag až kadag āsēd, bēž rōž rōž ammōxsēd. ast kē rōdwar ud frihammōžag bawēd, ud ō hō haxsēd, ud nām pad frihīft barēd, ud čīd ō ammōžag aryāw karēd. ud ast anē abžīrwānag kē nē awāγōn, bēž pašγōnāw ištēd... hangōn ō harwīn burdan čār. bēž tō až kēž nahimānag mā bawāh, bež ō harw kē ō tō dast yādēd, pad hamwadindīft...

● تأخیر مکن؛ بلکه آنچه اکنون می‌توانی نیکی کنی، نادیده مگیر، چرا که زمان به سرعت می‌شتابد.

● و بدان که، اگر تو خود این جا در مرو بودی، گمان نمی‌کنم تو را چنان عزّت و ارجمندی در مرو پیدا می‌شد، که اکنون (پیدا شده است). و بدان که، چون این جا به مرو آمدم، آن‌گاه همه برادران و خواهران را به نیکی یافتم. و از برادر عزیز «زروان داد» بسیار بسیار سپاس‌گزارم، چرا که در این نیکویی همه برادران را می‌پرورانید. و من اکنون (او را) به زَمب^۱ گسیل کردم و نزد مارآموی عزیز و مشرق (= خراسان) فرستادم. و گوان^۲ و ارژنگ را (با خود) برد. و من گوان و

۱- زَمب به معنی «ساحل» نام شهری در ساحل غربی رود جیحون بود.

۲- گوان به معنی «غولان» از کتاب‌های مانی است.

ارژنگِ دیگری در مرو ساختم (= نوشتم).

● باز بدان که، چون آمدم، برادر «راشتین» را چنان یافتم که مرا کام (بود)، و چنان به نیکی و اشتیاق بود که مارمانی را کام (بود).

● ... و این سخنان را به تو نوشتم، چرا که می دانم که تو به نیکویی من شاد هستی، تا خدا و مارمانی را تجلیل کنند، که تا زمانی که من و تو زنده ایم، در هر شهر و روستایِ زبرین (= شمالی) خادمان و آموزگارانِ محافظ بنهم که شما را نیز نام ... باشد، و این دینِ مارمانی از هر سو رهبر و پرورنده یابد.

● و اینک برادر عزیز خسرو را به سوی تو فرستادم ...

● ... که بسیار بسیار شاد باشی. و آن گونه کنی که تا می توانی برای شنوندگان (= عامه مانویان) بکوشی، که چون برادران را بفرستم، خوشامدگویی بیابند.

● و درباره «فریادَر» بدان که، از آن زمان که آمد، نزد من بود؛ و با عزّت و با ایمان بود. و اکنون آنجا به سوی تو می آید. تو نیز چنان کن که او را به شادی بپذیری، و او را همانندِ پسرِ خویش پیروان، که من نیز از تو سپاس گزار باشم.

● و اینک پسرِ عزیزِ مارمانی را به سوی تو گسیل کردم، و به عزّت به سوی تو می آید. تو نیز (او را) مانندِ پسرِ خویش بپذیر، و به دبیری و خِرد (او را) خوب تربیت کن.

● و از این برادران که به سوی تو می آیند، چیزی را دریغ مدار. و هنگامی که به چیزی از خِرد نیازمند باشند، مانندِ فرزندانِ خویش (بدانها) بیاموز. و گمان مبر که با تو به تحقیر پیکار

می‌کنند، اما بدان که حتی یک شاگرد هم نیست که آموخته از خانه بیاید، بلکه روز به روز می‌آموزد. (از آن میان) کسی هست که مهربان و دوستدار آموزگار است و از او پیروی می‌کند و نام (آموزگارش را) به نیکی می‌برد و همواره نسبت به آموزگار (ش) نیکی می‌کند. شاگرد دیگر هم هست که چنان نیست، بلکه لجوج است... همان‌گونه همه را باید تحمل کرد. اما تو از کسی روی‌گردان مباش، بلکه به هر که به سوی تو دست‌دراز کند، با ایمان ...

۴. داستان مصلوب‌کردن عیسی مسیح (ع) (دست‌نویس‌های M 132، M 5861 و M 4574)

(bya =)

● ... šōž ... kaḏ andārēwād ud wāst padīž wuzurg hēgemōn. ud pilatis ... pursād kū pad wižār šāh ay pad kadag yākōb ud pad tōxm sraēl? tarkumān razwar kird passux ō pilatis kū-m šahrōārīft nē až im šahr ast.

● hampad pad awištābišn čē yihūdān bast... ō hirodos šāh...

● ... abyuš awištād ud hirodos šāh ... padmōžād padmōžan u-š pusag pad sar awistād. ō namāž āsēnd sar-iš frāyundēnd, pad naḏ žanēnd pad zanax ud rumb, pad hō čašmpadišt wafēnd, ud wāžēnd kū-mān frawēn, šahrōār mašihā.

● bid hrē yāwar frōmāy āyad, ud hrē yāwar kaft ahēnd nigūsār, čē wisp žamān čihrag ud wažan wxaš pad warž wuzurg u-šān wardēd. žiwandag...

● ... kird dārūβdag aḏ bazakkarān ham. aḏyān pilatis muhrag nibišt, abrāyḡāw, yōnāw ud frōmāw, u-š až hō dār āguxt. ud nibēsēd kū ēd ast yišō nāčrāy, yihūdān šāh. kē-ž im padfursāh, hēb zānēd kū gawindag abar hō nē windād.

● ... مقدّس ... هنگامی که (او را) دریند کردند و به سویِ والیِ بزرگ بردند. و پیلاطس ... پرسید که (آیا) به راستی در خاندان یعقوب و در تخم اسرائیل شاه هستی؟ ترجمان راست (= عیسی) به پیلاطس پاسخ داد که شهریارِ من از این جهان نیست.

● آن‌گاه به ستمِ یهودیان بسته شد ... به سویِ هیرودیس شاه ...

● ... خاموش ایستاد و هیرودیس شاه ... جامه پوشاندند و تاج‌گل بر سرش نهادند. (به سوبش) به نماز می‌آمدند، سرش را پوشاندند، با نی به چانه و دهان(اش) می‌زدند، بر حدقه چشمش آب دهان می‌انداختند و می‌گفتند: برایمان پیش‌بینی کن، (ای) مسیحِ شهریار!

● باز سه بار رومیان آمدند و سه بار فرو افتادند، زیرا هر زمان چهره و سخنِ خوش (او) به اعجازِ بزرگ آن‌ها را می‌گردانید. زنده ...

● ... به همراه گناهکاران مصلوب شد. آن‌گاه پیلاطس به عبرانی، یونانی و رومی (= لاتینی) مهره‌ای نوشت و از آن دار آویخت. و (چنین) نوشت: «این عیسی ناصری، پادشاه یهود است. کسی که این را بخواند، بداند که تقصیری بر او یافت نشد.»

۵. سرودی در ستایشِ پدرِ بزرگی (دست‌نویس‌های M 94 V و M 173 V) (ak=)

● tō istāwišn aržān ay, pidar kirbakkar

niyāg hasēnag, āfrīd ay tō bay kirbakkar

● ālif naxwēn tō xwadāy, ud tā istumēn

pad tō angad, ud būd ispurr tō kām kirbag

- bayān harwīn ud šahršahrān, yazadān rōšnān
ud ardāwān, dahēnd istāwišn pad was kādūš

- gyānān dālūg ud harw ..., rist āfrīnēd
ud dahēnd nimastīg, pad hāmaxwand

- dahāh ō amāh āyādaḡ kirbag,...
...barēnd čihrag, čē-mān až dūr andāsād

- huaxšaḡ karāh huāmuždift, u-mān aβḡēs
wxēbēh čihrag, pādḡirb arγāw čē padβōsām

- witābāh pad amā fradāb wxēbē, xānsār
anōšēn ud wād žīwahrēn, ud karāh tāwag ō amā zādagān

- zūr gahrāyād dušmin tārīg, aḡ hō nibardag kaw
wistambag, ud grift kāmād ō hō šahrān

● تو سزاوار ستایشی، (ای) پدر نیکوکار!

(ای) نیای پیشین، ستوده‌ای تو (ای) خدای نیکوکار

● الفِ نخستین تو (بی‌ای) خدا، و تای آخرین

در تو پایان یافت، و کامل شد میل تو به نیکی

● همه خدایان و قلمروهای (نور)، ایزدانِ روشنایی

و پارسایان، ستایش می‌دهند با قدوس بسیار

● درختِ جان‌ها و همه ...، به راستی می‌ستایند

و نماز می‌برند، به هم صدایی

● میل به نیکی را به ما بده، ...

... می‌برند چهره‌ای را، که از دور انداختیم^۱

● (ای) رحیم! رحم کن، و به ما بنمایان

چهره خویشت را، پیکر ارجمندی را که آرزو مندیم

● بتابان بر ما تابشِ خویش را، چشمه

جاودان و نسیمِ زندگی را، و نیرومند کن فرزندان ما را

● به خطا مغرور شد دشمنِ تاریک^۲، با آن شاهزاده ستیزه‌جوی

آشوبگر^۳، و خواست که بگیرد آن قلمروها را

۶. ابیاتی از منظومه هویدگمان (Huwīdagmān) (دست‌نویس (M 6221 (T II D 178 II)

(cw=)

● kē.m wišāhāh až harwīn, grīhčag ud zēndān

čē anambarēnd āwaržōg, čē nē wxaš ahēnd

۱- قرائت و ترجمه این بیت مورد تردید است.

۲- منظور از دشمن تاریک «دیو آز» است.

۳- منظور از شاهزاده ستیزه‌جوی آشوبگر «اهریمن» است.

- kē.m hēnwār widārā, čē zrēh āyuštag
zōnus razmāhīg, kū angōn nē ast

- kē.m bōžāh až rumb, čē harwīn dāmδādān
čē ēwbidān wigānēnd, ud ispāwēnd abē axšaδ

- kē.m parispān izwāyāh, ud pārgēn widārāh
čē purr tars ud larz, čē dēwān wigānag

- kē.m āžōn izwāyāh, ud až harwīn abdāžā
ud až harwīn warm, kū angōn nē ast

- ud abar grīw bramām, kū ag bōxsān až hō
ud až dāmδādān ispāw, kē ēw bidān xāzēnd

- mardōhmagān tanbār, muryān andarwāzīg
zrihīg māsyāgān, čuhrbādān ud wisp dēwag

- kē.m imīn widārāh, ud až harwīn bōžāh
kū nē wardān ud kafān, pad hawīn narah abnās

- ud gast pad hawīn nē widārān, pad āžōn nē izwartān
čē wisp zanag dālūg, izyriřtag pad ...

● u-m kē bōžāh až hō, abšāmagān burzind

xāzindagān žafrān, čē hamag narah ud tang.

- چه کسی مرا خواهد رهانید از همهٔ چاله‌ها و زندان‌ها،
که (در آنها) هوس‌هایی گرد آمده‌اند، که خوش نیستند؟
- چه کسی مرا خواهد گذرانید از سیلِ دریای خروشان،
(دریای) منطقهٔ رزمگاهی، که (در آن) آرامش نیست؟
- چه کسی مرا خواهد رهانید از دهانِ همهٔ جانوران،
که یکدیگر را نابود می‌کنند، و بی‌رحمانه می‌ترسانند؟
- چه کسی مرا بیرون خواهد کشید از دیوارها، و خواهد گذرانید از گودال‌ها،
که پرترس و لرز، (و) از آنِ دیوانِ ویرانگر (است)؟
- چه کسی مرا بیرون خواهد کشید از تولد دوباره، و از همه خواهد رهانید،
و از همهٔ امواج، در جایی که آرامش نیست؟
- و بر خود می‌گیریم، که مگر نجات یابم از آن
و از ترس جانوران، که یکدیگر را می‌بلعند.
- (از) تن مردمان، مرغانِ هوایی،
ماهیانِ دریایی، چارپایان و همهٔ حشرات.
- چه کسی مرا از این‌ها خواهد گذرانید، و از همه نجات خواهد داد،
که باز نگردم و نیفتم، در ویرانیِ آن دوزخ‌ها؟

- و ناپاک بدانها گذر نکنم، به تولد دوباره باز نگردم،
که همه گونه گیاه، گرفته به ...

- و مرا چه کسی نجات خواهد داد از آن بلندی‌های فرو برنده
(و) ژرفنای بلعنده، که همه دوزخ و تنگی (است)؟

کتابنامه

۱. منابع آلمانی، انگلیسی، ایتالیایی، فرانسوی و روسی

- M. Alram, *Nomina Propria Iranica in Nummis. Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen* (= IPNB IV), Wien 1986.
- F. C. Andreas - W. Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - Turkestan. II*, SbPAW 1933, 294-363.
- F. C. Andreas - W. Henning, *Mitteliranische Manichaica aus Chinesisch - Turkestan. III*, SbPAW 1934, 848-912.
- G. S. Asatrjan, *Infinitivy v srednepersidskom i parfjanskom (na materiale turfanskijh tekstov)*, IFŽ 1983/1, 161-176.
- G. S. Asatrjan, *Pričastija na -ān v zapadnosredneiranskijh jazykah (na materiale turfanskijh tekstov)*, LHG 1983/5, 53-56.
- M. Back, *Die Sassanidischen Staatsinschriften*, Aclr 18, Téhéran-Liège 1978.
- M. Back, *Mitteliranische Forschungen*, OLZ 81, 1986, 437-444.
- Ch. Bartholomae, *Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten. IV. SbHAW* 1922/6.
- E. Benveniste, *Éléments parthes en arménien*, REArm 1, 1964, 1-39.
- R. Bielmeier, *Zu iranischen Lehnwörtern im Georgischen und Armenischen*, in: *Sprachwissenschaftliche Forschungen. Festschrift für Johann Knobloch*,

- Innsbruck 1985, 33-42.
- A. D. H. Bivar, A Parthian Amulet, *BSOAS* 30, 1967, 512-525.
- A. D. H. Bivar, The First Parthian Ostrakon from Iran, *JRAS* 1970, 63-66.
- A. D. H. Bivar, The Second Parthian Ostrakon from Qūmis (Qūmis Commentaries No. 3), *Iran* 19, 1981, 81-84.
- G. Bolognesi, Sul vocalismo degli imprestiti iranici in armeno, *Ricerche Linguistiche* 2, 1951, 141-162.
- G. Bolognesi, *Le fonti dialettali degli imprestiti iranici in armeno*, Milano 1960.
- M. Boyce, Some Parthian Abecedarian Hymns, *BSOAS* XIV, 1952, 435-50.
- M. Boyce, *The Manichaean Hymn-Cycles in Parthian*, London/New York/Toronto 1954.
- M. Boyce, *A Catalogue of the Iranian Manuscripts in Manichean Script in the German Turfan Collection*, Berlin, 1960.
- M. Boyce, Some Middle Persian and Parthian Constructions with Governed Pronouns, in: *Dr. J. M. Unvala Memorial Volume, Bombay 1964*, 49-56.
- M. Boyce, The Use of Relative Particles in Western Middle Iranian, in: *Indo-Iranica. Mélanges présentés à Georg Morgenstierne*, Wiesbaden 1964, 28-47.
- M. Boyce, A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian, *AcIr* 9, 1975.
- M. Boyce, A Word-List of Manichaean Middle Persian and Parthian, *AcIr* 9 a, 1977.
- M. Boyce, Parthian Writings and Literature, in: *CHI III*, Cambridge 1983, 1151-1165.

- Ch. J. Brunner, *A Syntax of Western Middle Iranian*, Delmar 1977.
- M. L. Chaumont, Les Ostraca de Nisa, *JA CCLVI*, 1968, 11-35.
- CIIran II/II, Plates I-III, Texts I: *Parthian Economic Documents from Nisa*. By I. M. Diakonoff and V. A. Livshits. Ed. by D. N. MacKenzie, London 1976-1979.
- CIIran III/III, 1: *The Parthian and Middle Persian Inscriptions of Dura-Europos*. Ed. by R. N. Frye, London 1968.
- I. M. Djakonov, O Yazyke dokumentov iz drevnej Nisy, *VDI*, 1956, no. 4, 100-13.
- I. M. Djakonov, The Progress of the Work on the Nisa Documents, *Akten des XXIV internationalen Orientalistenkongresses München 1957*, Wiesbaden, 1959, 521-524.
- I. M. Djakonov-V. A. Livšic, *Dokumenty iz Nisy I v. do n.é.*, Moskva 1960.
- M. J. Dresden, Middle Iranian, in: *Current Trends in Linguistics. 6*, The Hague-Paris 1970, 26-63.
- R. N. Frye, *Inscriptions from Dura-Europos*, Yale Classical Studies, vol. XIV, New Haven, 1955.
- R. N. Frye, Parthia, in: *Encyclopaedia Britannica 17*, 1966, 413.
- L. Gershevitch, A Parthian Title in the Hymn of the Soul, *JRAS* 1954, 124-126.
- A. Ghilain, *Essai sur la langue parthe. Son système verbal d'après les textes manichéens du Turkestan Oriental*, Lonvain 1939.
- R. Ghirshman, Inscription du Monument de Châpour Ier à Châpour, *Revue des Arts Asiatiques X*, 1936, 123-129.

- Ph. Gignoux, *Glossaire des Inscriptions Pehlevies et Parthes, CII, supplementary Series*, vol. 1, London, 1972.
- G. Gropp, Die parthische Inschrift von Sar-Pol-e Zohāb, *ZDMG 118*, 1968, 315-319.
- G. Gropp, Einige neuentdeckte Inschriften aus sasanidischer Zeit, in: W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin 1969, 229-262.
- J. Harmatta, The Parthian Parchment from Dura-Europos, *AAntH 5*, 1957, 261-308.
- J. Harmatta, Die parthischen Ostraka aus Dura-Europos, *Acta Ant. Ac. Sc. Hung. VI*, 1958, 87-175.
- J. Harmatta, Parthia and Elymais in the 2nd Century B. c, *AAntH 29*, 1984, 189-217.
- J. Harmatta, Mithridates I and the Rise of the Parthian Writing System, *AAntH 29*, 1984, 219-225.
- W. B. Henning, A List of Middle Persian and Parthian Words, *BSOS IX*, 1937, 79-92.
- W. B. Henning, Review of E. Herzfeld, *Archäologische Mitteilungen aus Iran 7-9*, *BSOAS 10*, 1940, 501-507.
- W. B. Henning, Two Manichaean Magical Texts, with an Excursus on the Parthian Ending *-ēndēh*, *BSOAS 12*, 1947, 39-66.
- W. B. Henning, A Pahlavi Poem, *BSOAS 13*, 1950, 641-648.
- W. B. Henning, The Monuments and Inscriptions of Tang-i Sarvak, *Asia Major*, 1952, 151-178.
- W. B. Henning, A New Parthian Inscription, *JRAS*, 1953, 132-136.

- W. B. Henning, Mitteliranisch, in: *HbO, Iranistik I*, 1958, 20-130.
- E. Herzfeld, *Paikuli: Monument and Inscription of the Early History of the Sasanian Empire*. I, Berlin 1924.
- E. Herzfeld, Medisch und Parthisch, *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 7, 1934, 9-64.
- H. Hübschmann, *Persische Studien*, Strassburg 1895.
- H. Humbach, Aramaco-Iranian and Pahlavi, *Aclr* 2, 1974, 237-243.
- H. Humbach, *Die sogdischen Inschriftenfunde vom oberen Indus (Pakistan), Allgemeine und Vergleichende Archäologie. Beiträge* 2, 1980, 201-228.
- H. Humbach-P. O. Skjærvø, The Sassanian Inscription of Paikuli 1-3, 2, Wiesbaden 1978-1983.
- D. M. Lang, Armazī, in: *Enclran II/4*, 1986, 416-417.
- G. Lazard, Les modes de la virtualité en moyen-iranien occidental, in: *Middle Iranian Studies*. Ed. by W. Skalmowski and A. van Tongerloo, Leuven 1984, 1-13.
- G. Lazard, La métrique de la poésie parthe, *Aclr* 25, 1985, 371-399.
- A. V. Le Coq, Köktürkisches aus Turfan, *SbPAW 1909*, 1047-1061.
- P. Lecoq, Aparna, in: *Enclran II/2*, 1986, 151.
- W. Lentz, Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdosi, *ZII* 4, 1926, 251-316.
- E. Lipiński, L'inscription de la statue de Verethragna, *Medioiranica: Proceedings of the International Colloquium Organized by the Katholieke Universiteit Leuven* (21-23 May, 1990), ed. W. Skalmowski and A. Van Tongerloo, Leuven 1993, 127-134.

- V. A. Livšic, Novye parfjanskije nadpisi iz Turkmenii i Iraka, in: *Ėpigrafika Vostoka* 22, 1984, 18-40.
- D. N. MacKenzie, Iranian Languages, in: *Current Trends in Linguistics. 5*, The Hague-Paris 1969, 450-477.
- D. N. MacKenzie, Shapur's Shooting, *BSOAS XLI*, 1978, 499-511
- J. Markwart, Np. *ādīna*, Freita⁴, *Ungarische Jahrbücher* 7, 1927, 89-121.
- M. Mayrhofer, Zu den Perther-Namen der griechischen Awrōmān-Dokumente, in: *Mémorial Jean de Menasce*, Louvain 1974, 205-213.
- A. Meillet, De quelques mots parthes en arménien, *REArm* 2, 1922, 1-6.
- E. H. Minns, Parchments of the Parthian Period from Avroman in Kurdistan, *JHS XXXV*, 1915, 22-65.
- E. Morano, Contributi all'interpretazione della bilingue greco-partica dell' Eracle di Seleucia, *Proceedings of the First European Conference of Iranian Studies*, Part 1, Rome, 1990, 229-238.
- F. W. K. Müller, Handschriften-Reste in Estrangelo-Schrift aus Turfan, Chinesisch-Turkistan. I, *SbPAW 1904*, 348-352; II, Anhang zu *APAW 1904*.
- J. Naveh, The North-Mesopotamian Aramaic Script-type in the Late Parthian Period, *IOS* 2, 1972, 293-304.
- H. S. Nyberg, The Pahlavi Documents from Avroman, *Mo XVII*, 1923, 182-230.
- H. S. Nyberg, *Hilfsbuch des Pehlevi. I*, Uppsala 1928.
- H. S. Nyberg, Hājjiābād-Inschriften. Øst og Vest..., A. Christensen, Copenhagen, 1945, 62-74.

- H. S. Nyberg, *A Manual of Pahlavi. I-II*, Wiesbaden 1964-1974.
- J. Olshausen, *Parthava und Pahlav, Mâda und Mâh, Monatsberichte der Königlich Preußischen Akademie der Wissenschaften zu Berlin 1877, 727-777.*
- Opyt istoriko-tipologičeskogo issledovanija iranskih jazykov. I-II*, Red. V. S. Rastorgueva, Moskva 1975.
- A. Pagliaro, *Il testo pahlavico Ayātkar-i Zarērān*, Rendiconti della Reale Accademia Nazionale dei Lincei, serie VI, I, 1925, 550-604.
- V. S. Rastorgueva-E. K. Molčanova, Parfjanskij jazyk, in: *Osnovy II*, 1981, 147-232.
- H. Reichelt, Iranisch, in: *Grundriß der indogermanischen Sprach- und Altertumskunde II: Die Erforschung der indogermanischen Sprachen, 4, 2*, Berlin-Leipzig 1927, 1-84.
- H. H. Schaeder, *Iranische Beiträge. I*, Halle 1930.
- H. H. Schaeder, Beiträge zur iranischen Sprachgeschichte, *Ungarische Jahrbücher* 15, 1935, 560-588.
- H. H. Schaeder, Beiträge zur mitteliranischen Schrift- und Sprachgeschichte, *ZDMG* 96, 1942, 1-22.
- R. Schmitt, Iranisches Lehnwort im Armenischen, *REArm* 17, 1983, 73-112.
- D. Sellwood, Parthian Coins, in: *CHI III*, Cambridge 1983, 279-298.
- N. Sims-Williams, A Parthian Sound-Change, *BSOAS* 42, 1979, 133-136.
- N. Sims-Williams, Indian Elements in Parthian and Sogdian, in: *Sprachen des Buddhismus in Zentralasien*. Hrsg. v. K. Röhrborn u. W. Veenker, Wiesbaden 1983, 132-141.
- W. Skalmowski, Das Nomen im Parthischen, *Biuletyn polskiego towarzystwa*

- językoznawczego* 25, 1967, 75-89.
- P. O. Skjærvø, Case in Inscriptional Middle Persian, Inscriptional Parthian and the Pahlavi Psalter, *StIr* 12, 1983, 47-62. 151-181.
- P. O. Skjærvø, Verbs in Parthian and Middle Persian Inscriptions, in: *Studia Grammatica Iranica. Festschrift für Helmut Humbach*, München 1986, 425-439.
- P. O. Skjærvø, *Verbal Ideograms and the Imperfect in Middle Persian and Parthian*, im Druck.
- M. Sprengling, *Third Century Iran, Sapor and Kartir*, Chicago 1953.
- W. Sundermann, *Mitteliranische manichäische Texte Kirchengeschichtlichen Inhalts* (= Berliner Turfantexte 11), Berlin 1981.
- W. Sundermann, Die Bedeutung des Parthischen für die Verbreitung buddhistischer Wörter indischer Herkunft, *AoF* 9, 1982, 99-113.
- W. Sundermann, Studien zur kirchengeschichtlichen Literatur der iranischen Manichäer. II, *AoF* 13, 1986, 239-317.
- W. Sundermann, Westmitteliranische Sprachen, *Compendium Linguarum Iranicarum*, Herausgegeben von R. Schmitt, Wiesbaden 1989, 106-113.
- W. Sundermann, Parthisch, *Compendium Linguarum Iranicarum*, Herausgegeben von R. Schmitt, Wiesbaden 1989, 114-137.
- M. Sznycer, Ostraca d'époque parthe trouvés à Nisa (U.R.S.S.), *Semitica* V, 1955, 65-98.
- M. Sznycer, Quelques observations sur les ostraca de Nisa, *Semitica* 13, 1963, 31-37.
- P. Tedesco, Dialektologie der westiranischen Tufantexte, *MO* 15, 1921,

184-258.

Tsui Chi, *Mo Ni Chiao Hsia pu Tsan* "The Lower (Second ?) Section of the Manichaeian Hymns", *BSOAS* 11, 1943, 174-219 (mit Beiträgen von W.B.Henning).

L. Vanden Berghe, Le relief de Hūng-e Naurūzī, *Iranica Antiqua* 3, 1963, 154-168.

I. N. Vinnikov, O jazyke pis'mennyh pamjatnikov iz Nisy, *VDI* 1954/2, 115-128.

D. Weber, *Die Stellung der sog. Inchoativa im Mitteliranischen*, Dissertation, Göttingen 1970.

G. Widengren, *Iranisch-semitische Kulturbegegnung in parthischer Zeit*, Köln/Opladen 1960.

۲. منابع فارسی

آموزگار، ژاله و احمد تفضلی، زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن، معین، تهران ۱۳۷۵ ش، ج ۲.

ابوالقاسمی، محسن، تاریخ زبان فارسی، سمت، تهران ۱۳۷۳ ش.

ابوالقاسمی، محسن، دستور تاریخی زبان فارسی، سمت، تهران ۱۳۷۵ ش.

ابوالقاسمی، محسن، راهنمای زبان‌های باستانی ایران (جلد اول)، سمت، تهران ۱۳۷۵ ش.

تفضلی، احمد، "دو واژه پارتی از درخت آسوری"، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۱۴، ش ۲، تهران ۱۳۴۵ ش، ص ۱۳۸-۱۴۷.

تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، سخن، تهران ۱۳۷۶ ش.

رضائی باغبیدی، حسن، "سرودی مانوی به زبان پارسی"، نامه فرهنگستان، س ۴، ش ۲ (۱۳۷۷ ش)، ص ۵۰-۶۱.

رضائی باغبیدی، حسن، "محاكمه و مصلوب کردن عیسی مسیح در متون مانوی"، مهر و داد و بهار (یاد نامه استاد دکتر مهرداد بهار)، به کوشش امیر کاووس بالا زاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۷ ش، ص ۱۱۷-۱۰۱.

صادقی، علی اشرف، تکوین زبان فارسی، دانشگاه آزاد ایران، تهران ۱۳۵۷ ش.
مشکور، محمد جواد، "زبان پارسی"، فروهر ۲۰، ش ۵/۶ (۱۳۶۴ ش)، ص ۴-۷؛ ش ۸/۷ (۱۳۶۴ ش)، ص ۲-۶.

ملکزاده بیانی، شیرین، تاریخ سکه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ش، ج ۲ (دوره پارسی).

ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی (۳ ج)، نشر نو، تهران ۱۳۶۶ ش.
یارشاطر، احسان، "زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی"، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، س ۵، ش ۱ و ۲، ۱۳۳۶ ش، ص ۱۱-۴۸.

۳. منابع ترجمه شده

آرانسکی، ای. م.، مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران ۱۳۵۸ ش.
درسدن، مارک، "زبان‌های ایرانی میانه"، بررسی‌های تاریخی، س ۹، ش ۶، تهران ۱۳۵۳ ش، ص ۱۳-۴۰.

دو بواز، نیلسون، تاریخ سیاسی پارت، ترجمه علی اصغر حکمت، ابن سینا، تهران ۱۳۴۲ ش.

سلوود، دیوید، "سکه‌های پارسی"، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، گرد آورنده جی. آ. بویل، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸ ش، ج ۳ قسمت اول.

کالج، مالکوم، پارتیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، سحر، تهران ۱۳۵۷ ش، چ ۲.

- کلیم‌کایت، هانس یواخیم، هنر مانوی، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، فکر روز، تهران ۱۳۷۳ ش.
- گیرشمن، رمان، هنر ایران در دوران پارسی و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، چ ۲، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۰ ش.
- گیلن، آنتوان، مقدمه رساله زبان پارسی، ترجمه مهدی ضرغامیان و مهدی باغی، سروش، تهران ۱۳۷۶ ش.
- لازار، ژیلبر، "وزن شعر پارسی"، ترجمه م. میثمی، فرهنگ "ویژه زبان‌شناسی"، س ۹، ش ۱، ۱۳۷۵ ش، ص ۲۷۷-۳۱۰.
- مورانو، انریکو، "ترجمه‌ای نواز کتیبه دو زیانه یونانی - پارسی مجسمه هرکول در سلوکیه"، ترجمه حسن رضایی باغ‌بیدی، مجله زبان‌شناسی، س ۹، ش ۲، تهران ۱۳۷۱ ش، ص ۵۱-۶۰.

علائم اختصاری

به کار رفته در کتاب‌نامه

AAntH: Acta Antiqua Academiae Scientiarum Hungaricae

ActIr: Acta Iranica

AoF: *Altorientalische Forschungen*

APAW: Abhandlungen der Preussischen Akademie der Wissenschaften

BSOAS: Bulletin of the School of Oriental and African Studies

CHI: The Cambridge History of Iran

CIIran: Corpus Inscriptionum Iranicarum

EnclIran: Encyclopaedia Iranica

HbO: Handbuch der Orientalistik

IOS: Indian and Oriental Studies

IPNB: Iranischen Personennamen auf antiken Münzen

JRAS: Journal of the Royal Asiatic Society

LHG: Larber Hasprakakan Gitowt'yownneri

MD: Monde Orientale

OLZ: Orientalistische Literaturzeitung

REArm: Revue des Études Arméniennes

SbHAW: Sitzungsberichte der heidelberger Akademie der Wissenschaften

SbPAW: Sitzungsberichte der königlichen preussischen Akademie der Wissenschaften

StIr: Studia Iranica

VDI: Vestnik Drevnej Istorii

ZDMG: Zeitschrift der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft

ZII: Zeitschrift für Indologie und Iranistik